

نامه های امام در نهج البلاغه

فارسی

10:44:54 2010-01-30

به نام خدای علی اعلی

نامه های امام در نهج البلاغه

ترجمه : دکتر علی شیروانی

به نام خدای علی اعلی

بسم الله الرحمن الرحيم

این نوشتار در بردارنده هفتاد و نه نوشته و گفته از امیر مؤمنان علیه السلام است که سید رضی رضی الله عنه آنها را در بخش دوم نهج البلاغه (نامه ها) گرد آورده است ، با ترجمه ای سلیس ، خوشخوان ، و همه فهم . این نامه ها و برنامه ها و سفارش ها برخی به دشمنان آن حضرت به ویژه معاویه در جریان جنگ صفین است ، برخی به فرمانداران ، و کارگزاران آن حضرت و برخی به صورت عهدنامه ، و یا سفارشنامه و همگی خواندنی و به یاد ماندنی است .

برای کسانی که خواهان آشنائی با دنیای نهج البلاغه اند، نامه ها بهترین آغاز است امیر مؤمنان در نامه هایش با صراحت و روشنی سخن می گوید، مخاطب ، او گاهی معاویه است و گاهی فرماندارانش و زمانی فرزنداناش .

این نامه ها، برنامه هایی ، زنده زندگی ساز و حرکت آفرین را در بر دارند، حرکتی از دنیا به سوی آخرت از هوا به سوی آسمان از خود به سوی خدا، یعنی از هیچ به سوی همه چیز از آن جا که امیر مؤمنان علیه السلام خود تجسم همه خوبی ها و ترك همه هواها و روهای از همه علقمه ها و علاقه های پست مادی است ، سخنش بر دل می نشیند و شور و هیجانی قدسی در خواننده پدید می آورد او از سر دلسوزی و مهربانی و خیرخواهی با ما سخن می گوید، که بالا می رویم و به قدسیان بپیونديم ، دل به متاع اندك دنیا خوش نداریم ، و فریب این فریبکار را مخوریم و خود را برای حیاتی ابدی آماده سازیم ، آزاد باشیم و آزادمنشانه زندگی کنیم و خود را عزیزتر از آن بدانیم که آن را به چند سکه زر و سیم بفروشیم .

در این نامه ها نگاهی به دیگر به زندگی عرضه شده است ، امیر مؤمنان دست خواننده را می گیرد، و با خود به سوی ملکوت می برد و افقی گسترده را به رویش می گشاید، افقی به پهنای ابدیت ، به ما می آموزد که هستی شما تا ابدیت گسترده است ، یعنی نهایت ندارد، پایان نمی پذیرد و عمر دنیوی در این حیات ابدی ، حتی کمتر از لحظه ای ناماندنی است ، دامن سخن را برچینیم ، و شما را با آموزهای آموزنده علی تنها بگذاریم که به حق دل آرام و آرامبخش دل های پر اندوه انسان تنها و وامانده روزگار است .

پروردگارا! ما را به علی زنده بدار، با علی بمیران ، با علی محشور ساز و او را مقتدایمان در دنیا و دستگیریمان در آخرت قرار ده و شفاعتش را در حق ما پذیرا باش آمین یا رب العالمین .

۱ - و من کتاب له علیه السلام الی اهل الکوفة ، عند مسیره من المدينة الی البصرة

اما بعد فانی اخبارکم عن امر عثمان حتی یكون سمعه کعیانه ان الناس طعنوا علیه ، فکنت رجلا من المهاجرین اکثر استعتابه ، و اقل عتابه ، و کان طلحة و الزبیر اهون سیرهما فیہ الوجیف و ارفق حدائهما العنیف ، و کان من عائشة فیہ فلتة غضب فاتیح له قوم فقتلوه و بایعنی الناس غیر مستکرهین و لامجبرین ، بل طائعین مخیرین .

و اعلموا ان دار الهجرة قد قلعت باهلها، و قلعوا بها، و جاشت جیش المرجل ، و قامت الفتنة علی القطب ، فاسرعوا الی امیرکم ، و بادروا جهاد عدوکم ان شاء الله عزوجل

۱ - نامه از اوست به مردم کوفه هنگامی که از مدینه به بصره می رفت (۱)

افشای سران ناکثین

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به مردم کوفه ، بلند پایگان انصار، و سروان عرب .

اما بعد من شما را از کار عثمان به گونه ای که شنیدنش چون دیدن آن باشد، آگاه سازم : مردم بر او خرده گرفتند، و من یکی از مهاجران بودم که بیشتر از او می خواستم که رضایت مردم را جلب نماید و کمتر سرزنشش می کردم اما طلحه و زبیر آسانترین کارشان آن بود که بر او بتازند و نرم ترین برنامه شان اعمال فشار بر وی بود. عایشه نیز ناگهان بر او خشمگین شد، سپس گروهی برای کشتن عثمان مهیا شدند و او را کشتند، و مردم بدون اکراه و اجبار بلکه از روی رضا و اختیار با من بیعت کردند.

بدانید سرای هجرت (مدینه) مردم را از خود راند و مردم نیز از آن جا رفتند. دیگ آشوب در مدینه جوشان شد، و فتنه برپا گشت . پس به سوی امیرتان بشتابید، و اگر خدا خواهد به سوی جهاد با دشمن خود، به پیش تازید.

۲ - و من کتاب علیه السلام الیهם بعد فتح البصرة

و جزاکم الله من اهل مصر عن اهل بیت نبیکم احسن ما یجزی العالمین بطاعة و الشاکرین لنعمته فقد سمعتم و اطعتم و دعیتم فاجبتم

۲ - نامه ای از اوست به مردم کوفه پس از فتح بصره (۲)

قدردانی از مجاهدان پس از پیروزی

خداوند به شما مردم کوفه ، از جانب خاندان پیامبرتان پاداش دهد، نیکوترین پاداشی که به فرمانبران و شکرگزاران نعمتش می بخشد، که (فرمانم را) شنیدید و اطاعت کردید، و فرا خوانده شدید و پاسخ گفتید.

۳ - و من کتاب له علیه السلام لشریح بن الحارث قاضیه

و روی ان شریح بن الحارث قاضی امیرالمؤمنین علیه السلام ، اشتری علی عهده دارا بثمانین دینارا بلغه ذلك ، فاستدعی شریحا و قال له :

بلغنی انك ابتعت دارا بثمانين ديناراً، و كتبت لها كتاباً و اشهدت فيه شهوداً.

فقال له شريح : قد كان يا اميرالمؤمنين قال : فنظر اليه نظر المغضب ثم قال له :

يا شريح اما انه سياءتيك من لاينظر في تابك و لايساءلك عن بينك حتى يخرجك منها شاخصاً، و يسلمك الى قبرك خالصاً فانظر يا شريح لاتكون ابتعت هذه الدار من غير مالك ، او نقدت الثمن من غير حلالك ! فاذا انت قد خسرت دار الدنيا و دارالآخرة !

اما انك لوكنت اتيتني عند شرائك ما اشتريت لكنت لك كتاباً على هذه النسخة فلم ترغب في شراء هذه الدار بدرهم فما فوق .

و النسخة هذه : (هذه ما اشترى عبد ذليل (من عبد) ميت قد ازعج للرحيل ، اشترى منه داراً من دار الغرور، من جانب الفانينت و خطة الهالكين ، و تجمع هذه الدار حدود اربعة : الحد الاول ينتهي الى دواعي الافات و الحد الثاني ينتهي الى دواعي المصيبات ، والحد الثالث ينتهي الى الهوى المردى ، و الحد الرابع ينتهي الى الشيطان المغوى ، و فيه يشرع باب هذه الدار اشترى هذه المغتر بالامل من هذا المزعج بالاجل هذه الدار بالخروج من عز القناعة و الدخول في ذل الطلب و الضراعة فما ادرك هذا المشتري فيما اشترى منه في ذل الطلب و الضراعة فما ادرك هذا المشتري فيما اشترى منه من درك فعلى مبليل (مبلى) اجسام الملوك و سالب نفوس الجابرة ، و مزيل ملك الفراغة ، مثل كسرى و قيصر، و تبع و حمير، و من جمع المال على المال فاكثروا من بنى و شيد و زخرف و نجد، و ادخروا اعتقد و نظر بزعمه للولد، اشخاصهم جميعاً الى موقف العرض ، و الحساب و موضع الثواب و العقاب : اذا وقع الامر بفصل القضاء (و خسر هنالك المبطلون) شهد على ذلك العقل اذا خرج من اسر الهوى و سلم من علائق الدنيا).

۳ - نامه ای از اوست برای شريح پسر حارث ، قاضی خود

گفته اند شريح پسر حارث قاضی امير مؤمنان عليه السلام در زمان حكومت آن حضرت خانه ای به هشتاد دينار خريد اين خبر به امام رسيد و آنگاه شريح را خواست و به او فرمود:

بر خود با تجمّل گرايی مسئولان

به من خبر دادند كه خانه ای به هشتاد دينار خريده ای و برای آن سندی نوشته ای و بر آن گواهی گرفته ای ؟

شريح گفت : آری چنین است ، ای امير مؤمنان امام خشمگين ، به او نگرست ، و سپس به او فرمود:

ای شريح آگاه باش ، به زودی کسی (= عزرائيل) به سراغ تو می آيد كه سند خانه

رانگاه نمی كند، و از گواهی نمی پرسد، تا آن كه تو را از آن خانه بيرون كند، و تنهایی هیچ چیز به گورت سپارد ای شريح ، بنگر مبدا این خانه را از غيرمال خود خريده باشی یا بهای آن را از غير حلال به دست آورده باشی ، كه در اينصورت هم در دنيا زیان كرده ای و هم در آخرت .

آگاه باش ، اگر هنگام خريد این خانه ، به نزد من آمده بودی ، برایت قبالة ای ، می نوشتم به این نسخه ، و تو رغبت نمی كردی حتی يك درهم - چه رسد بالآخر - برای خريد آن پردازی .

و آن قبالة چنین است : این خانه ای است كه آن را بنده ای خوار، از مرده ای كه برای كوچ كردن (به

سرای دیگر) از آن خانه بیرونش کرده اند، خریده است. از او، خانه ای از سرای فریب خریده است، از کوی نابود شوندگان، و سرزمین تباه، شوندگان، این خانه را چهار حد در بردارد: حد نخست به آفات و بلاها منتهی می شود، و حد دوم به مصیبت ها، و حد سوم به هواها و هوس های تباه کننده، و حد چهارم به شیطان گمراه کننده ختم می گردد و در آن به حد چهارم باز می شود این شخص فریفته به آرزو، این خانه را از کسی که اجل او را از جای کند، به قیمت خروج از عزت قناعت، و ورود، در خواری، و پستی، خرید هر زبانی که بر این خریدار در آن چه خریده وارد شود، بر عهده، خراب کننده، بدنه‌ای پادشاهان، و گیرنده جان جباران، و نابود کننده فرمانروایی، فرعونیان، (یعنی ملك الموت) است کسانی چون پادشاهان ایران، روم، یمن و حمیر، و آنان که ثروت بر روی ثروت نهادند، و همچنان بر آن افزودند، و آنان که ساختند، و استوار کردند، و آراستند و زینت نمودند، ذخیره ساختند و به ظن و گمان خویش برای فرزند تدبیری اندیشیدند، فرشته مرگ همه اینان را به محل بازپرسی، و حساب، و جایگاه، ثواب و عقاب روانه کند؛ آنگاه که فرمان خداوند برای جدایی، حق از باطل فرود آید، و آن جاست که تبهکاران زیان برنمبر این قبالة عقلی گواهی می دهد که از اسارت هوا و هوس بیرون آمده، و از وابستگی های دنیا سالم مانده باشد.

۴ - و من کتاب له علیه السلام الی بعض امراء جیشه

فان عادوا الی ظل الطاعة فذاك الذی نحب و ان توافت الامور بالقوم، الی الشقاق و العصیان، فانه، بمن اطاعك الی من عصاك، و استغن بمن انقاد معك عن تقاعس عنك، فان المتكاه مغیبه خیر من مشهده (شهوده) و قعوده، اغنی من نهوضه.

۴ - نامه ای از اوست به برخی از فرماندهان سپاهش (۳)

شیوه گزینش نیرو

اگر به سایه اطاعت از ما بازگشتند، این همان است که ما دوست داریم، و اگر حوادث و پیش آمدها آنان را به اختلاف و سرپیچی کشاند، تو با یاری، کسانی که از تو فرمان می برند، با عصیان گران پیکار کن، و با کسی که مطیع توست، از کسی که یاریت نمی دهد، بی نیازی جو، زیرا کسی که از پیکار ناخشنود است، نبودنش بهتر از بودنش و در خانه نشستنش، بهتر از به یاری برخاستنش است.

۵ - و من کتاب له علیه السلام الی الاشعث بن

قیس عامل اذربایجانو ان عملك ليس لك بطعمة (مطعمة) ولكنه فی عنقك امانة و انت مسترعى لمن فوقك، ليس لك ان تفتات فی رعية، ولا تخاطر الا بوثيقة، و فی یديك مال من مال الله عزوجل، و انت من خزانه حتی تسلمه الی، و لعلی الا اکون شر ولاتك لك والسلام.

۵ - نامه ای از اوست به اشعث پسر قیس، عامل آذربایجان (۴)

لزم اطاعت از مافوق

کاری که بر عهده توست (= حکمرانی) طعمه تو نیست، بلکه امانتی برگردنت است، و

از تو خواسته شده تا فرمانبردار مافوق خود باشی تو حق نداری که در امور رعیت به دلخواه خویش عمل نمایی، و یا به کاری خطیر اقدام کنی، مگر با استناد به فرمانی که به تو می رسد، در دست تو مالی از اموال خدا عزوجل است، و تو يك از خزانه داران او هستی، تا آن را به من تسلیم کنی، امیدوارم برای تو از بدترین والیان نباشم. والسلام.

٦ - و من كتاب له عليه السلام الى معاوية

انه بايعنى القوم الذين بايعوا ابابكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه ، فلم يكن للشاهد ان يختار ، ولا للغائب ان يرد ، و انما الشورى للمهاجرين ، و الانصار ، فان اجتمعوا على رجل و سموه اماما كان لله رضى ، فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعة ردوه ، الى ما خرج منه ، فان ابى قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين و ولاه الله ما تولى .

و لعمرى ، يا معاوية ، لئن نظرت بعقلك دون هواك لتجدنى ابراء الناس من دم عثمان و لتعلمن انى كنت فى عزلة عنه الا ان تتجنى ؛ فتجن ما بدالك ! و السلام.

٦ - نامه ای از اوست به معاویه (٥)

مشروعیت حکومت امام

همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با همان شرایط دست بیعت به

مندادند، آن که حضور داشت ، حق ندارد دیگری را برگزیند، و آن که غائب بود، حق ندارد، آن را رد کند شورا تنها برای مهاجران و انصار است اگر بر خلافت کسی اتفاق کردند و او را پیشوا خواندند، خداوند را خشنود ساخته اند. پس اگر کسی با عیب گذاری ، و یابدعت از فرمان آن جمع خارج شود، او را به آن جمعی که از آن خارج شده (اهل شورا) باز گردانند. و اگر فرمان نبرد، با او به خاطر پیروی از غیر راه مؤ منانپیکار می کنند. و خداوند آنچه را خود بر عهده گرفته ، بر گردن او نهد.

ای معاویه ، به جان خودم سوگند، اگر با دیده ، عقل خود، نه از روی هوا و هوس ، بنگری مرا از بیزارتترین مردم نسبت به خون عثمان خواهی یافت و خواهی دانست ، که از آن گوشه گیری کردم ، مگر آن که بخواهی جنایت را بر گردن من گذاری و آن چه برای آشکار است ، بپوشانی و السلام .

٧ - و من كتاب له عليه السلام اليه ايضا

اما بعد، فقد اتتني منك موعظة موصلة و رسالة محبرة ، نمقتها، بضلالك ، و امضيته بسوء رأيك ، و كتاب امرى ليس له بصر يهديه ، ولا قائد يرشده قد دعا الهوى ، فاجابه ، و قاده ، الضلال فاتبعه فهجر لاغطا و ضل خابطا.

و منه : لانها، بيعة واحدة لايشئ فيها النظر ولايستاءنف فيها الخيار، الخارج منها طاعن ، و المروى ، فيها مداهن.

٧ - نامه ای از اوست به معاویه (٦)

افشای نفاق معاویه

اما بعد، پند نامه ای با جمله هایی بر بافته از تو به من رسید، نامه ای آراسته که آن را به گمراهیت مزین کرده ای و از روی بداندیشی ، به سوی من فرستاده ای نوشته کسی است که نه خود بصیرتی دارد تا هدایتش کند، و نه رهبری که ارشادش نماید. هوا و هوس او را خوانده ، و او نیز اجابت کرده ، و گمراهی او را کشانده و او نیز به دنبالش رفته ، پس هذیان ، درهم آمیخت و بانگ بیهوده ، برآورد، و گمراه گشت و خطا رفت .

از این نامه است : زیرا خلافت يك بیعت است و تجدید نظر در آن راه ندارد، و گزینش از سر گرفته

نشود، هر کس از آن سر باز زند حق را انکار کرده ، و هر کس در پذیرفتنش درنگ کند منافق است .

۸ - و من کتاب له عليه السلام الى جرير بن عبدالله البجلي لما ارسله الى

معاوية اما بعد فاذا اتاك كتابي فاحمل معاوية على الفصل ، و خذه ، بالامر الجزم (الحزم) ثم خيره بين حرب مجلية او سلم مخزية ، فان اختار الحرب فانبذ اليه ، و ان اختار السلم فخذ بيعته و السلام.

۸ - نامه ای از اوست ، به جریر پسر عبدالله بجلی (در سال ۳۸ هجری) آنگاه که او را نزد معاویه فرستاد

و ادار ساختن معاویه به بیعت

اما بعد وقتی نامه من به تو رسید معاویه را و ادار تا کار را یکسره کند و تردید را کنار گذارد. آنگاه او را میان جنگی آواره ساز، و صلحی ، ذلت بار مخیر گذار اگر جنگ را برگزید، به او اعلام جنگ کن ، و اگر تسلیم شدن را برگزید، از او بیعت بگیر و السلام .

۹ - و من کتاب عليه السلام الى معاوية

فاراد قومنا قتل نبينا، و اجتياح اصلنا، و هموا بنا الهموم و فعلوا بنا الافاعيل ، و منعونا العذب ، و احلسونا الخوف ، و اضطرونا الى جبل وعر، و اوقدوا لنا نار الحرب ، فعزم الله لنا على الذب عن حوزته و الرمي من وراء حرمة ، مؤ مننا، يبغي ، بذلك الاجر، و كافرنا يحامى ، عن الاصل و من اسلم من قريش خلو مما نحن فيه بحلف ، يمنعه او عشيرة تقوم دونه ، فهو من القتل بمكان امن .

و كان رسول الله صلى الله عليه و آله اذا احمر الباءس ، و احجم الناس ، قدم اهل بيته فوقى بهم اصحابه حر السيوف ، و الا سنة ، فقتل عبيدة بن الحارث يوم بدر، و قتل حمزة يوم احد، و قتل جعفر يوم مؤ منة و اراد من لو شئت ذكرت اسمه مثل الذى ارادوا من الشهادة و لكن آجالهم عجلت ، و منيته اجلت فا عجباً للدهر! اذصرت يقرن بى من لم يسع بقدى ، و لم تكن له كسابقى التى لايدلى احد بمثلها الا ان يدعى مدع ما لا اعرفه ، و لاظن الله يعرفه و الحمد لله على كل حال .

و اما ما ساءلت من دفع قتلة عثمان اليك فانى نظرت فى هذا الامر، فلم اره يسعنى دفعهم اليك و لالى غيرك ، و لعمري لئن لم تنزع عن غيك و شقاقك لتعرفنهم عن قليل يطلبونك ، لا يكلفونك طلبهم فى بر و لبحر، و لا جبل سهل ، الا انه طلب يسوءك وجدانه ، و زور لايسرك لقبانه ، و السلام لاهله.

۹- نامه ای از اوست به معاویه (در سال ۳۶ هجری)

بیان دشمنی های قریش و استقامت پیامبر

قوم ما (= قریش) خواستند پیامبر ما را بکشند، و ریشه ما را برکنند، علیه ما نقشه

هاکشیدند، و چه کارها کردند، و ما را از زندگی شیرین بازداشتند و با وحشت دست به گریبان ساختند، و به اقامت در کوههای صعب العبور واداشتند و آتش جنگ را علیه ما برافروختند. اما خداوند خواست که ما پاسدار پیامبر (یا: آئین) او و حافظ حریمش باشیم، مؤ من ما در اینکار، پاداش الهی را می جست ، و کافر ما، از خاندان و تبار خود حمایت نکرد. از قریش هر کس مسلمان می شد از آن آزار که ما گرفتارش بودیم ، ایمن بود، چه یاهم سوگند، (کافران) بود و از او دفاع می کردند، و یا خویشانش به یاریش برمخاستند، و در نتیجه از کشته شدن در امان بود.

هرگاه تنور جنگ گرم می شد (= کارزار سخت می شد) و مردم پای او پس می

گذاشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را پیش می فرستاد و بدین روش اصحاب خود را از ضربه های سخت شمشیر و نیزه مصون می ساخت ، پس عبیده شدند، یکی در جنگبدر، حمزه در جنگ احد، و جعفر در جنگ موته کشته شدند. یکی دیگر بود که اگر میخواستم نامش را می آوردم (۷) او نیز همچون آنان خواهان شهادت بود، اما مدت آنان زودتر به سر رسید، و مرگ او به تأخیر برنداشته ، و در اسلام ، سابقه ای چون سابقه منداشته است سابقه ای که کسی را به مثل آن دست رسی نیست مگر آن که مدعی چنین ادعایکند که من خبر ندارم ، و گمان نمی برم که خداوند نیز آن را بداند، و در همه حال خدای را سپاس .

نیرنگ معاویه در خونخواهی عثمان

اما این که خواسته بودی قاتلان عثمان را نزد تو فرستم ، من در این کار اندیشیدم ، دیدم برایم میسر نیست که آنان را به سوی تو و یا شخص دیگری روانه سازم . به جان خودم سوگند، اگر از این گمراهی و اختلاف باز نایستی ، به زودی آنان را خواهی شناخت ، که تو را می جویند، و تو را به به زحمت نیندازند که در بیابان ، و دریا و کوه و دشت در پی ایشان روی . لکن این جستجو برای تو ناخوش آیند، است و زیارتی است که دیدارش تو را خرسند نسازد. سلام بر آن که شایسته سلام است .

۱۰ - و من کتاب له علیه السلام الیه ایضا

و کیف انت صانع اذا تکشف عنک جلابیب ما انت فیه من دنیا قد تبهجت بزینتها، و خدعت بلدتها، دعتک فاجبتها، و قادتک فاتبعتها، و امرتک فاءطعتها و انه یوشک ان یقفک واقف علی ما لا ینجیک منه مجن (منج) فاقعس عن هذا الامر و خذ اهبة الحساب ، و شمر لما قد نزل بک ، و لاتمکن الغواة من سمعک ، و الا تفعل اعلکم ما اغفلک من نفسک ، فانک مترف قداخذ الشیطان ، منک ماءخذه و بلغ فیک امله ، و جری منک مجری الروح و الدم .

و متى کنتم یا معاویه ساسة الرعية ، و ولاة امر الامة ؟ بغير قدم سابق ، ولا شرف باسق ، و نعوذ بالله من لزوم سوابق الشقاء، و احذرک ان تكون ممثادیا فی غرة الامنية مختلف العلانية و السريرة .

و قد دعوت الی الحرب فدع الناس جانبا و اخرج الی و اعف الفريقین من القتال ، لیعلم اینا المرین علی قلبه ، و المغطی علی بصره ! فانا ابو حسن قاتل جدک و اخیک و خالك شدخا یوم بدر، و ذلك السیف ، معی ، و بذلک القلب القی ، عدوی ، ما استبدلت دینا، و لاستخذت و انی لعلی المنهاج الذی ترکموه طائعين و دخلتم فیه مکرهین .

و زعمت انک جئت ثائرا بدم عثمان و لقد علمت حیث وقع دم عثمان فاطلبه من هناك ان کنت طالبا، فکأنی قد راءیتک تضج من الحرب اذا عضتک ضجیح الجمال بالاثقال ، و کأنی بجماعتک تدعونی - جزعا من الضرب المتتابع ، والقضاء، الواقع ، و مصارع بعد مصارع - الی کتاب الله ، وهی کافرة جاحدة ، او مبايعة حائدة لله .

۱۰ - نامه ای از اوست به معاویه

(در صفین سال ۳۶ هجری پیش از آغاز)

افشای چهره معاویه

چه خواهی کرد اگر از دنیایی که در آن هستی پرده ها کنار رود؟ دنیایی که با زینت هایش خود را آراسته ، و با لذت هایش فریب داده ، تو را خواند، و تو اجابت کردی ، به سوی خود کشاند، و تو در پیش شدی ، فرمانت داد و اطاعتش کردی . دیری نخواهد گذشت که کسی تو را بر موقفی نگاه دارد که نجات دهنده ای از آن نجات ندهد. پس از اینکار دست بردار. برای حساب مهیا شو و خود را برای بلاهایی که بر سرت فرود می آید، آماده ساز. به سخن گمراهان گوش فرامده و اگر چنین نکنی تو را از آنچه در غفلتی آگاه سازم همانا تو ناز پرورده ای هستی که شیطان در بندت کشیده و به آرزوی خویش درباره تو رسیده و چون جان و خون در وجودت روان گشته .

ای معاویه ! از چه زمان شما زمامدار رعیت ، و والی امر امت بوده اند؟ نه پیشینه ای در دین و نه شرفی بلند پایه داشته اید؟ به خدا پناه می بریم از آن که به شقاوت دیرینه دچار شویم . تو را بر حذر می دارم از این که همچنان فریب آرزوها را خوری ، و ظاهرت برخلاف باطنت باشد. مرا به جنگ فرا خواندی پس مردم را واگذار، و خود به تنهائی به جانب من بیا، و هر دو سپاه را از پیکار معاف دار، تا دانسته شود که قلب کدام يك از ما را زنگار گناه ، سیاه کرده ، و بر دیده کدام يك از ما پرده افتاده ؟ منم ابوالحسن ، کشنده جد و دایی و برادرت که ، آنان را در جنگ بدر درهم کوفتم . اینك همان شمشیر با من است ، و با همان قلب دشمنم را ملاقات می کنم ، نه دینم را تغییر داده ام ، و نه پیامبری تازه برگزیده ام . بر همان راه حق گام می نهم که شما آن را به اختیار خود رها کردید، و به اجبار در آن وارد شدید.

می پنداری که به خون خواهی عثمان آمده ای ! حال آن که می دانی خون عثمان را چه کسانی ریختند، اگر طالب خون اویی از آنان بخواه . گویی تو را می بینم چون شترانی که زیر بار سنگین ، فریاد می کشند از فرو رفتن دندان های جنگ بر پیکر خویش فریاد برآورده ای و گویی سپاهیانت را می بینم که - از ضربه های پیایی ، و سرنوشتی که بر سرشان فرود آمده ، و از سرنگون شدن های پی در پی ، با ناله و زاری - مرا به کتاب خدا می خوانند، همان کسانی که یا کافر و منکر حقند، و یا بیعت کرده و پیمان شکسته اند.

۱۱ - و من وصيته له عليه السلام وصی بها جيشا بعته الى العدو

فاذا نزلتم بعدو او نزل بكم ، فليكن معسكركم في قبل الاشراف ، او سفاح الجبال او اثناء الانهار، كيما يكون لكم رداء و دونكم مردا و لتكن مقاتلتكم من وجه واحد او اثنين واجعلا لم رقباء في صياصي الجبال و مناكب الهضاب ، لئلا يأتیکم العدو من مكان مخافة او امن و اعلموا ان مقدمة القوم عيونهم ، و عيون المقدمة طلاعهم و اياکم و التفرق فاذا نزلتم فانزلوا جميعا، و اذا ارتحلتم فارتحلوا جميعا، و اذا غشیکم الليل فاجعلونا الرماح كفة و لاتذوقوا النوم الا غرارا او مضمضة

۱۱ - از سفارش اوست به سپاهی که به سوی دشمن فرستاد (۸)

آموزش نظامی

چون بر دشمن فرود آمدید، یا دشمن بر شما فرود آمد، لشکرگاه ، خود را در

مکانبند، یا دامنه کوه ها، یا میان رودها قرار دهید، تا پناهگاهی برای شما و مانعی بر سر راه دشمن باشد، جنگ شما باید از يك جانب یا از دو جانب باشد. بر قله کوهها و بر فراز تپه ها دیده بان هایی بگمارید، تا دشمن از جایی که می ترسید و یا خود را در امان مدانید، بر شما نتازد بدانید مقدمه سپاه ، دیده بان ، آن است ، و دیده بان ها جاسوسان لشکراند از تفرقه دوری کنید هرگاه فرود می آید همگان فرود آید، و هرگاه کوچ نکنید همگان کوچ کنید. وقتی شب فرا می رسد نیزه ها را گرداگرد خود قرار دهید، نخواید مگر اندک یا همچون مضمضه آب در دهان (اندکی بخوابید و بیدار شوید، بازخواید و به

همین ترتیب تا به صبح).

۱۲ - و من وصیة له علیه السلام وصی

بها معقل بن قیس الریاحی حین انغذه الی الشام فی ثلاثة الاف مقدمة له : اتق الله الذی لا یدلک من لقائه ، و لامنتهی لک دونه ، ولاتقاتلن الا من قاتلک و سر البردین ، و غور بالناس و رفه فی السیر و لاتسر اول اللیل فان الله جعله سکنا و قدره مقاما لا ضعنا فارح فیہ بدنک و روح طهرک فاذا وقفت حین ینبطح السحر ، او حین ینفجر الفجر ، فسر علی بركة الله ، فاذا لقیتم العدو فقف من اصحابک وسطا ، ولاتدن من القوم ، دنو من یرید ان ینشب الحرب و لاتباعد عنه م تباعد من یهاب الباءس حتی یاءتیک امری ، ولا یحملکم شأنهم علی قتالهم قبل دعائهم و الاعذار الیهم .

۱۲ - سفارشی از اوست به معقل پسر قیس ریاحی هنگامی که او را با سه هزار

نفر به عنوان مقدمه سپاه خود به شام فرستاد.

احتیاطهای نظامی نسبت به طلایه سپاه

از خداوندی که ناگزیر از دیدار او هستی ، و جز آستان او تو را پایانی نیست ، بترس . جز با کسی که با تو پیکار می کند جنگ . سپاه خود را در صبح و عصر که برو ، و در آغاز شب حرکت مکن ، زیرا خداوند سر شب را برای آرامش قرار داده و آن را برای درنگ نهاده و نه برای سیر و سفر در این هنگام خستگی را از خود و مرکب بدر آر . چون شب را استراحت کردی تا هنگام سحر یا زمان دمیدن سپیده ، به برکت خداوندی حرکت کن . هرگاه با دشمن رویاروی شدی وسط سپاه بایست . نه مانند کسی که خواهان جنگ است به دشمن نزدیک شو و نه چون کسی که از جنگ می ترسد ، از او فاصله بگیرد (در این حال باش) تا فرمان من به تو برسد . کینه آنان سبب نشود تا پیش از آن که آنان را به اطاعت فراخوانی و حجت را بر ایشان تمام کنی ، جنگ را آغاز نمایی .

۱۳ - و من کتاب له علیه السلام الی امیرین من امراء حبشه

و قد امرت علیکما و علی من فی حیزکما مالک بن الحارث الاشر ، فاسمعا له و اطیعا ، و اجعلاه درعا و مجنا ، فانه ممن لا یخاف و هنه و لاسقطته و لابطوه عما الاسراع الیه احزم و لا اسراعه الی ما البطء عنه امثل .

۱۳ - نامه ای از اوست به دو نفر از فرماندهان سپاهش

رعایت سلسله مراتب فرماندهی

مالک بن حارث اشتر را فرمانده شما و همه کسانی که در فرمان شما هستند ، قرار دادم فرمانش را بشنوید ، و اطاعت کنید ، و او را از زره و سپر خویش قرار دهید ، که او کسی نیست که بیم سستی و یا خطا و لغزش بر او رود و در جایی که شتاب باید کرد ، کندی کند ، و یا در جایی که درنگ باید کرد شتاب نماید .

۱۴ - و من وصیة له علیه السلام لعسكرة قبل لقاء العدو بصفین

لا تقاتلوهم حتی یدؤ وکم ، فانکم ، بحمد الله علی حجة ، و ترککم ایاهم حتی یدؤ وکم حجة اخرى ، لکم علیهم فاذا کانت الهزيمة باذن الله لا تقتلوا مدبرا ، و لاتصبوا ، معورا ، ولاتجهزوا علی جریح ، و

لا تيهجوا النساء باذى و ان شتمن اعراضكم و سببن امراءكم فانهن ضعيفات القوى و الانفس و العقول ؛ ان كنا لنؤمر بالكف عنه ن و انهن لمشركات و ان كان الرجل ليتناول المراءة فى الجاهلية بالفهر او الهراوة فيعير بها و عقبه من بعده.

۱۴ - سفارشی از اوست به سپاهش ، پیش از رویارویی با دشمن در صفین

رعایت اصول انسانی در جنگ

با آنان نجنگید، مگر آن که آنان آغاز کنند، زیرا سپاس خدا را که حجت با شماست ، و این نیز حجت دیگری از شما بر آنها خواهد بود که آنان آغازگر جنگ باشد. هرگاه دشمن به اذن خدا گریخت فراری را نکشید، و ناتوان را آسیب نرسانید، و زخمی را از پای درنیاورید، و زنان را با آزار دادن ، تهییج ، نکند، هرچند آبروی شما را ببرزند، یا امیرانتان را دشنام گویند، چون توان و جان و عقلشان ضعیف است حتی زمانی که مشرک بودند، دستور داشتیم که از آنان دست باز داریم . و اگر در جاهلیت مردی به زنی با سنگ یا چماق تعرض می کرد، او و فرزندش را سرزنش می کردند.

۱۵ - و من دعاء له علیه السلام و کان علیه

السلاميقول اذا لقي العدو محاربا:اللهم اليك افضت القلوب و مدت الاعناق ، و شخصت الابصار و نقلت الاقدام و انضيت الابدان ، اللهم قد صرح مكنون الشنان و جاشت مراجل الاضغان اللهم انا نشكوا اليك غيبة نبينا و كثرة عدونا و تشتت اهوائنا (ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق انت خير الفاتحين).

۱۵ - هنگام رویارویی با دشمن در جنگ می گفت :

نیایش امام در میدان جنگ

بار الها، دلها به سوی تو روانه گشته ، گردنها به سمت تو کشیده ، چشمها به تو دوخته ، قدم ها به جانب تو رهسپار گشته و بدن ها در راه تو به لاغری رسیده است ، بار الها، کینه پنهان آشکار شده ، و دیگهای دشمنی به جوش آمده است بار الها، به تو شکوه می کنم از نبودن پیامبران و فراوانی دشمنانمان و پراکندگی خواسته هایمان . پروردگارا، میان ما و دشمنانمان به حق حکم فرما، که تو بهترین داورانی(اعراف / ۸۹).

۱۶ - و من وصية له علیه السلام لاصحابه عند الحرب

لا تشدتن عليكم فرة بعدها كرة ، ولا جولة بعدها حملة و اعطوا السيوف ، حقوقها، و وطنوا (وطنوا) للجنوب مصارعها و اذمروا انفسكم على الطعن الدعسى ، و الضرب الطلحفى و اميتوا الاصوات فانه اطرده للفشل فوالذين فلق الحبة و براء النسمة ما اسلموا ولكن استسلموا و اسروا الكفر، فلما وجدوا اعوانا عليه اظهروه

۱۶ - هنگام آغاز نبرد به یارانش می فرمود:

آموزش تاکتیکهای نظامی

دشوار نباشد گریختنی که پس از آن بازگشتی باشد، و یا عقب نشینی ای که از پی آن حمله ای باشد، حق شمشیرها را ادا کنید، پهلوی دشمن را به خاک رسانید، خود را برای وارد کردن نیزه کاری ، و ضربت کارگر شمشیر تهییج کنید. صداها را در سینه حبس کنید که بیشتر از هر چیزی سستی را از شما

دور می سازد، سوگند به خدایی که دانه را شکافته ، و جانداران را آفریده که اینان اسلام نیاوردند، بلکه تسلیم شدند و کفر را در درون خود پنهان داشتند و چون یاورانی بر کفر خویش یافتند، آن را آشکار نمودند.

۱۷ - و من کتاب له علیه السلام الى معاوية جوابا عن کتاب منه اليه

و اما طلبك الى الشام فاني لم اكن لاعطيك اليوم ما منعك امس و اما قولك : ان الحرب قد اكلت العرب الا حشاشات انفس بقيت الا و من اكله الحق فالى الجنة ، و من اكله الباطل فالى النار (فالنار اولى به) و اما استواؤنا في الحرب و الرجال فلسنا بامضى على الشك منى على اليقين ، و ليس اهل الشام ، باحرص على الدنيا من اهل العراق على الاخرة .

و اما قولك : انا بنو عبد مناف ، فكذلك نحن ، و لكن ليس امية كهاشم ولا حرب كعبد المطلب ولا ابوسفیان كابی طالب ، ولا المهاجر كالطليق ، ولا الصريح كاللصيق ، ولا المحق كالمبطل و لا المؤمن كالمدغل ، و لبئس الخلف خلف يتبع سلفا هوى في نار جهنم ، وفي ايدينا بعد فضل النبوة التي اذلنا بها العزيز، و نعشنا بها الذليل ، و لما ادخل الله العرب في دينه افواجا و اسلمت له هذه الامة طوعا و كرها، كنتم ممن دخل في الدين : اما رغبة و اما رهبة على حين فار (فات اهل السبق ، بسبقهم و ذهب المهاجرون الاولون بفضلهم . فلا تجعلن للشيطان فيك نصيبا و لا على نفسك سيلا و السلام.

۱۷ - نامه ای از اوست در پاسخ نامه معاویه (در صحرای صفین ماه ، صفر ۳۷

هجری)

افشای چهره معاویه

اما (حکومت) شام که از من خواسته ای من کسی نیستم که آن چه را دیروز به تو ندادم ، امروز در اختیارت گذارم (۹) . اما این که گفتن جنگ عرب را به کام خود فرو برده ، و از او جز نیمه جانی باقی نماند هبدان کسی که در راه حق جان دهد، به سوی بهشت ، می رود، و کسی که در راه باطل کشته شود، به سمت آتش می رود. اما این که گفتم در جنگ و نفرات جنگی برابریم چنین نیست ، که تو در شک و من بر یقین گام می زنی ، و اهل شام بر دنیا آن اندازه حریص نیستند که اهل عراق به آخرت .

اما این که گفتم فرزندان عبد منافیمما نیز چنین هستیم ، لکن نه امیه چون هاشم است و نه حرب مانند عبدالمطلب ابوسفیان کجا و ابوطالب کجا؟ مهاجر در راه خدا کجا و اسیر آزاده شده (۱۰) کجا؟ نه اهل حق مانند اهل باطل است و نه مؤمن مانند مفسد. چه بد فرزندی است آن که پیرو پدری است که در آتش دوزخ سرنگون گشته است .

از این گذشته ، ما را فضیلت نبوت است که با آن عزیز را ذلیل و ذلیل را بلند مرتبه ساختیم . آنگاه که خداوند عرب را گروه گروه به دین خود وارد کرد، و این امت از روی رضا، به اجبار اسلام آورد، شما از آن کسان بودید که با به خاطر رغبت به دنیا و یا از بیم جان اسلام آوردید، و آن هنگامی بود که پیشی گرفتن به اسلام به سبب پیشی گرفتنشان رستگار شده بودند، و مهاجران نخستین بهره خود را از فضیلت برده بودند. پس برای شیطان در وجود خویش نصیبی قرار مده ، و او را بر خود مسلط نساز و السلام .

۱۸ - و من کتاب له علیه السلام الى عبدالله بن عباس و هو عامله على البصرة

و اعلم ان البصرة مهبط ابليس و مغرس الفتن ، فحادث اهلها بالاحسان اليهم ، و احلل عقدة الخوف

عن قلوبهم .

و قد بلغنی تنمرک لبني تمیم ، و غلظتک علیهم ، و ان بنی تمیم ، لم یغب لهم نجم الا طلع لهم آخر و انهم لم یسبقوا یوغم فی جاهلیة و لا اسلام و ان لهم بنا رحما ماسة ، و قرابة خاصة ، نحن ماءجورون علی صلتها ، و ماءزورون علی قطعها ، فاربع ابا العباس ، رحمک الله فیما جرى علی لسانک و یدک من حیو و شر! فانا شریکان فی ذلك و کن عند صالح ظنی بک ولا یفیلن راعیی فیک و السلام.

۱۸ نامه ای از اوست به عبدالله پسر عباس ، کارگزار امام در بصره (درسال ۳۶ هجری پس از جنگ جمل)

روش برخورد با مردم

بدان که بصره جایگاه فرود شیطان و کشتگاه فتنه هاست پس مردمش را به احسان دل خوش ساز، و گره ترس را از دل هایشان بگشا.

به من خبر رسیده که با بنی تمیم درشتی کرده ای و بر آنان سخت گرفته ای . حال آن که از بنی تمیم ستاره ای غروب نکرد، جز آن که ستاره ای دیگر در میانشان طلوع کرد. در جاهلیت و اسلام کسی در کینه جویی بر آنان پیشی نگرفته اینان را با ما پیوند خویشاوندی شدید و قرابتی خاص است که اگر آن را پاس داریم ، پاداش گیریم ، و اگر پاس نداریم ، موآخذ شوم ای ابالعباس ، خدایت رحمت کند؛ در آن چه از نیکی و یدی بر دست و زیانت جاری می شود، مدارا نما، که ما هر دو در آن شریکیم ، چنان کن که گمان نیک من به تو همچنان باقی باشد، و کاری مکن که نظرم درباره تو بگردد. والسلام .

۱۹ - و من کتاب له علیه السلام الی بعض عماله

اما بعد فان دهاقین اهل بلدک شکوا منک غلظة و قسوة و احتقارا و جفوة و نظرت فلم ارهم اهلا لان یدنوا لشرکهم ، و لا ان یقصوا ویجفوا لعهدهم فالیس لهم جلبابا من اللین تشوبه ، بطرف من الشدة و داول لهم بین القسوة و الرأفة ، و امزج لهم بین التقرب و الادناء و الابعاد و الاقصاء ان شاء الله.

۱۹ - نامه ای از اوست به یکی از کارگزارانش (به نام عمر بن ابی که

فرماندار فارس ایران بود)

پرهیز از بدرفتاری با مردم

اما بعد. دهقانان شهر تو، از رفتار خشن و سخت دلی تو شکایت کرده اند که آنان را خوار شمرده و بر آنان ستم کرده ای نگریستم و دیدم که چون مشرک اند سزاوار آن نیستند که به خود نزدیکشان سازی ، و چون با ما پیمان بسته اند نشاید که آنان را دور سازی یا برایشان جفا نمایی . پس برای آنان جامه ای از مدارا، تواءم با اندکی درشتی بر تن کن و با آنان رفتاری آمیخته از نرمی و شدت داشته باش ، گاهی آنان را به خود نزدیک ساز و گاهی از خود دور دار، اگر خدا خواهد.

۲۰ - و من کتاب له علیه السلام ای زیاد بن ابیه و هو خلیفة عامله عبدالله بن

عباسعلی البصرة و عبدالله عامل امیرالمؤمنین یومئذ علیها وعلی کور الاهواز و فارس و کرمان و غیرها: و انی اقسام بالله قسما صادقا، لئن بلغنی انک خنت من فیء المسلمین شیئا صغیرا او کبیرا لاشدن علیک شدة تدعک لقلیل الوفیر، ثقیل الظهر ضئیل الامر، و السلام.

۲۰ - نامه ای از اوست به زیاد ابن ابیه هنگامی که جانشین عبدالله بن عباس در

بصره بود و عبدالله در آن زمان فرماندار امیر مؤمنان در بصره ، نواحی اهواز، فارس و کرمانو... بود.

پرهیز از خیانت در بیت المال

به خدا سوگند می خورم ، سوگندی راست که اگر به من خبر رسید که در غنائم مسلمانان به اندک و یا بسیار، خیانت کرده ای چنان بر تو سخت گیرم که تهیدست شوی و هزینه زندگی بر دوشت سنگینی کند و حقیر و خوار گردی ! و السلام .

۲۱ - و من کتاب له علیه السلام الی زیاد ایضا

فادع الاسراف مقتصدا و اذكر فی اليوم غدا و امسك من المال بقدر ضرورتك و قدم الفضل لیوم حاجتك .

اترجو ان يعطيك (يؤتيك) الله اجر المتواضعين و انت عنده من المتكبرين ! و تطمع - و انت ممترع فی النعيم ، تمنعه الضعيف و الارملة - ان يوجب لك ثواب المتصدقين ؟ و انما المرء مجزى بما اسلف ، و قادم على ما قدم ، و السلام.

۲۱ - نامه ای از اوست به زیاد بن ابیه (در سال ۳۶ هجری)

سفارش به اعتدال و میانه روی

اسراف را رها کن و میانه رو باش ، امروز در اندیشه فردایت باش از مال به مقدار نیازت نگهدار، و زیادی آن را برای روز نیازمندی خود روانه ساز.

آیا امید آن داری که خداوند ثواب فروتنان را به تو بخشد در حالی که تو نزد او از متکبران هستی؟! آیا در حالی که غرق در ناز و نعمتی و از کمک به افتادگان و بیوه زنان دریغ میداری ، طمع در آن بسته ای که ثواب صدقه دهندگان را به تو دهند. آدمی را به آنچه پیشاپیش فرستاده اجر دهند، و به آنچه از پیش فرستاده درآید. والسلام .

۲۲ - و من کتاب له علیه السلام الی عبدالله بن العباس رحمة الله تعالى

و كان عبدالله يقول : ما انتفعت بكلام بعد كلام رسول الله صلى الله عليه و آله ، كانتفاعی بهذا الكلام !.

اما بعد فان المرء قد يسره درك ما لم يكن ليفوته ، و يسوءه فوت ما لم يكن ليدركه فليكن سرورك بما نلت من آخرتك وليكن اسفك على ما فاتك منها و مانلت من دنياك فلا تكن به فرحا و ما فاتك منها فلا تأس عليه جزعا وليكن همك فيما بعد الموت.

۲۲ - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس رحمه الله

(فرماندار بصره در سال ۳۶ هجری) ابن عباس می گفت : پس از کلام رسول خدا صلى الله عليه و آله از هیچ سخنی به اندازه این سخن سود نبردم .

سفارش به آخرت گرایی

اما بعد انسان را گمراهی دست یافتن به چیزی که برایش مقدر بوده شادمان می کند، و گاه از دست دادن چیزی که رسیدن به آن برایش مقدر نبوده اندوهگین می سازد پس باید به خاطر آن آنچه از آخرت به آن رسیده ای شادمانی کنی ، و به خاطر آنچه از آخرت از دست داده ای اندوهگین شوی ، به آنچه از دنیا به آن می رسی چندان شادی مکن ، و به آنچه از دنیا از دست می دهی ، چندان غمگین مشو و باید تلاشت برای پس از مرگ باشد.

۲۳ - و من کلام له علیه السلام قبیل موته

علسبیل الوصیة لما ضربه ابن ملجم لعنة اللهوصیتی لكم : ان لاتشركوا بالله شیئا؛ و محمد صلی الله علیه و آله فصلا تضيعوا سنته اقيموا هذين العمودين ، و اوقدوا هذين المصباحين و خلاکم ذم !

انا بالاعمس صاحبکم ، واليوم عبرة لكم و غدا مفارقکم ان ابق فانا ولی دمی و ان افن فالفناء میعادی ، و ان اعف فالعفولی قربة و هو لكم حسنة ، فاعفوا؛الا تحبون ان يغفر الله لكم.

و الله ما فجاءنی من الموت وارد کرهته ، ولاطالع انکرته ؛ و ما كنت الا کقارب ورد، و طالب وجد؛و ما عند الله خير للابرار.

اقول : و قد مضى بعض هذا الكلام فيما تقدم من الخطب الا ان فيه هاهنا زيادة اوجبت تکریره.

۲۳ - سخنی از اوست آن را اندکی پیش از مرگش به عنوان وصیت فرمود، پس از آن

که ابن ملجم - لعنت خدا بر او باد - وی را ضربت زد.

پندهای جاویدان

شما را سفارش می کنم که چیزی را شریک خدا نسازید، و سنت محمد صلی الله علیه و آله را ضایع نکنید. این دو ستون را بر پا دارید، و این دو چراغ را همواره روشن نگاه دارید که در این صورت هرگز سرزنش بر شما نباشد.

من دیروز همنشین شما بودم ، و امروز برای شما مایه عبرتم ، و فردا از شما جدا می شوم . اگر زنده بمانم خود اختیاردار خونم هستم ، و اگر بمیرم مرگ وعده گاه من است . اگر (قاتل خود را) ببخشم بخشیدن برای من مایه تقرب ، و برای شما نیکی است . پس عفو کنید آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟(نور / ۲۲).

به خدا سوگند با مردن چیزی که آن را ناخوش دارم به سراغم نخواهد آمد و چیزی را که نشناسم ، بر من پدیدار نخواهد شد. بلکه همچون جوینده آب باشم ، که ناگهان به آب رسیده ، و طالب متاعی که به آن دست یافته (و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است) (آل عمران / ۱۹۸).

مؤ لف : بخشی از این کلام پیش از این (در سخن ۱۴۹) گذشت ، اما در اینجا اضافه ای بود که تکرارش را لازم می نمود.

۲۴ - و من وصیة له علیه السلام بما

۲۴ - و من وصیة له علیه السلام بما

يعمل فی امواله کتبها بعد منصرفه من صفینهذا ما امر به عند الله علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین فی

ماله ابتغاء وجه الله ليولجه به الجنة و يعطيه ، به الامنة (الامنية).

منها: فانه يقوم بذلك الحسن بن علي ياءكل منه بالمعروف و ينفق منه بالمعروف فان حدث بحسن حدث و حسين حي ، قام بالامر بعده ، و اصدرة مصدره .

و ان لابنى فاطمة من صدقة على مثل الذى لبنى على و انى انما جعلت القيام بذلك الى ابنى فاطمة ابتغاء وجه الله و قرية الى رسول الله صلى الله عليه و آله و تكريما لحرمة ، و تشريفا لوصلته .

و يشترط على الذى يجعله اليه ان يترك المال على اصوله و ينفق من ثمره حيث امر به و هدى له و الا يبيع من اولاد نخل هذه القرى ودية حتى تشكل ارضها غراسا.

و من كان من امائى - الاتى اطوف عليهن - لها ولد، او هى حامل فتمسك على ولدها و هى من حطه فان مات ولدها و هى حية فهى عتيقة قد افرج عنا الرق ، و حررها العتق .

قوله عليه السلام فى الوصية : و الا يبيع من نخلها وديةالودية ، الفسيلة و جمعها ودى و قوله عليه السلام :حتى تشكل ارضها غراساهو من افصح الكلام و المراد به ان الارض يكثر فيها غراس النخل حتى يراها الناظر على غير تلك الصفة التى عرفها بها فيشكل عليه امرها و يحسبها غيرها.

٢٤ - وصيتى از اوست كه اموالش را چگونه مصرف كنند، آن را پس از بازگشت

ازصفين (در ٢٠ جمادى الاولى سال ٣٧) نوشت .

وصيت درباره اموال خود

اين وصيتى است كه بنده خدا، على بن ابيطالب ، امير مؤمنان اموال خود براى جلب خشنودى خداوند بدان فرمان داده است تا او را به بهشت برد و آسايش و امنيت عطا نمايد.

بخشى از آن وصيت : حسن بن على بن انجام اين وصيت اقدام مى كند، از دارايى من براى خود به گونه اى كه پسنديده است هزينه مى كند، و به گونه اى كه پسنديده است از آن انفاق مى كند. اگر حادثه اى براى حسن پيش آيد، و حسين زنده باشد، پس از او اين كار را بر عهده مى گيرد، و به وصيتم همچون حسن عمل مى كند.

نصيب دو پسر فاطمه از به جا مانده دارايى على به اندازه ديگر پسران على است . و اگر پسران فاطمه را براى اجراى وصيت تعيين كردم ، به خاطر جلب خشنودى خدا، و تقرب به رسول خدا صلى الله عليه و آله و بزرگداشت حرمت و شرافت خویشاوندی با پیامبر است .

لزوم حفظ اموال

با كسى كه اين كار را بر عهده دارد شرط مى كنم كه اصل مال را باقى گذارد و همان گونه كه مأمور و راهنمايى شده از درآمد، آن انفاق كند، و نهال هاى تازه روئیده آن قریه ها را نفروشد تا به اندازه اى فراوان شوند كه شناختن نخلستان ها براى كسى كه آنها را پيش از اين ديده است ، سخت باشد.

هر يك از كنيزانم كه با او همبستر بوده ام و از من فرزندی دارد يا باردار است به فرزندش واگذار شود، و جزء سهم او به حساب آيد و اگر در زمان حيات كنيز فرزندش بميرد، وى آزاد مى گردد و نام كنيز از او برداشته مى شود و آزادى (فرزند) او را آزاد مى كند.

در جمله‌ها بیع من نخلها و ودية به معنای نهال خرما است . و جمع آنودباست و به تعبیرحتی تشکل
ارضها غراساز فصیح ترین و نیکوترین سخن هاست . مقصود آن است که در آن قریه ها آن قدر نخل
ها زیاد شود که کسی آن را بیشتر دیده اینک آن را به گونه ای دیگر بیابد، و آن چنان امر بر وی مشتبه
گردد که گمان کند زمین دیگری است .

۲۵ - و من وصية له عليه السلام كان يكتبها لمن يستعمله على الصدقات

و انما ذكرنا هنا جملا ليعلم بها انه عليه السلام كان يقيم عماد الحق ، و يشرع امثله العدل فى صغير
الامور، و كبيرها و دقيقها، و جليلها.

النطلق على تقوى الله وحده لا شريك له و لاتزوعن مسلما، و لاتجتازن (تحتازن) عليه كارها، و لاتاءخذن
منه اكثر من حق الله فى ماله ، فاذا قدمت على الحل فانزل بمائهم من غران تخالط ابياتهم ثم امض
اليهم بالسكينة و الوقار؛ حتى تقوم بينهم فتسلم عليهم ، و لاتختج بالتحية لهم ، ثم تقول : عبادالله ،
ارسلنى ، اليكم ولى الله و خليفته لآخذ منكم حق الله فى اموالكم فهل الله فى اموالكم من حق فتؤ
دوه الى وليه ؟ فان قال قائل : لا، تراجعه ، و ان انعم لك منعم فانطلق معه من غير ان تخيفه او توعده
او تعسفه او ترهقه فخذ ما اعطاك من ذهب او فضضة فان كان له ماشية او ابل فلا تدخلها الا باذنه فان
اكثرها له فاذا اتيتها فلا تدخل عليها دخول متسلط عليه و الا عنيف به و لاتتفرن بهمية و لاتفرعنه ا، ولا
تسوءن صاحبها فيها، و اصدع المال صدعين ثم خيره فاذا اختار فلا تعرضن لما اختاره ، فلا تزال كذلك
حتى يبقى ما فيه وفاء لحق الله فى ماله ؛ فاقبض حق الله منه فان استقالك فاءقله ثم اخلطهما ثم
اصنع مثل الذى صنعت اولا حتى تاءخذ حق الله فى ماله و لاتاءخذن عودا و لاهرمة و لامكسورة
ولامهلوسة ، و لاذات عوار. و لاتؤمنن عليها الا من تثق بدينه ، رافقا بمال المسلمين حتى يوصله الى
وليهم فيقسمه بينهم .

ولاتوكل بها الا ناصحا شفيقا و امينا حفيظا غير معنف و لامجحف و لاملغب و لامتعب ، ثم ادحر الينا ما
اجتمع عندك نصيره حيث امر الله به ، فاذا اخذها امينك فاعزز اليه الا يحول بين ناقة و بين فصيلها و لا
يمصر لنبها فيضر ذلك بولدها، ولايجهدنها ركوبا، وليعدل بين صواحبهاتها فى ذلك و بينها و ليرفه على
اللائب و ليستاءذن بالنقب و الطالع وليوردها ما تمر به من الغدر، ولايعدل بها عن نبت الارض الى جواد
الطرق وليروحها فى الساعات وليمهلها عند النطاف و الاعشاب حتى تاءتينا باذن الله بدنا منقيات غير
متعبات و لا مجهودات ، لنقسمها على كتاب الله و سنة نبيه صلى الله عليه و آله فان ذلك اعظم لاجرك
و اقرب لرشدك انشاء الله.

۲۵ - سفارشی از اوست آن را برای کسی که ماعمور جمع آوری زکات میکرد، می

نوشت. ما در اینجا تنها جمله هایی از آن را آوردیم ، تا دانسته شود که آن حضرت همواره ستون حق را
برپا می داشت ، و نشانه های عدالت را در امور خرد و کلان ، و کلی و جزئی نمایان می ساخت .

اخلاق اجتماعی کارگزاران اقتصادی

با پروای خداوندی که یکتا و بی شریک است ، حرکت کن مسلمانی را مترسان و از زمین کسی بدون
رضای او عبور مکن ، و بیش از حقى که خداوند در مال وی نهاده از او مگیر. چون به طایفه ای رسیدی
بی آن که به خانه هایشان روی بر آب آنان فرود آی . آگاه با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن تا
به میانشان برسی . پس سلامشان کن ، و در تحیت بر ایشان کوتاهی مکن .

سپس بگو: بندگان خدا! ولى و خليفه خدا مرا به سوى شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان
هست از شما بگیرم . آیا برای خداوند در دارایی شما حقى هست که آن را به ولى او بپردازید؟ پس اگر

کسی گفت : نه دیگر، به سراغش مرو. و اگر کسی گفت : آری ، بی آن که او را بترسانی ، یا تهدید کنی ، یا به سختی و دشواری اندازی ، همراه وی برو، و آنچه از طلا و نقره (به عنوان زکات) به تو می دهد بگیر و اگر گاو گوسفند و شتر دارد جز با اجازه صاحبش به میان رمه مرو، چه بیشتر آنها برای اوست . و هنگامی که به رمه چارپایان ، رسیدی ، مانند، کسی که خود را بر صاحب آنها مسلط می داند، و یا می خواهد بر او سخت بگیرد، بر رمه وارد مشو. چارپایی را رم مده و مترسان ، و صاحبش را در گرفتن آن به سختی مینداز. رمه را دو قسمت کن و مالک را مخیر ساز (که هر کدام را خواست برگزیند) و آنگاه که برگزید، دیگر متعرض آنچه برگزیده مشو سپس باقیمانده را دو قسمت کن و مالک را آزاد بگذار (که هر کدام را خواست برگزیند) و هر دسته را که برگزید متعرض آن مشو. این تقسیم کردن را همچنان ادامه بده تا به اندازه حقی که خداوند در دارایی او دارد، بماند. آنگاه حق خدا را از او بگیر. و اگر خواست این گونه قسمت کردن را بر هم زند، بپذیر و دو دسته را درهم بیامیز، و کار تقسیم را دوباره آغاز کن ، تا حق خدا را از دارایی او دریافت کنی حیوان پیرو از پا افتاده و دست و پا شکسته و بیمار و مسلول و معیوب را به عنوان زکات بگیر کسی را بر آن اموال امین قرار ده که به دینداری او اعتماد داری ، کسی که نسبت به اموال مسلمانان درستکار باشد، تا زمانی که آن را به ولی امر مسلمانان برساند، و او میان مردم تقسیم کند.

حمایت از حقوق حیوانات

جز خیرخواه مهربان ، و امین حافظ دیگری را بر چارپایان مگمار، کسی که بر حیوانات سخت نگیرد، و آن ها را تند نراند، نرنجاند، و خسته نکند، سپس هر چه گردآوری زود نزد ما فرست تا آن را در جایی که خدا فرمان داده ، صرف کنیم .

وقتی رمه را امین تو گرفت به او سفارش کن که شتر را از بچه شیر خوارش جدا نکند، و آن قدر شیرش را ندوشد که به بچه او زیان رساند، شتران را به سوار شدن ، بر آن ها خسته نکند. در دوشیدن شیر و سواری گرفتن میان آن شتر و دیگر شترها عدالت ورزد. باید شتر خسته را استراحت دهد، و شتری را که پایش آسیب دیده و از حرکت ناتوان شده آهسته براند، آنها را بر سر آبگیرهای که شترها از آن می گذرند، وارد نماید، و از کناره راههای علف دار براند، نه آن جا که خشک و عاری از گیاه است . ساعاتی به آنها استراحت دهد، و در کنار آب های کم و گیاهان بیابان مهلتشان دهد (برای آن که آب خورند و علف بچرند) تا به اذن خدا فربه و پر توان ، نزد ما آیند، نه رنجیده ، و خسته و ما آنها را به فرمان کتاب خدا و بر روش پیامبرش صلی الله علیه و آله تقسیم کند، اگر چنین کنی اجر تو بیشتر، و به هدایت نزدیکتر باشد، اگر خدا بخواهد.

٢٦ - و من عهد له علیه السلام الی بعض عماله و قد بعثه علی الصدقة

امره بتقوی الله فی سرائر امره و خفیات عمله ، حیث لا شهید غیره ، ولا وکیل دونه ، و امره الا یعمل بشی ء من طاعة الله فیما ظهره فیخالف الی غیره فیما اسر، و من لم یختلف سره و علانیته و فعله و مقالته فقد ادی الامانة و اخلص العبادة .

و امره الا یحبهم و لایعضهم و لایرغب عنه م تفضلا بالامارة (الامانة) علیهم ، فانهم ، الاخوان ، فی الدین ، و الاعوان علی استخراج الحقوق .

و ان لك فی هذه الصدقة نصیبا مفروضا، و حقا معلونا و شركاء اهل مسكنة و ضعفاء ذوی فاقة و انا موفوك حقك ، فوهم حقوقهم و الا تفعل فانك من اکثر الناس خصوصا يوم القيامة ، و يؤسی لمن - خصمه عندالهل - الفقراء و المساكین و السائلون و المدفوعون ، و الغارمون و ابن السبیل ! و من استهان ، و بالامانة و رتع فی الخیانة و لم ینزه نفسه و دینه عنه ا فقد احل بنفسه الذل و الخزی فی

الدنيا و هو الاخرة اذل و اخرى و ان اعظم الخيانة خيانة الامة ، و افطع الغش غش الائمة ، و السلام.

۲۶ - عهدنامه ای از اوست به یکی از کارگزاران ، خود (مخنف بن سلیم) هنگامی که

اورا برای گردآوری زکات (به اصفهان) فرستاد

اخلاق کارگزاران مالیاتی

او را به پروای از خدا در امور نهانی و کارهای پوشیده از نظرها فرمان می دهد ، آن جا که جز خدا کسی شاهد و غیر او کسی وکیل نیست ، او را فرمان می دهد که آشکارا طاعت حق نکند و در نهان غیر آن را به جا آورد آن که نهان و آشکارش و کردار و گفتارش یکی باشد، امانت را ادا کرده ، و عبادت خالصانه به جا آورده .

او را فرمان می دهد که مردم را نرنجاند، آنان را دروغگو نداند، و به خاطر اینکه امیر آنان است روی از ایشان ، نگرداند، زیرا آنان برادران دینی ، و یاران او در گرفتن حقوق خداوند هستند.

تو را در این زکات نصیبی ثابت و حقی معلوم است و مسکینان و ناتوانان و بینوایان با تو شریک اند، ما حق تو را به تمامی می پردازیم ، پس تو نیز حقوق آنان را به طور کامل بپرداز، که اگر چنین نکنی روز قیامت از کسانی باشی که بیشترین دشمن و مدعی را خواهی داشت . و بدان به حال کسی که فقیران ، مسکینان گدایان ، ورشکستگان و از راه ماندگان مدعی و دشمن او در درگاه خداوند باشند! آن که امانت را مهم نشمارد، و در آن خیانت کند و جان و دین خود را از لوٹ آن پاك نسازد، خود را در دنیا در ذلت و خواری افکنده ، و در آخرت ذلیل تر و خوارتر خواهد بود همانا بزرگ ترین خیانت ، خیانت به مردم و رسواترین دغلکاری ، دغلکاری ، با پیشوایان است . والسلام .

۲۷ - و من عهد له عليه السلام الى محمد بن ابی بكر - رضی الله عنه - حين

قلدهمصرفاخفض لهم جناحك ، و الن لهم جانبك ، و ابسط لهم وجهك ، و آس بينهم في اللحظة و النظرة حتى لايطمع العظماء في حيفك لهم ، و لا يياءس الضعفاء، من عدلك بهم ، فان الله تعالى يسائلکم معشر عباده عن الصغيرة من اعمالکم و الكبيرة و الظاهرة و المستورة فان ، يعذب فانتم ، اظلم و این یعف فهو اکرم .

و اعلموا عباد الله ان المتقين ذهبوا بعاجل ذهبوا بعاجل الدنيا و آجل الاخرة فشاركوا اهل الدنيا في دنياهم و لم يشاركهم (بشاركوا) اهل الدنيا في آخرتهم سکونوا الدنيا بافضل ما سکنت و اکلوها بافضل ما اکلت ، فحفظوا من الدنيا بما حظى به المترفون ، و اخذوا منها ما اخذه الجبابرة المتکبرون ، ثم انقلبوا عنه ا بالزاد المبلغ ؛ و المتجر الراجح (المريح) اصابوا لذة زهد الدنيا في دنياهم ، و تیقنوا انهم جيران الله غدا في آخرتهم لا ترد لم دعوة ولا ينقص لهم نصيب من لذة .

فاحذروا عبادالله الموت و قربه ، و اعدوا له عدته ، فانه ياءتى بامر عظیم ، و خطب جلیل ، بخیر لایکون معه شرا ایدا، او شر لا یكون معه خیر ایدا، فمن اقرب الى الجنة من عاملها! و من اقرب الى النار من عاملها؟ و انتم طرداء الموت ، ان اقمتم له اخذکم و ان فررتم منه ادركکم و هو الزم لکم من ظلمکم الموت معقود، بنواصیکم و الدنيا تطوی من خلفکم ، فاحذروا نارا قعرها بعيد، و حرها شدید، و عذابها، جدید و ان استطعتم ان یشتد خوفکم من الله و ان یحسن ظنکم به فاجمعوا بینهما، فان العید انما، یكون حسن ظنه بربه علی قدر خوفه من ربه ، و ان احسن الناس ظنا بالله اشدھم خوفا لله .

و اعلم - یا محمد بن ابی بكر - انی قد ولیتک اعظم اجنادی فی نفسی اهل مصر فانت محقوق ان

تخالفت على نفسك ، و ان تنافح عن دينك و لولم يكن لك الا ساعة من الدهر ، ولا تسخط الله برضا احد ، من خلقه ، فان فى الله خلفا من غيره ، و ليس من الله خلف فى غيره .

صل الصلاة لوقتها الموقت لها ، ولا تعجل وقتها لفراغ ، ولا تؤخرها عن وقتها الاشتغال و اعلم ان كل شئ من عملك تبع لصلاتك .

و منه : فانه لاسواء امام الهدى ، و اما الردى ، و ولى النبى ، و عدو النبى ، و لقد قال لى رسول الله صلى الله عليه و آلهانى لا اخاف على امتى مؤمنا ولا مشركا اما المؤمن من فيمنعه الله بايمانه ، و اما المشرك فيقعمه الله بشركه ، ولكنى ولكنى اخاف عليكم كل منافق الجنان عالم اللسان يقول ، ما تعرفون ، و يفعل ما تنكرون.

۲۷ - عهدنامه ای از اوست به محمد بن ابی بکر - رضی الله عنه - وقتی او را (در سال ۳۷ هجری) حکومت مصر داد (۱۱)

اخلاق اجتماعی

با مردم فروتن ، نرمخوی و گشاده روی باش . همه را به يك چشم و یکسان بنگر ، تا بزرگان بر تو طمع ستم بر ناتوانان ننهد ، و ناتوانان از عدالتت نومید نگردند . زیرا ای بندگان خدا ، متعال از كوچك و بزرگ کارهایتان ، و آشکار و نهانتان بازپرسی خواهد کرد ، پس اگر عذاب کند ، شما ستمکارید ، و اگر ببخشاید ، او بزرگوارتر است .

اعتدال

گرایی زاهدان

بندگان خدا! بدانید که پرهیزگاران هم در این دنیا زودگذر و هم در جهان آینده آخرت سود برند. با اهل دنیا در دنیایشان ، شريك شدند ، در حالی که اهل دنیا در آخرت آنان شريك نشدند. در دنیا در بهترین مسکن ها ، سکنی گزیدند ، و از بهترین خوراکی ها تناول کردند ، از دنیا بهره بردند ، آنسان که اهل نار و نعمت بهره مند شدند ، و از آن کامیاب گشتند ، آن چنان که جباران خود کامه کامیاب شدند ، آنگاه باره توشه ای که آنان را به مقصد رساند ، و با تجارتی سود بخش از این دنیا گذشتند. لذت زهد را در دنیایشان چشیدند ، و یقین کردند ، که فردا در آخرت همسایگان خداوندند. دعایشان به اجابت رسد ، و نصیبشان از ذلت دنیا کاسته نشود.

ضرورت یاد مرگ

ای بندگان خدا ، از مرگ و نزدیکی آن بترسید ، و برای آن ساز و برگ مهیا کنید ، که مرگ امری بزرگ ، و رویدادی عظیم را با خود می آورد ، یا خیری را به همراه می آورد ، که با آن هیچ شری نیست ، و یا شری را می آورد ، که با آن هیچ خیری نیست . پس چه کس به بهشت نزدیکتر از آن که برای بهشت کار کند؟ و چه کس به آتش دوزخ نزدیکتر از آن که برای دوزخ کار کند؟ و چه کس به آتش دوزخ نزدیکتر از آن که برای دوزخ کار کند؟ (همچون شکارهایی هستید که) مرگ شما را (از جایتان) رانده ، اگر بایستید ، شما را می گیرد ، و اگر بگریزد ، شکار خواهد یافت . مرگ از سایه هایتان با شما همراه تر است ، مرگ به پیشانی شما بسته است ، و دنیا پشت سرتان چون بساطی پیچیده ، می شود. بترسید از آتشی که ژرفای آن بسیار گرمایش سخت و عذابش تازه است ، خانه ای که نشانی از رحمت در آن نیست ، ندایی را نشنوند ، و اندوهی را برطرف نسازند. اگر بتوانید که بیمتان از خدا فراوان و گماتان به او نیکو باشد این دور را با هم جمع کنید ، زیرا گمان نیکوی بنده ، به پروردگارش به اندازه ترسش از او است ،

و خوش گمان ترین به خداوند بيمناك ترین ایشان از خداوند است .

اخلاق مدیران اجرایی

محمد بن ابی بکر! بدان که تو را فرمانده ، بزرگ ترین ، سپاهیانم ، یعنی مردم مصر کردم . پس شایسته توست که با هوای نفس خویش مخالفت ورزی و از دینت حمایت کنی ، هرچند ساعتی بیش از زندگانی تو باقی نمانده باشد، خدا را برای خشنودی احدی از آفریدگان او به خشم میاور. زیرا که خشنودی خدا جانشین هر چیز شود، و هیچ چیز جایگزین ، خشنودی خدا نشود، نماز را در وقت معین آن بخوان ، به سبب بیکاری نماز از پیش مینداز و به جهت کار داشتن آن را از وقتش تاخیر مینداز، و بدان که هر کاری که می کنی تابع نماز توست .

از این عهدنامه است : امام هدایت و امام گمراهی ، و دوست پیامبر و دشمن پیامبر یکسان نیستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: بر امتم از مؤمن و می دارد، و مشرک را به سبب شرکش سرکوب می کند، اما بر شما از کسی می ترسم که در دل منافق و بر زبان دانااست ، که می گوید، آنچه را نیکو می شمارید، و انجام می دهد آنچه را ناپسند می دارید.

۲۸ - و من کتاب له علیه السلام الى معاوية جوابا، و هو محاسن الكتب

اما بعد فقد اتاني كتابك تذكر فيه اصطفاء الله محمد صلی الله علیه و آله لدينه ، و تاءبيده اياه بمن ایده من اصحابه ، فلقد، خباء لنا الدهر منك عجا، اذا طفقت تخبرنا ببلاء الله تعالى عندنا و نعمته علينا في نبينا فكننت في ذلك كناقل التمر الى هجر، او داعى مسدده ، الى النضال ، و زعمت ان افضل الناس في الاسلام فلان و فلان ؛ فذكرت امرا ان تم اعتزلك كله ، و ان نقص لم يلحقك ثلمه ، و ما انت و الفاضل و المفضل و السائس و المسوس ! و ما للطلقاء و ابناء الطلقاء، و التمييز بين المهاجرين ، الاولين ، و ترتيب درجاتهم ، و تعريف طبقاتهم ! هيهات لقد حن قدح ليس منها، و طفق يحكم فيها من عليه الحكم لها! الا تبرع ايها الانسان على طلعتك و تعرف قصور ذرعتك ، و تتأخر حيث احرك القدر! فما عليك غلبة المغلوب ، و لاطفر الظافر! وانك لذهاب في التيه ، رواج عن القصد.

الا ترى -غير مخبر لك ، ولكن بنعمة الله احدث - ان قوما استشهدوا في سبيل الله تعالى من المهاجرين ، و الانصار و لكل فضل ، حتى اذا استشهد شهيدا قيل : سيد الشهداء، و خصه رسول الله صلی الله علیه و آله بسبعين ، تكبيرة عند صلاته ، عليه ! اولاترى ان قوما قطعت ايديهم ، في سبيل الله - و لكل فضل - حتى اذا فعل بواحدنا ما فعل بواحدهم ، قيل :الطيّار في الجنة ذوالجنّاحين !.

و لو لا ما نهى الله عنه من تركية المرء نفسه لذكر ذاکر فضائل جمّة تعرفها قلوب المؤمنین و لاتمجها آذان السامعين ، فدع عنك من مالت به الرمية ، فانا صنائع ربنا، و الناس بعد صنائع لنا لم يمنعنا قديم عزنا ولا عادی طولنا على قومك ان خلطنا کم بانفسکم ؛ فنکحنا و انکحنا فعل الکفاء، و لستم ، هناك ! و انی یكون ذلك و منا النبی و منکم المکذب ، و منا اسد الله و منکم اسد الاحلاف و منا سید اشباب اهل الجنة و منکم صبية النار و منا خیرنساء، العالمین ، و منکم حمالة الحطب في كثير مما لنا و علیکم !

فاسلامنا قد سمع ، و جاهلتينا لاتدفع ، و کتاب الله یجمع ، لنا ما شذعنا، و هو قوله ، سبحانه ، و تعالى (و اولو الارحام ، بعضهم ، اولی ببعض ، في کتاب الله) و قوله تعالى : (ان اولی الناس بابراهيم ، للذين ، اتبعوه و هذا النبی و الذين آمنوا و الله ولی المؤمنین) فنحن مرة اولی بالقرابة و تارة اولی بالطاعة ، و لما احتج المهاجرون على الانصار يوم السقيفة برسول الله صلی الله علیه و آله فلجوا علیهم ، فان یکن الفلج ، به فالحق لنا دونکم ، و ان یکن بغيره فالانصار على دعواهم .

و زعمت انی لكل الخلفاء حسدت ، و على کلهم ، بغيت فان یکن ذلك كذلك فليست الجنایة ، عليك ،

فیکون ، العذر الیک .

*و تلك شکاة ظاهر عنک عارها *

و قلت : انی كنت اقادکما یقاد الجمل المخشوش حتی ابایع ؛ و لعمر الله لقد اردت ان تذم فمدحت ، و ان تفصح فافتضحت ! و ما علی المسلم من غضاضة فی ان یکون مظلوما ما لم یکن شکاکا فی دینه ، و لا مرتابا بیقینه ! و هذه حجتی الی غیرک قصدها ، ولكنی الطلقت لک منها بقدر ما سنح من ذکرها .

ثم ذكرت ما کان من امری ، و امر عثمان ، فلك ان تجاب عن هذه لرحمک منه ، فاینما کان اعدی له ، و اهدی الی مقاتله ! امن بذل له نصرته ، فاستقعدہ ، و استکفه ، ام من استنصره ، فتراخی عنه و بث المنون ، الیه ، حتی قدره ، علیه ، کلا والله (لقد یعلم الله المعوقین منکم و الفائلین لآخوانهم هلم الینا و لایأتون الباءس الا قليلا) .

و ما كنت لاعتذر من انی كنت انقم ، علیه احداثا؛ فان کان الذنب الیه ارشادی و هدایتی له ، فرب ملوم لا ذنب له * و قد یستفید الظنة المتنصح * و ما اردت (الا الاصلاح ما استطعت ، و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب) و ذكرت انه لیس لی و لاصحابی عندک الا السیف فلقد اضحکت بعد استیعار امتی الفیت بنی عبد المطلب عن الاعداء ناکلین ، و بالسیف مخوفین ؟! * لبث قليلا یلحق الهیجا حمل *

فسیطلبک من تطلب ، و یقرب منک ما تستبعد و انا مرقل نحوک فی جحفل من المهاجرین و الانصار ، و التابعین ، لهم باحسان ، شدید زحامهم ، ساطع قتامهم ، متسرلین ، سرایل الموت ؛ احب اللقاء ، الیهم لقاء ربهم ، وقد صبحتهم ذریة بدریة و سیوف هاشمیة قد عرفت مواقع نصالها ، فی اخیک و خالک و جدک و اهلك (و ما هی من الظالمین ببعید) .

۲۸ - نامه ای از اوست در پاسخ معاویه که از بهترین نامه هاست

افشای ادعاهای دروغین معاویه

اما بعد. نامه ات به من رسید. در آن یاد آور شده بودی که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برای دین خود برگزید، و او را با اصحابش که خود تائیدشان کرده بود، یاری داد! روزگار چیزی شگفت از تو بر ما پنهان داشت ، چون می خواهی ما را از احسان خداوند در حق ما ، و از نعمت پیامبرش در میان ما با خبرسازی !

تو در این کار مانند کسی هستی که خرما به هجر (۱۲) می برد، یا کسی را که به او تیراندازی آموخته به مبارزه دعوت می کند، پنداشتی که برترین مردم در اسلام ، فلان و فلان ، هستند. چیزی را یاد کردی که اگر درست باشد تو را از آن بهره ای نیست و اگر نادرست باشد زیانی به تو نرساند. تو را چه کار که چه کسی برتر است و چه کسی پایین تر، و یا چه کسی رییس است و چه کسی زیر است ؟ آزاد شدگان (از بند بردگی) و فرزندان آزاد شدگان ، را چه رسد که میان مهاجران نخستین فوق نهند، و درجات و مراتب ایشان را شناسند؟ هرگز! تیری که از جنس تیرهای مسابقه نبود صدا داد (۱۳) (و خود را شناساند) کسی در این مسأله زبان به داوری گشود، که خود محکوم بود! ای انسان ! چرا در جای خود نمی نشینی ، و کاستی ها و ناتوانی های خود را نمی شناسی ؟ چرا به آن درجه پایین که تقدیر الهی برایت رقم زده ، باز نمی گردی ؟ نه از مغلوب شدن کسی زیانی به تو رسد و نه از پیروز شدن کسی سودی نصیب تو گردد تو در بیابان ، گمراهی گام برمی داری ، و از راه مستقیم منحرف گشته ای .

آیا نمی بینی - هرچند قصدم خبر دادن به تو نیست ، بلکه از نعمت خدا سخن می گویم

که- گروهی از مهاجران و انصار در راه خدا شهید شدند - و هر يك را فضیلتی بود - تاآنگاه که شهید ما حمزه به شهادت رسید؛ و او را سیدالشهداء خواندند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز بر پیکر او هفتاد تکبیر را به او اختصاص داد؟ آیا ندیدی که گروهی در راه خدا دستشان بریده شد - و هر يك را فضیلتی بود - تاآنگاه که آنچه به سر دیگران ، آمده بود، بر سر یکی از ما آمد (دست یکی از ما در جنگاز بدن جدا شد) او را طیار در بهشت و ذوالجناحین خواندند؟

اگر خداوند از خودستایی نهی نکرده بود، این

گوینده فضایل فراوانی را یاد می کرد که دلهای مؤمنان با آن ها آشناست ، و گوشه‌اشنوندگان آنها را پذیراست . تو سخن غرض ورزان ، و منحرفان را فروگذار، که مادت پرورده ، پروردگارمان هستیم ، و مردم پرورش یافتگان ما هستند. عزت دیرین و شرافت پیشین ما بر شما سبب نشد که از آمیزش با شما دریغ ورزیم ، پس همچون مردم همسان ، از شما زن گرفتیم ، و به شما زن دادیم ، در حالی که شما را از این منزلت نبود. به راستی شما را با ما چه نسبت ؟ پیامبر از ماست و آن دروغزن (ابوجهل) از شماست اسدالله (حمزه) از ما و اسدالاحلاف (= شیر سوگندهای جاهلی ، ابوسفیان) از شماست . دو سید جوانان اهل بهشت (= حسن و حسین علیهما السلام) از ماست و کودکان آتش (۱۴) از شماست . بهترین زنان (= فاطمه علیها السلام و خدیجه علیها السلام) از ماست و حمالة الحطب (هیزم کش آتش جهنم ، زن ابولهب) از شماست . و بسا چیزهای دیگر که فضیلتها ما و عیب شما در آن است .

اسلام ما را همگان شنیده اند، و شرافت ما در جاهلیت بر کسی پوشیده نیست و آنچه از (حق و فضیلت) پراکنده بود، در کتاب خدا گرد آمده ، که خدای سبحان ، فرماید: به حکم کتاب خدا بعضی از خویشان به بعضی دیگر سزاوارترند (انفال / ۷۵) و نیز فرماید: سزاوارترین مردم به ابراهیم پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند و خداوند سرپرست مؤمنان است (آل عمران / ۶۸) پس ما يك بار به سبب خویشاوندی با پیامبر و بار دیگر به واسطه طاعت به خلافت سزاوارتریم . وقتی مهاجران ، در سقیفه علیه انصار استدلال کردند که ما از خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم ، بر آنان پیروز شدند، حال اگر این خویشاوندی ، سبب پیروزی در حجت است ، حق با ماست نه با شما، و اگر سببی دیگر دارد، انصار بر دعوی خویش باقی هستند.

تو پنداشته ای که من به همه خلفا رشك برده ام ، و بر همه آنان شوریده ام . اگر چنین باشد جنایتی بر تو وارد نیامده ، تا از تو عذر خواهند این گناهی است که ننگ آن دامن تو را نگیرد.

مظلومیت امام علیه السلام

گفتی : آن گونه که شتر مهار در بینی را می کشند، مرا می کشیدند، تا بیعت کنم ! به خدا سوگند، خواستی مرا نکوهش کنی ، ستایش کردی ، خواستی مرا رسوا سازی خود رسوا گشتی ، مظلوم بودن ، برای مسلمان عیب و نقص نباشد مادامی که در دین خود شك نوزد، و در یقین ، خود تردید نکند. این سخنان احتجاج بر غیر توسست ، اما من شمه ای از آن احتجاج را که در ضمن سخن پیش آمد، برای باز گفتم .

سپس آن چه را میان من و عثمان رخ داد، یاد آور شدی چون خویشاوند او هستی حق داری پاسخ آن را بدانی . کدامین ما با او بیشتر دشمنی کرد، و مردم را بر کشتن او راهبر شد؟ آیا کسی که یاری خود را به عثمان پیشنهاد کرد؛ اما او (نپذیرفت و) از وی خواست که بر جای خود نشیند، و از یاری او دست

بدارد، یا کسی که عثمان از او یاری خواست ولی او یاری دادنش را به تاخیر انداخت ، و مرگ را به سوی او روانه ساخت ، تا تقدیر الهی بر او جاری گشت ؟ سوگند به خداوندی که هرگز چنین نیست خداوند می داند چه کسانی از شما مردم را از جنگ باز می دارند، و نیز می شناسد کسانی را که به برادران خود می گویند: به نزد ما بیایید، ولی جز اندکی به جنگ نمی آیند(احزاب / ۱۸) از این که بر عثمان به خاطر برخی بدعتهایش خرده می گرفتم ، پوزش نمی خواهم ، اگر ارشاد و هدایت من در حق او گناه باشد، بسا ملامت شده ای که گناهی ندارد، گاهی شود که خیرخواه خود مورد تهمت قرار گیرد.

من جز آن نخواستم که تا می توانم (امور را) اصلاح کنم .توفیق من تنها با خداست ، بر او توکل کرده و به درگاه او روی می آورم.

پاسخ تهدید نظامی

نوشتی که من و یارانم را نزد تو جز شمشیر پاسخی نیست !به راستی که پس از گریاندن ، خنداندی ! چه وقت دیده ای که پسران عبدالمطلب به دشمنان پشت کنند، و از شمشیرها بترسند.اندکی درنگ کن تا حمل به آورده گاه برسد.

دیری نباید که کسی در پی او هستی تو را بجوید، و آنچه که دور می انگاری به تو نزدیک گردد. من با سپاهی از مهاجران و انصار و تابعان آنان که راهشان را به نیکویی ادامه داده اند، به سرعت به سوی تو می آییم . سپاهی انبوه که غبارشان فضا را پر کرده ، جامه مرگ پوشیده اند، و خوش ترین دیدار برای آنان دیدار با پروردگارشان ، است . آنان را فرزندان بدر و شمشیرهای بنی هاشم ، همراهی می کند، و تو خوب جای زخم آن شمشیرها را بر تن برادر و دایی و جد و خاندانت می شناسی اینها از ستمکاران دور نیست(هود / ۸۳).

۲۹ - و من کتاب له علیه السلام الی اهل البصرة

و قد کان من انتشار حبلکم (خیلکم) و شقاقکم مالم تغبوا عنه ، فعفوت عن مجرمکم و رفعت السیف عن مدبرکم ، و قبلت من مقبلکم فان خطت بکم الامور المردية ، و سغه الاراء، الجائرة الی منابذتی و خلافی فها انا قد قریت جیادی و رحلت رکابی ، و لئن الجؤ تمونی الی المسیر الیکم لاوقعن بکم وقعة لایکون یوم الجمل الیها الا کلعقة لاقق ؛ مع انی عارف لذی ، الطاعة منکم فضله و لذی النصیحة حقه ، غیر متجاوز متهما الی بری ، ولا ناکثا الی وفی .

۲۹ - نامه ای از اوست به مردم بصره (درسال ۳۸ هجری هنگامی که معاویه قصد توطئه در بصره را داشت)

هشدار به مردم بصره

خود می دانید چگونه رشته طاعت را گسستید، و در راه دشمنی و جدایی گام نهادید. من از گناهکارتان در گذشتیم ، و از گریختگانتان شمشیر را برداشتیم ، و آنان را که به ما روی آوردند، پذیرفتم . از این پس اگر کارهای مرگ آور، و اندیشه های ابلهانه ، و دور از صوابتان شما را به دشمنی و مخالفت با من وادارد، بدانید که من اسبان سواری را مهیا ساخته ، شتران را مجهز کرده ، و برای پیکار آماده ام . اگر مجبورم کنید که بسوی شما لشکر کشم ، چنان نبردی در آغازکنم که جنگ جمل در برابر آن چون بازی کودکان باشد. با این همه ، فضیلت ، فرمانبرداران شما، و حق خیر خواهانتان را می شناسم . بی گناه را به جای متهم و وفادار را به جای پیمان شکن نخواهم گرفت .

۳۰ - و من کتاب له علیه السلام الی معاویه

فاتق الله فيما لديك ، وانظر فى حقه عليك ، و ارجع الى معرفة ما لاتعذر بجهالته ، فان للطاعة اعلاما ، واضحة ، و سبلا نيرة و محجة نهجة ، و غاية مطلبة (مطلوبه) بردها، الاكياس ، و يخالفها الانكاس ؛ من نكب عنه ا جار عن الحق و خبط فى التيه و غير الله عمته ، و احل به نعمته . فنفك نفسك !فقد بين الله لك سبيلك ، و حيث تناهت بك امورك ، فقد اجريت الى غاية خسر و محلة كفر فان نفسك قد اولجتك شرا و اقحمتك غيا، و اوردتك المهالك و اوعرت عليك المسالك.

٣٠ - نامه اى از اوست به معاويه

اندرز و هشدار به معاويه

در آنچه نزد توست از خدا پروا کن ، و در حق او بر خودت نيك بنگر، و آنچه را كه در ندانستنتش ، عذرى ندارى ، بازشناسست ، زيرا كه طاعت را نشانه هاى آشكار و راههاى روشن ، و جاده هاى هويدا، و هدفى خواستنى است كه زيركان در آن گام نهند و فرومابگان ، با آن مخالفت ورزند، هر كس از آن راه ها و نشانه ها روى برتابد، از حق منصرف شده ، و گام در وادى گمراهى نهاده ، و خداوند نعمتش را بر او دگرگون سازد، و عذاب خود را بر او فرود آورد. پس خود را به پاى ، خود را به پاى ! كه خداوند راه سعادت را برايت هويدا ساخت . همان جا كه هستى باش ، كه كار را به نهايت خسران ، و منزل كفر رانده اى . نفست تو را به بدى گرفتار ساخته ، و در پرتگاه گمراهى در انداخته ، و به مهلكه ها كشانده و راهها را بر تو دشوار ساخته است .

٣١ - و من وصية له عليه السلام للحسن بن على عليهما السلام كتبها اليه

بحاضرين عند انصرافه من صفين من الولد الفان ، المقر للزمان ، المدبر العمر، المستسلم للدهر، الذام للدينا، الساكن مساكن الموتى و الطاعن عنه ا غدا؛ الى المولود المؤمل ما لا يدرك السالك سبيل من قد هلك ، غرض الاسقام ، و رهينة الايام ، و رمية المصائب و عبد الدنيا و تاجر الغرور، و غريم المنايا، و اسير الموت ، و حليف الهموم و قرين الاحزان ، و نصب القات ، و صريع الشهوات ، و خليفة الاموات .

اما بعد، فان فيما تبينت من ادبار الدنيا عنى ، و جموح الدهر، على ، و اقبال الاخرة الى ما يزعنى عن ذكر من سواى ، و الاهتمام بماورائى غير ائى ، حيث تفرد بى دون هموم الناس هم نفسى فصدفنى راءى و صرفنى عن هواى ، و صرح لى محض امرى ، فافضى بى الى جد لا يكون فيه لعب و صدق ، لايشوبه ، كذب و وجدتك بعضى بل وجدتك حتى كاءن شيئا لو اصابك اصابنى و كان الموت لو اذك اتانى فعنائى من امرك ما يعينى من امر نفسى ، فكتبت اليك كتابى مستظهرا به ان انا بقيت لك او فنييت .

فانى اوصيك بتقوى الله - اى بنى - و لزوم امره و عمارة قلبك بذكره و الاعتصام بحبله ، و اى سبب اوثق من سبب بينك و بين الله ان انت اخذت به !

احى قلبك بالموعظة ، و امته بالزهادة و قوه باليقن ، و نوره ، بالحكمة و ذلله بذكر الموت ، و قرره ، بالفناء، و بصره ، فجائع الدنيا، وحذره ، صولة الدهر، و فحش تقلب الليالى ، و الايام ، و اعرض عليه اخبار الماضين ، و ذكره ، بما اصاب من كان قبلك من الاولين وسرفى ديارهم و آثارهم ، فاطر فيما فعلوا و عما انتقلوا و اين حلوا و نزلوا! فانك تجدهم ، قد انتقلو عن الاحبة و حلو ديار الغربة و كاءنك عن قليل قد صرت كاحدهم فاصلح ، مثوالك و لاتبع آخرتك بدنيايك ؛ ودع القول فيما لاتعرف و الخطاب فيما لم تكلف و امسك عن طريق اذ خفت ضلالته ، فان الكف عند حيرة الضلال خير من ركوب الاهوال .

واعمر بالمعروف تكن من اهله ، وانكر المنكر بيدك و لسانك ، و باين من فعله بجهدك ، و جاهد فى الله حق جهاده ، و لاناخذك فى الله لومة لائم ، و خص العمرات للحق حيث كان ، و تفقه فى الدين و عود نفسك التصبر على المكروه ، و نعم الخلق التصبر فى الحق ! و الجىء نفسك فى امورك كلها الى

الهلك فانك تلجئها الى كهف حريز و ما نع عزيز و اخلص فى المساءلة لربك فان بيده العطاء والحرمان ، و اكثر الاستخارة ، و تفهم ، وصيتى ، ولاتذهبن عنه ا صفحا ، فان خير القول ، ما نفع . و اعلم انه لاخير فى علم لاينفع و لا ينتفع بعلم ، لايقن تعلمه .

اي بنى انى لما راءيتنى قد بلغت سنا ، و راءيتنى ازداد وهنا بادرت بوصيتى اليك ، و اوردت خلاصا منها قبل ان يعجل بى اجلى دون ان افضى اليك بما فى نفسى ، او ان انقص فى راءىي كما نقصت فى جسمى ، او يسبقنى اليك بعض غليات الهوى و فتن الدنيا ، فتكون كالصعف النفور . و انما قلب الحدث كالارض الخالية ما القى فيها من شىء قبلته ، فبادرتك بالادب قبل ان يقسو قبلك و يشتغل لبك ، لتسقبل بجد راءيك من الامر ما قد كفاك اهل التجارب بغيته و تجربته ، فتكون قد كفيت مؤونة الطلب ، و عوفيت من علاج التجربة فاءتاك من ذلك ما قد كنا ناءتيه ، و استبان لك ما ربما اظلم علينا منه .

اي بنى انى و ان لم اكن عمرت عمر من كان قبلى ، فقد نظرت فى اعمالهم و فكرت فى اخبارهم ، و سرت فى آثارهم حتى عدت كاحدهم ؛ بل كاعنى بما انتهى الى من امورهم قد عمرت مع اولهم الى آخرهم فعرفت صفو ذلك من كرده ، و نفعه من ضرره فاستخلصت لك من كل امر نخيله و توخيت لك جميله و صرفت عنك مجهوله و راءيت حيث عنانى من امرك ما يعنى الوالد الشفيق و اجمعت عليه من ادبك ان يكون ذلك و انت مقبل العمر و مقتبل الدهر ، ذونية سليمة و نفس صافية .

و ان ابتدئك بتعليم كتاب الله عزوجل و تاءويله و شرائع الاسلام و احكامه و حلاله و حرامه ، لاجاوز ذلك بك الى غيره ، ثم اشفقت ان يلتبس عليك ما اختلف الناس فيه من اهوائهم و آرائهم مثل الذى التبس عليهم ، فكان احكام ذلك على ما كرهت من تنبيهك له احب الى من اسلامك الى امر لا آمن عليك به الهلكة و رجوت ان يوفقك الله فيه لرشدك و ان يهديك لقصدك فعهدت اليك وصيتى هذه .

و اعلم يا بنى ان احب انت آخذ به الى من وصيتى تقويا لله و الاقتصار على ما فرضه الله عليك ، و الاخذ بما مضى عليه الاولون من آباءك و الصالحون من اهل بيتك ، فانهم لم يدعوا ان نظروا لانفسهم ، كما انت ناظر ، و فكروا كما انت مفكر ثم ردهم آخر ذلك الى الاخذ بما عرفوا ، و الامساك ، عما لم يكلفوا فان ابت نفسك ان تقبل ذلك دون ان تعلم كما عملوا فليكن طلبك ذلك بتفهم و تعلم ، لابتورط الشبهات و غلو الخصومات و ابداء قبل نظرك فى ذلك بالاستعانة بالهك ، و الرغبة اليه فى توفيقك و ترك كل شائبة اولجتك فى شبهة او اسلمتك الى ضلالة فان ايقنت ان قد صفا قلبك فخشع و تم راءيك فاجتمع و كان همك فى ذلك هما واحدا ، فانظر فيما فسرت لك و ان لم يجتمع لك ما تحب من نفسك ، و فراغ ، نظرك و فكرك فاعلم انك انما تخطب العشواء و تتورط الظلماء و ليس طالب الدين ، من خطب او خلط ، و الامساك عن ذلك امثل .

فتفهم يا بنى وصيتى ، و اعلم ان مالك الموت هو مالك الحياة ، و ان الخالق هو المميت و ان المبنى هو المعيد ، و ان الميتلى هو المعافى ، و ان الدنيا لم تكن لتستقر الا على ما جعلها الله عليه من النعماء و الابتلاء و الجزاء فى المعاد او ما شاء مما لا نعلم فان اشكل عليك شىء من ذلك فاحمله على جهالتك فانك اول ما خلقت به جاهلا ثم علمت و ما اكثر تجهل من الامر ، و يتحير فيه راءيك و يضل فيه بصرك ثم تبصره بعد ذلك ! فاعتصم بالذى خلقك و رزقك و سواك ، وليكن له تعبدك و اليه رغبتك و منه شفقتك .

و اعلم يا بنى ان احدا لم ينبىء عن الله سبحانه كما ابناء عنه الرسول صلى الله عليه و آله فارض به رائدا و الى النجاة قائدا فانى لم الك نصيحة و انك لن تبلغ ، فى النظر لنسبك - و ان اجتهدت - مبلغ نظرى لك .

و اعلم يا بنى انه لو كان لربك شريك لاءتتك رسله و لراءيت آثار ملكه و سلطانه ، ولعرفت افعاله و صفاته ولكنه اله واحد كما وصف نفسه لاىضاده فى ملكه احد و لايزول ابدا و لم يزل اول قبل الاشياء بلا

اولية و آخر بعد الاشياء بلا نهاية عظم عن ان تثبت ربوبيته باحاطة قبل او بصر. فاذا عرفت ذلك فافعل كما ينبغي لمثلك ان يفعله فى صغر خطره ، و قلة قدرته و كثرة عجزه و عظيم حاجته الى ربه ، فى طلب طاعته ، والخشية من عقوبته ، و الشفقة من سخطه : فانه لم يأمرك الا بحسن ، و لم ينهك الا عن قبيح .

يا بنى انى قد ابناءتك عن الدنيا و حالها، و زوالها، انتقالها، و ابناءتك عن الخرة و ما اعد لاهلها فيها، و ضربت لك فيهما الامثال لتعيربها، و تحذو عليها انما مثل من خبر الدنيا كمثلى قوم سفر نياهم منزل جديب ، فاموا منزلا خصبيا و جنابا مريعا، فاحتملوا و عثاء الطريق و فراق الصديق ، و خشونة السفر و جشوبة المطعم ، لياءتوا سعة دارهم ، و منزل قرارهم ، فليس يجدون لشيء من ذلك الما ولا يرون نفقة فيه مغرما ولا شيء احب اليهم ، مما قربهم من منزلهم و ادناهم من محلهم و مثل من اغتربها كمثلى قوم كانوا بمنزل خصب فنباهم الى منزل جديب ، فليس شيء اكرا اليهم و لا افطع ندهم من مفارقة ماكانوا فيه ، الى ما يهجمون عليه ، و يصيرون اليه .

يا بنى اجعل نفسك ميزانا فيما بينك و بين غيرك فاحب لغيرك ما تحب لنفسك و اكره له ما تكره لها و لاتظلم كما لا تحب ان تظلم و احسن كما تحب ان يحسن اليك و استقيح من نفسك ما تستقيحه من غيرك و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك و لاتقل ما لا تعلم و ان قل ما تعلم ، و لاتقل ما لاتحب ان يقال لك .

و اعلم ان الاعجاب ضد الصواب ، و آفة الالباب . فاسع فى كدحك و لاتكن خازنا لغيرك و اذا انت هديت لقصدك فكن اخشع ما تكون لربك .

و اعلم ان امامك طريقا ذا مسافة بعيدة و مشقة شديدة و انه لاغنى بك فه عن حسن الارتياذ، و قدر بلاغك من الزاد مع خفة الظهر لاتحمل على ظهرك فوق طاقتك فيكون ثقل ذلك وبالا عليك و اذا وجدت من اهل الفاقة من يحمل لك زادك الى يوم القيامة فيوافقك به غدا حيث تحتاج اليه فاغتنمه و حملة اياه و اكثر من تزويده ، و انت قادر عليه فلعلك تطلبه لاتجده ، و اغتنم من استقرضك فى حال غنك ليجعل قضائه لك فى يوم عسرتك .

و اعلم ان امامك عقبة كؤودا المخف فيها احسن حالا من المثقل و المبطء عليها اقبح حالا من المسرع و ان مهبطك بها لامحالة اما على جنة او على نار، فارتد لنفسك قبل نزولك و وطىء المنزل قبل حلولك فليس بعد الموت مستعتب ، و لاالى الدنيا منصرف .

و اعلم ان الذى بيده خزائن السموات والارض قد اذن لك فى الدعاء، و تكفل لك بالاجابة و امرك ان تساءله ليعطيك ، و تسترحمه ليرحمك و لم يجعل بينك و بينه من يحجبك عنه ، و لم يلجئك الى من يشفع لك اليه ، و لم يمنعه ان اساءت من التوبة و لم يعاجلك بالنقمة و لم يعيرك بالانابة و لم يفضحك حيث الفضيحة بك اولى ، و لم يشدد عليك فى قبول الانابة و لم يناقشك باجريمة و لم يؤيسك من الرحمة بل جعل نزوعك عن الذنب حسنة و حسب سيئتك واحدة و حسب حسنتك عشرا و فتح لك باب المتاب ، و باب الاتسعتاب ؛ فاذا ناديت سمع نداك ، و اذا ناجيته ، علم نجواك ، فافضيت اليه بحاجتك و ابشته ذات نفسك و شكوت اليه همومك و استكشفتة كربوك و استعنته على امورك ، و ساءلته من خزائن رحمته ما لا يقدر على اعطائه ، غيره من زيادة الاعمار، و صحة الابدان ، و سعة الارزاق .

ثم جعل فى يديك مفاتيح خزائنه بما اذن لك فيه من مساءلته فمتى شئت استفتحت بالدعاء ابواب نعمته ، و استمطرت شآبيب رحمته فلايقنطنك ابطاء اجابته فان العطية على قدر النية و ربما اخرت عنك الاجابة ليكون ذلك اعظم لاجر السائل ، و اجزل لعطاء الامل . و ربما ساءلت الشيء فلا تؤتاه و اوتيت خيرا منه عاجلا او آجلا او صرف عنك لما هو خير لك ، فلرب امر قد طلبته فيه هلاك دينك لو اوتيته

فلتكن مساءلتك فيما يبقى لك جماله و ينفى عنك و باله : فالمال لايبقى لك و لاتبقى له .

و اعلم يا بنى انك انما خلقت لالاخرة لا للدنيا و للفناء لا للبقاء و للموت لا للحياة ؛ و انك فى قلعة و دار بلغة و طريق الى الاخرة ، و انك طريد الموت الذى لاينجو منه هاربه ، ولايفوته طالبه ، و لابد انه مدركه ، فكن منه على حذر ان يدركك وانت على حال سيئة قد كنت تحدث نفسك منها بالتوبة فيحول بينك و بين ذلك فاذا انت قد اهلكت نفسك .

يا بنى اكثر من ذكر الموت ، و ذكر ما تهجم عليه ، و تفضى بعد المو اليه ، حتى ياءتيك و قد اخذت منه حذرک و شددت له ازرك و لياءتيك بغتة فيبهرك و اياك ان تغتر بماترى من اخلاذ اهل الدنيا اليها، و تكالبهم عليها، فقد نبأك الله عنه ، و نعت هى لك عن نفسها و تكشف لك عن مساوئها فانما اهلا كلاب عاوية وسباع ضارية ، يهر بعضها على بعض و ياءكل عزيزها ذليلها و يقهر كبيرها صغيرها. نعم معقلة و اخرى مهملة قد اضلت عقولها و ركبت مجهولها سروح عاهة بواد وعت ليس لها راع يقيمها و لامسيم يسيماها، سلكت بهم الدنيا طريق العمى ، و اخذت بابصارهم عن منار الهدى ، فتاهوا فى حيرتها، و غرقوا فى نعمتها و اتخذوها ربا، فلعبت بهم و لعبوا بها و نسوا ما وراءها.

رويدا يسفر الظلام ، كان قد وردت الاطعان ؛ يوشك من اسرع ان يلحق ! و اعلم يا بنى ان من كانت مطيته الليل و النهار فانه يسار به و ان كان واقفا و يقطع المسافة و ان كان مقيما و ادعا.

و اعلم يقينا انك لن تبلغ املك و لن تعدوا اجلك و انك فى سبيل من كان قبلك ، فخفض فى الطلب و اجمل فى المكتسب فانه رب طلب قد جر الى حرب ؛ فليس كل طالب بمرزوق ، ولاكل مجمل بمحروم ، و اكرم نفسك عن كل دنية و ان ساقتك الى الرغائب ، فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا و لاتكن عبد غيرك و قد جعلك الله حرا و ما خير خير لاينال الا بشر، و يسر لا ينال الا بعسر؟!

و اياك ان توجف بك مطايا الطمع ، فتوردك مناهل الهكة و ان استطعت الا يكون بينك و بين الله ذو نعمة فافعل ، فانك مدرک قسمك و آخذ سهمك و ان اليسير من الله سبحانه ، اعظم و اكرم من الكثير من خلقه و ان كان كل منه .

و تلافيك ما فرط من صمتك ايسر من ادراكك مافات من منطلقك و حفظ ما فى الوعاء بشد الوكاء و حفظ ما فى يدك احب الى من طلب ما فى يدى غيرك و مرارة الياأس خير من الطلب الى الناس ، و الحرفة مع العفة خير من الغنى مع الفجور، و المرء احفظ لسره و رب ساع يما يضره ! من اكثر اهجر و من تفكر ابصر قارن اهل الخير تكن منهم ، و باين اهل الشر تبين عنه م . بئس العظام الحرام ! و ظلم الضعيف افحش الظلم ! اذا كان الرفق خرقا كان الخرق رفقا ربما كان الدواء داء، و الداء دواء، و ربما نصح غير الناصح ، و غش المستنصح و اياك و الاتكال على المنى ، فانها، بضائع الموتى ، و العقل حفظ التجارب و خير ما جربت ما وعظك بادر الفرضة قبل ان تكون غصة ليس كل طالب يصيب و لاكل غائب يؤوب و من الفساد اضاءة الزاد، و مفسدة المعاد و لكل امر عاقبة سوف ياءتيك ما قدر لك التاجر مخاطر و رب يسر انمى من كثير! لخير فى معين مهين ، و لافى صديق ظنين . ساهل الدهر ماذل لك قعوده ، ولاتخاطر بشىء رجاء اكثر منه و اياك ان تجمع بك مطية اللجاج .

احمل نفسك من اخيك عند صرمة على الصلة ، وعند صدوده على الطف و المقاربة وعند جموده على البذل و عند تباعده على الدنو، و عند شدته على اللين ، و عند جرمه على العذر حتى كانك له عبد و كانه ذو نعمة عليك و اياك ان تضع ذلك فى غير موضعه ، او ان تفعله بغير اهله ، لاتخذن عدو صديقك صديقا فتعادي صديقك ، و امحض اخاك النصيحة حسنة كانت او قبيحة و تجرع الغيظ فانى لم ار جرعة احلى منها عاقبة ولا الذمعة ، ولن لمن غالطلك ، فانه يوشك ان يلين لك ، و خذ على عدوك ، بالفضل ، فانه احلى ، الظفرين ، و ان اردت قطيعة اخيك فاستبق له من نفسك بقية يرجع اليها ان بداله يوما ما و من

ظن بك خيرا فصدق ظنه ، و لاتضيعن حق اخيك اتكالا على ما بينك و بينه ، فانه ليس لك باخ من اضعفت حقه و لا يکن اهلك اشقى الخلق بك ، و لاترغبين فيمن زهد عنك و لا يكون اخوك اقوى على قطيعتك منك على صلته ، و لا يكون على الاساءة اقوى منك على الاحسان و لا يكبرن عليك ظلم من ظلمك فانه يسعى من مضرتة و نفعك و ليس جزاء من سرک ان تسوءه .

و اعلم يا بنی ان الرزق رزقان : رزق تطلبه ، و رزق يطلبك فان انت لم تاءته اتاك ما اقبح الخضوع عند الحاجة ، و الجفاء، عند الغنى ! انما لك من دنياك ، ما اصلحت به مثواك و ان كنت جازعا، على ما تفلت من يدك ، فاجزع ، على كل ما لم يصل اليك ، استدل على ما لم يكن بما قد كان فان الامور، اشباه ؛ و لاتكون ممن لاتنفعه العظة الا اذا بالغت في ايلامه ، فان العاقل ، يتعظ بالاداب و البهائم ، لاتتعظ الا بالضرب ، اطرح عنك واردات الهموم بعزائم الصبر و حسن اليقين .

من ترك الصد جار و صاحب مناسب و الصديق من صدق غيبه و الهوى شريك العمى ، و رب بعيد اقرب من قريب و قريب ابعد من بعيد؛ و الغريب من لم يكن له ، حبيب ؛ من تعدى الحق ضاق مذهبه ، و من اقتصر على قدره كان ابقى له . و اوثق سبب اخذت به سبب بينك و بين الله سبحانه و من لم يبالك فهو عدوك قد يكون الياءس ادراكا اذا كان الطمع هلاكا، ليس كل عورة تظهر و لاكل فرصة تصاب و ربما اخطاء البصير قصده ، و اصاب الاعمى رشده ، اخر الشر فانك فاذا اذا شئت تعجلته و قطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل من امن الزمان خانه و من اعظمه اهانه ليس كل من رمى اصاب ، اذا تغير السلطان تغير الزمان . سل عن الرفيق قبل الطريق ، وعن الجار قبل الدار. اياك ان تذكر من الكلام ما يكون مضحكا و ان حكيت ذلك عن غيرك .

و اياك و مشاورة النساء فان راءيهن الى افن و عزمهن الى وهن ، و اكفف عليهن من ابصارهن بحجايح اياهن فان شدة الحجاب ابقى عليهن و ليس خروجهن باشد من اذخالك من بايوثق به عليهن و ان استطعت الا يعرفن ، غيرك فافعل ، و لاتملك المرأة من امرها ما جاوز نفسها فان المرأة ريحانة و ليست بقهرمانه ، و لا تعد بكرامتها نفسها، و لاتطمع في ان تشفع لغيرها.

و اياك و التغاير في غير موضع غيرة ، فان ذلك يدعوا الصحيحة الى السقم ، و البريئة الى الريب و اجعل لكل انسان من خدمك عملا تاءخذه به فانه ان لايتوا كلوا في خدمتك و اكرم عشيرتك ، فانهم جناحك الذي به تطير، و اصلك الذي اليه تصير و يدك التي بها تصول .

استودع الله دينك و دنياك ، و اساءله خير القضاء، لك في العاجلة و الاجلة ، و الدنيا و الآخرة و السلام.

۳۱ - وصیتی از اوست به حسن بن علی که هنگام بازگشت از صفین در حاضرین

۳۱ - وصیتی از اوست به حسن بن علی که هنگام بازگشت از صفین در حاضرین نوشت.

انسان و حوادث روزگار

از پدر فانی ، پذیرای دشواری های زمانه ، که عمر را پشت سر گذاشته ، و تسلیم روزگار گشته ، نكوهنده دنیا، و ساکن سرای مردگان که فردا از آن سفر خواهد کرد، به فرزندی که آرزومند چیزی است که به دست نیاید، و رونده راهی است که رهروانش به هلاکت رسیدند، هدف تیرهای بیماری و گروگان گذشت ، روزهاست . پسری که آماج تیرهای مصیبت ، بنده دنیا، سوداگر فریب ، اسیر مرگ ، هم قسم اندوه ها، هدف آفت ها، زمین خورده شهوت ها، و جانشین مردگان است .

اما بعد من از پشت کردن دنیا به خود، و سرکشی روزگار بر خود، و روی آوردن آخرت به خود، دریافتم که باید دیگران را رها سازم ، و به خود پردازم ، و همه همت خویش را در کار آخرت به کار بندم (یا؛ از

توجه به آنچه (از مال و فرزند) که پشت سر می گذارم بازمانم) و هرچند در اندیشه مردم هستم ، در فکر خویش نیز باشم ، و غم خود نیز بخورم ، این اندیشه مرا بازگرداند و از خویش نیز باشم ، و غم خود نیز بخورم . این اندیشه مرا بازگرداند و از (پیروی) خواهش های نفس بازداشت ، و حقیقت کارم را برایم آشکار ساخت و در نتیجه مرا به تلاشی جدی برانگیخت که در آن بازیچه ای نبود، و با حقیقتی آشنا ساخت ، که در آن دروغی راه نداشت من تو را پاره ای از وجود خود، بلکه تمام وجود، خودم یافته ام ، چنان که اگر آسیبی به تو رسد گویا به من رسیده ، و اگر مرگت فرا رسد گویا مرگ من فرا رسیده . از این روی ، کار تو را چنان خود دانستم ، و بدین سبب این نامه را نوشتم تا برای تو تکیه گاهی باشد، چه من بمانم و چه نمانم .

مراحل خودسازی

پسرم ، تو را به پروای از خداوند سفارش می کنم ، و به ملازمت امر او، و آباد کردن دل خود به یاد او، و چنگ زدن ، به ریسمانش ، و کدام ریسمان از ریسمانی که میان تو و خداست ، محکم تر است ، اگر به آن چنگ زنی ؟

دلت را با موعظه زنده کن ، و با بی میلی ، به دنیا بمیران . آن را با یقین قوی ساز، و با حکمت روشن کن ، و با یاد مرگ فروتن و خوار گردان . وادارش کن به فناء خویش (یا: فناء همه چیز) اقرار کند او را بر فجایع دنیا بینایش کن ، و از هجوم (سختی های) روزگار، و زشتی دگرگونی شب ها و روزها بر حذر دار. خبرهای گذشتگان را به او عرضه کن ، و آنچه را بر سر پیشینیان تو آمد به یادش آورد. در شهرها و خانه ها و آثارشان بگذر، پس نیک بنگر که چه کردند، و از کجا رفتند، و در کجا فرود آمدند، و منزل گزیدند! درمی یابی که از میان دوستان رفتند و به سرای غربت در آمدند، و گویی دیری نباید که تو نیز چنان یکی از آنان خواهی شد. پس منزلگاه (جاودانی) خویش را نیکو ساز، و آخرت تو را به دنیایت مفروش . از آنچه نمی دانی سخن مگو و از آن چه بر عهده ات نیست دم مزن . از حرکت در راهی که بیم گمراهی در آن هست باز ایست که خودداری از کاری که سبب سرگردانی و ضلالت است بهتر از افتادن در ورطه ای خطرناک است .

اخلاق اجتماعی

به کار نیک امر کن تا خود در زمره نیکوکاران باشی ، و با دست و زبان از بدی باز دار، و بکوش که خود را از بدکاران جدا سازی . در راه خدا انسان که شایسته است جهاد کن ، و در راه خدا نکوهش ، نکوهشگران تو را باز ندارد. در هر جا که باشد، برای حق در گرداب سختی ها و مشکلات فرو شو. دین را عمیق بفهم خود را به صبر و پایداری در امور ناخوش آیند، عادت ده ، که صبر و پایداری در راه حق نیکو اخلاقی است خود را در همه کارها در پناه خدای خویش قرار ده ، که اگر چنین کنی ، به پناهگاهی استوار و در پناه نگاهیانی نیرومند درآمده ای . تنها از پروردگارات بخواه که بخشیدن و بخشیدن دست اوست از خدایت فراوان طلب خیر کن ، و سفارشم را نیک دریاب ، و از آن روز متاب ، که بهترین گفته آن است که سودمند باشد. بدان دانشی که سودی نبخشید خیری در بر ندارد، و دانشی که فراگرفتنش سزاوار نباشد، سودی نمی بخشد.

ضرورت تربیت فرزند

پسرم ! هنگامی که دیدم به پیری رسیده ام ، و نیروهایم ، رو به سستی دارد، به نوشتن این وصیت برای تو مبادرت کردم و در آن خصلت هایی را آوردم ، پیش از آن که مرگ به سوی من بشتابد، و نتوانم آنچه در سینه دارم برایت بازگویم ، و یا همان گونه که در بدنم فتور راه یافته ، در اندیشه ام ، نقصانی پدید آید، و یا پیش از آنکه تو را اندرز دهم برخی هواهای نفسانی یا فتنه های دنیا بر تو چیره

شود، و چون شتری رمنده شوی ، و دیگر فرمان نبری . دل جوان چنان زمین کشت نشده است ، که هر بذری در آن افکنند، می پذیرد، من نیز پیش از آن که دلت سخت شود، و خردت (به امور دنیا) مشغول شود، به ادب آموزیت ، پرداختم ، تا با اندیشه ای استوار در کارها به امری آوری که مرمان کار آزموده تو را از طلب و آزمودن آن بی نیاز ساخته اند، در نتیجه از رنج طلب آسوده گشته ، دیگر محتاجان نیستی که خود آزمودن از سرگیری . از این رهگذر به تو فایده ای رسد که ما به آن دست یافتیم ، و برایت چیزی آشکار شود که بسا بر ما پنهان بوده است .

پسرم ! اگر چه من به اندازه همه کسانی که پیش از من بوده اند عمر نکرده ام ، ولی در کارهایشان نگرستم ، و در خبرهایشان ، اندیشیدم ، و در آثارشان گذر کردم ، تا آن جا که گویی خود یکی از آنان شدم ، بلکه به سبب آنچه از اخبار آنان به من رسیده ، گویی از آغاز تا انجام با آنان زیسته ام ، و کارهای زلال و شفاف را از تیره و کدر و اعمال سودمند را از زیانبار بازشناختم ، پس برای تو از هر کار پاکیزه اش را برگزیدم ، و از هر امر زیبایش را انتخاب کردم ، و آنچه نامعلوم بود از تو دور داشتم و چون به کارت مانند پدری مهربان عنایت داشتم و بر تربیت تو همت گماشتم ، بهتر آن دیدم که این عنایت و توجه در این هنگام باشد، که تو در عنفوان جوانی هستی و روزهای آغازین زندگانی را می گذرانی ، و نیتی سالم ، و نفسی پاک داری .

روش تربیت فرزند

و مناسب دانستم که نخست کتاب خدا و تاءویل آن را به تو بیاموزم ، و قوانین و احکام اسلام و حلال و حرام آن را برایت بگویم ، و از این امور به چیز دیگری نپردازم . آنگاه ترسیدم ، که مبادا آنچه از هواها و اندیشه ها مردم را به اختلاف افکند تا امر بر ایشان مشتیبه شد، تو را نیز به اشتباه اندازد. پس هرچند آگاه ساختن از آن را خوش نداشتم ، واضح ساختن آن را خوش تر داشتم از آن که تو را به جریانی واگذارم ، که از هلاکت در آن ایمنی ندارم و بدان امید بستم که خداوند تو را در این کار به آنچه صلاح تو در آن است توفیق دهد، و به راه راست هدایت نماید. پس عمل به این وصیت را به تو سفارش می کنم .

پسرم ! بدان محبوبترین چیزی که از این وصیت فرا می گیری ، پروای خداست ، و بسنده کردن ، به آن چه خداوند بر تو واجب کرده ، و حرکت در مسیری که پیشینیان ، یعنی پدرانت ، و صالحان از خاندانت رفته اند. زیرا آنان همواره در (صلاح) کار خویش ، می نگرستند، همانگونه که تو می نگری ، و در آن می اندیشیدند، آنسان که تو می اندیشیدی . تا سرانجام به جایی رسیدند که آنچه را (نیکو) شناختند عمل کردند، و از آن چه تکلیفشان نبود باز ایستادند، پس اگر نفس تو از پذیرش شیوه آنان سرباز می زند و می خواهد خود بداند همان گونه که آنان دانستند، باید جستجوی تو از روی دریافتن و دانستن باشد، نه افتادن در ورطه شبهه ها و بالا بردن بحث ها و جدلها. پیش از آن که در این وادی گام نهی از خدای خود یاری بخواه ، و برای توفیق یافتن به او روی آور، و هر چه تو را به شبهه افکند، یا به گمراهی کشاند، کنار گذار. و چون یقین کردی که دلت صفا یافت و خاشع شد و اندیشه ات به تمامت رسید و از پراکندگی رها شد، و همه همتت بر این کار مصروف گشت ، در این هنگام به آن چه در آن وصیت برایت روشن می کنم نیک بنگر، و اگر آن چه دوست داری برایت فراهم نشد و آسودگی نظر و اندیشه به دست نیاوردی ، بدان که همچون شتری راه می روی که جلوی پایش را نمی بیند، و در تاریکی ها ره می سپارد، و کسی که به خطا می رود و یا حق از باطل تمیز نمی دهد، طالب دین نیست ، و در چنین شرایطی بهتر آن است که از رفتن باز ایستد.

ضرورت توجه به معنویات

پسرم ! وصیتم را نیک بفهم ، و بدان که مرگ از آن کسی است که حیات از آن اوست ، و آفریننده

همان است که می میراند و فنا کننده همان است که باز می گرداند و گرفتار کننده همان است که عاقبت می بخشد.

(بدان که) دنیا استقرار نمی یابد مگر بر آن حال که خداوند مقرر داشته از نعمت ها و بلاها و پاداش در روز جزا، و دیگر اموری که او خواسته و ما نمی دانیم. اگر (درباره جهان و نظام حاکم بر آن) درك بعضی امور بر تو دشوار آمد آن را به حساب نادانی خود گذار، زیرا تو در آغاز آفرینش نمی دانستی و سپس چیزهایی را آموختی چه فراوان است چیزهایی که نمیدانی، و اندیشه ات در آن سرگردان است و دیده ات بدان راه نمی جوید، آنگاه پس از مدتی می بینی (و می شناسی) پس به خدایی که تو را آفریده و روزیت داده و اندامی نیکو بخشیده پناه آور، و باید بندگیت برای او، و توجهت به سوی او، و بیمت از او باشد.

پسرم! بدان که هیچ کس از خدا خبر نداده آنسان که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده، پس به او خشنود شو که پیشوایت و راهبرت به سوی نجات باشد که من از نصیحت به تو کوتاهی نکردم، و تو در اندیشه ات برای خود - هرچند بکوشی - به مقداری که من در حق تو می اندیشم نخواهی رسید.

پسرم! بدان که اگر پروردگارت شریکی داشت، فرستادگانش به سویت می آمدند و آثار ملك و پادشاهی او را مشاهده می کردی، و افعال و صفاتش را می شناختی، اما او خدایی یگانه است، آنسان که خود وصف کرده، کسی در قلمرو حکمرانیش بر ضد او نباشد. همواره هست و همواره بوده. اول است پیش از هر چیز بی آنکه او را اولیتی باشد، و آخر است پس از هر چیز بی آن که او را نهایتی باشد. بزرگتر از آن است که ربوبیتش را دلی یا دیده ای فرا گیرد. اکنون که این حقیقت را دانستی چنان عمل کن که مثل تویی که منزلت کوچک، و نیرویت اندک و ناتوانیت بسیار و نیازت به پروردگارت بزرگ است در طلب اطاعت او و ترس از عذاب و هراس از خشم او عمل می کنی، زیرا خداوند تو را دستور نداده مگر به نیکی و تو را نهی نکرده مگر از زشتی.

ضرورت آخرت گرایی

پسرم! تو را از دنیا و چگونگی آن، و نابودی و دست به دست گشتن آن خبر دادم و نیز از آخرت و آن چه در آن برای اهلش مهیا شده آگاه ساختم، و برای تو درباره هر دوی اینها مثل ها آوردم، تا از آن ها اندرز گیری، و از آنها پیروی نمایی. داستان کسانی که دنیا را آزموده اند، داستان مسافرانی است که در منزلگاهی خراب و قحطی زده منزل دارند، و آهنگ آن کردند، که به جایی پر نعمت و سرسبز و خرم و پر آب و گیاه روند. اینان رنج راه، و دوری یار، و دشواری راه، و ناگواری طعام را تحمل نمودند، تا به سرای فراخ، که قرارگاه آنهاست، درآیند. اینان از آن همه رنج ها که برده اند، دردی احساس نمی کنند و آنچه را در این سفر هزینه کرده اند، خسارت نمی شمارند و چیزی در نظرشان از آن چه آنان را به منزل جاودانشان نزدیک کند و به محل موعودشان درآورد، محبوبتر نیست. و داستان کسانی که فریب دنیا و از آن جا به سوی محلی خشك و ویران و بی آب و گیاه عزیمت کردند. پس چیزی برای آنان ناخوشایندتر و دشوارتر از جدایی از آنچه در آن بودند، و رسیدن به آنچه به سویت در حرکت شدند و به طرفش می روند نیست.

معیارهای روابط اجتماعی

پسرم! خود را میزان میان خود و دیگران قرار بده. آنچه را برای خود می پسندی برای دیگران نیز پسند و آنچه را برای خود نمی پسندی، برای دیگران نیز پسند. همان گونه که نمی خواهی بر تو ستم شود تو نیز به دیگران ستم مکن، و همان گونه که می خواهی به تو نیکی شود تو نیز به دیگران نیکی نما. کاری که از دیگران زشت می شماری از خودت نیز زشت شمار از مردم برای خود به آن خشنود

باش که از خود در حق آنان خشنود هستی . آنچه را نمی دانی مگر هر چند دانسته هایت اندک باشد، و آنچه نمی پسندی که درباره ات بگویند، تو نیز در حق دیگران مگو.

بدان که خودپسندی خلاف راه صواب ، و آفت خرد آدمی است . سخت بکوش ، اما خزانة

داردیگران (وارثان) مباش چون راه خویش را یافتی ، در برابر پروردگارت بیش از هر زمان خاشع باش .

لزم تلاش برای آخرت

بدان که راه بس و پر از مشقت و سختی در پیش داری ، پیمودن این راه ، نیازمند جستجوی شایسته و توشه ای کافی ، و پستی سبکبار است . پس پیش از توانت بار بر پشت خویش منه ، که سنگینی اش و بالت شود.

اگر از مستمندان کسی را یافتی که توشه ای از جانب تو به قیامت ، برد و در آن روز هنگام نیاز آن را به تو رساند، وجود او را غنیمت شمار و بار را به او بسپار و تا می توانی در افزایش زاد و توشه او بکوش ، شاید روزی او را بجویی و نیابی . هر کس از تو در حال توانگری وامی بخواهد وجودش را مغتم بشمار و نیازش را برآور تا در روز دشواریت آن را به تو پردازد.

بدان که در برابرت گردنه ای دشوار است که مردم سبکبار راحت تر از آن عبور می کنند تا سنگین باران ، و آن که آهسته و کند از آن می گذرد بد حال تر از تند روان است . از آن مسیر به ناچار یا بر بهشت و یا بر دوزخ فرود خواهی آمد. پس پیش از آن که به آن منزل درآیی توشه ای فراهم آور، و قبل از آن که در آن اقامت کنی ، جایگاهت را هموار ساز، که پس از مرگ ، نه جای پورشی است و نه راه بازگشتی به دنیا.

نشانه های رحمت الهی

بدان خدایی که گنجة های آسمان ها و زمین به دست اوست به تو اجازه دعا داده ، و اجابت آن را بر عهده گرفته و تو را فرمان داده که از او بخواهی تا به تو ببخشد، و از او رحمت طلب کنی تا تو را رحمت آورد میان خودش و تو حاجب (و دریانی) ننهد، و تو را به توسل جستن به میانجی وا نداشت و اگر گناهی مرتکب شدی از توبه باز نداشت ، و در کیفر تو شتاب نکرد، و بر بازگشتن به سویش نکوهشت نکرد و آنجا که سزاوار رسوایی بودی رسوایت نساخت ، و در پذیرش توبه ات سخت نگرفت ، و حساب گناهت را رسیدگی نکرد از رحمت نومیدت نساخت ، بلکه خودداریت از گناه را برایت حسنه قرار داد. کار بدت را یکی و کار نیکت را ده تا به شمار آورد. باب توبه و طلب خشنودیش به رویت گشوده ، هرگاه او را بخوانی آوازت را بشنود و هرگاه با او به نجوا برخیزی از راز و نیازت آگاه باشد، پس (حال که او را این گونه شناختی) نیازت را به سوی او میری ، و سفره دلت را نزد او می گسترانی از غم هایت به سوی او شکوه می کنی ، و حل مشکلاتت را از او می خواهی ، و کارهایت از او یاری می جویی ، و از گنجینه های رحمتش چیزهایی را می طلبی که دیگران قدرت بخشیدنش را ندارند، چیزهایی چون فزونی عمر، سلامت بدن ، و گشایش روزی .

شرایط اجابت دعا

خداوند کلیدهای گنجینه های خویش را در دستان تو گذاشته است ، چرا که به تو اجازه داده که از او بخواهی . پس هر گاه بخواهی می توانی درهای نعمتش را با دعا بگشایی و ریزش باران رحمتش را طلب نمایی . پس تاخیر در اجابت دعا تو را نومید نکند، زیرا عطای خداوند به اندازه نیت است چه

بسا در اجابت دعایت تاخیر اندازد، تا پاداش دعا کننده بیشتر، و عطای آرزومند، افزون تر گردد. چه بسا در اجابت دعایت تاخیر اندازد تا پاداش دعا کننده بیشتر و عطای آرزومند افزون تر گردد. چه بسا چیزی را خواسته ای و به تو ندهند، ولی بهتر از آن را در دنیا یا آخرت به تو می دهند، و یا صلاحی در آن بوده که آن را از تو دریغ دارند چه بسا چیزی از خداوند خواهی که اگر عطایت کند موجب تباهی دینت شود پس همیشه از خداوند چیزی را طلب کن زیباییش برایت بماند و وبالش از تو دور باشد که نه ثروت برای تو می ماند، و نه تو برای ثروت می مانی .

ضرورت یاد مرگ

پسرم ! بدان که تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا، برای فنا آمده ای نه برای بقا، و برای مرگ خلق شده ای نه برای حیات . در سرایی ناپایدار هستی که باید از آن بار سفر بندی و به جایی دیگر روی .

تو در راه به سوی آخرتی ، و شکار مرگ که گریزنده ، از آن رهایی نیابد، و هر کس را که بجوید، دریابد، و ناچار گریبانش را بگیرد. پس بر حذر باش از این که مرگ تو را در حال گناه دریابد، گناهی که با خود می گفتی از آن توبه میکنم و آنگاه مرگ میان تو و توبه ات فاصله انداخت ، و بدین صورت خود را هلاک سازی .

پسرم ! مرگ را و موقعیتی را که ناگهان در آن قرار می گیری ، و پس از مرگ به آن می رسی ، فراوان یاد کن ، تا چون مرگ به سراغت آمد برای آن مهیا باشی ، و کمر خود را بسته باشی ، نه آن که مرگ ناگهان به سراغت آید و تو را مغلوب سازد. خداوند تو را از حال دنیا آگاه کرده ، و دنیا نیز تو را از زوال و مرگ خویش با خبر ساخته و زشتی هایش را برایت آشکار نموده . دنیاپرستان چون سگانی عوعو کننده و درندگان خون آشامند، که بعضی بر بعض دیگر (بر سر طعمه) از روی خشم زوزه می کشند، و نیرومندشان ناتوانشان را می خورد، و بزرگان بر کوچکشان غلبه می کند، دنیا جویان چارپایانی هستند برخی پای بسته و برخی رها شده که عقل خود را از دست داده و به راهی ناشناخته ، گام نهاده اند. آنان در بیابانی آفت زده و شن زار، که با دشواری می توانی آن را پیمود، رها گشته اند نه شبانی دارند که نگهداریشان کند و نه چراننده ای که آنها را بچراند. دنیا آنان را به کوره راه رانده ، و دیدگانیشان را از دیدن فروغ چراغ هدایت فرو بسته ، پس در وادی حیرت سرگردانند، ولی غرق در نعمتند. دنیا را خدای خویش ساختند پس دنیا آنان را به بازی گرفت و آنان سرگرم بازی با دنیا شدند، و آنچه را به دنبال آن است از یاد بردند.

اندازه در طلب

اندکی درنگ کن تا پرده تاریکی به کناری رود، گویی کوچ کنندگان رسیدند. آن که با شتاب برود به کاروان ملحق شود. پسرم ! بدان کسی که مرکبش شب و روز باشد، قطعاً او را می روند، هر چند در ظاهر ایستاده باشد، و مسافت را می پیماید هر چند مقیم و آسوده باشد.

به یقین بدان که هرگز به آرزویت نرسی ، و از اجلت فراتر نروی ، و در همان راه پیشینیان گام برمیداری . پس در طلب دنیا آرام باش . و با نیکویی به کسب و کار پرداز: زیرا بسا سلامتی که به نابودی سرمایه می انجامد. چنان نیست که هر کوشنده ای را روزی دهند، و هر مدارا کننده ای را محروم سازند. نفس خویش را گرامی شمار و از هر پستی دور بدار هرچند تو را به نعمت ها فراوان رساند. زیرا در برابر آنچه از بزرگواری خویش از دست می دهی عوضی دریافت نمی کنی . بنده دیگری مباش که خداوند آزادت آفریده . خیری که جز با شر به دست نیاید، و آسایشی که جز با سختی فراهم نیاید، چه خیری در بردارد؟!

بپرهیز از اینکه مرکبهای آزمندی تو را به آبشخورهای مهلکه برند اگر توانستی صاحب نعمتی را میان خود و خدایت قرار ندهی چنین کن ، زیرا سرانجام به نصیبت خواهی رسی ، سهمت را خواهی گرفت و اندك نعمتی که از جانب خدای سبحان باشد بزرگ تر و گرامی تر از فراوان نعمتی است که از غیر خدا برسد اگر چه همه نعمت ها در واقع از اوست .

سفارش های گونه گون

جبران آنچه به سبب نگفتن به دست نیاورده ای آسان تر است از به دست آوردن آنچه به سبب گفتن از دست داده ای . نگهداری آنچه در ظرف است بسته به محکم کردن سریند آن است . نگهداری ، آنچه در دست داری نزد من محبوب تر است از طلب کردن آن چه در دست غیر توسست . تلخی ناامیدی بهتر از دست نیاز به سوی مردم دراز کردن است . کار و پیشه با پاکدامنی بهتر از توانگری با بدکارگی است .

آدمی بهتر از هر کس دیگر راز خویش را حفظ می کند. بسا کوشنده ای که در راه زیان خود تلاش می کند. زیاده گو بیهوده گو می شود. آن که اندیشید بصیرت یافت . با خوبان همراه شو از آنان خواهی شد. از بدان دور شو از آنان جدا خواهی شد. بد خوراکی است طعام حرام . ستم بر ناتوان زشت ترین نوع ستم است اگر مدارا خشونت تلقی شود، خشونت جای مدارا را می گیرد. چه بسا دارو درد شود، و درد دارو باشد، چه بسا خواسته شده از تکیه کردن بر آرزوها بر جذر باش که آرزو سرمایه ابلهان است . خرد حفظ کردن تجربه هاست و بهترین تجربه ها تجربه ای است که تو را پندی آموزد. فرصت ها را مغتنم شمار پیش از آن که به اندوه بدل شود. هر جوینده ای به مقصود نمی رسد. و هر غایی باز نمی گردد. از تباهی است ضایع کردن زاد و توشه و تباه ساختن معاد. هر کاری سرانجامی دارد. آنچه برایت مقدر شده نزدت خواهد آمد. بازرگان در معرض خطر است چه بسیار مال اندکی که از مال فراوان با برکت تر است . یآوری که پست باشد و دوستی که بدگمان (یا: متهم) باشد خیری به همراه ندارد. بر روزگار سهل گیر مادام که با تو می سازد. نعمتی را به امید دست یافتن به بیشتر از آن به مخاطره میفکن . از اینکه مرکب ستیزه گری تو بنای چموشی گذارد بر حذر باش .

حقوق دوستان

اگر دوستت پیوند از تو گسست خود را به پیوستن با او وادار. چون تو از روی برتافت به لطف و نزدیکی با او روی آور. هنگام بخل ورزیش به او بخشش کن . در وقت درویش به او نزدیکی نما زمان درشتخویی اش با او نرمخو باش . هنگام گناه عذرش را بپذیر، گویا تو برده اویی ، و او ولی نعمت توسست اما بپرهیز از اینکه در غیر جای خود چنین کنی ، یا با ناملايمان اهلان این گونه رفتار نمایی . دشمن درست خوی را دوست مگیر که با دوستت دشمنی کرده ای .

خیرخواهی خود را برای دوستت خالص نما، چه او را خوش آید چه ناخوش . خشم خویش

رافرو خور، که من جرعه ای شیرین عاقبت تر و خوش سرانجام تر از آن ندیدم . با کسکه با تو به درشتی رفتار کرد نرمی کن ، که به زودی او نیز نسبت به تو نرم شود. با دشمن نیکی کن که آن شیرین ترین دو پیروزی (انتقام و بخشش) است اگر خواستی از دوستت جدا شوی جایی برای او باقی گذار که اگر روزی خواست بازگردد، بتواند. آنکه به تو گمان نیک ، برد (با کار نیک خود) گمانش را راست شمار. حق دوستت را باتکیه بر رفاقتی که میان شماست ، تباه مساز، زیرا آن که حقش را تباه ساخته ای دوستتو نباشد. مبادا خانواده ات به سبب تو بدبختترین مردمان باشند. به کسی که از تودوری کند رغبت نشان مده . مبادا برادرت در گسستن از تو تواناتر از تو باشد دریوستن با او. او در بدی کردن تواناتر از تو باشد، در نیکویی کردن ستم آن که بهتو ستم کرد تو را گران نیاید، که به او زیان خویش ، و به سود

تو می کوشد. پاداش آن که تو را شادمان کرد آن نیست که اندوهگینش سازی .

ارزشهای اخلاقی

پسرم ! بدان رزق و روزی دو گونه است : يك روزی است آن است که تو آن را می جویی و يك روزی آن است که او تو را می جوید، که اگر تو به سوبش نروی او به نزد تو می آید. چه زشت است فروتنی به وقت نیاز، و ستم به وقت توانگری از دنیا همان چیزی به سود توست که با آن امر آخرت را اصلاح می کنی . اگر برای آن چه از کف داده ای ناله می کنی ، پس برای هر چه به دست نیاورده ای نیز ناله و فریاد برآورد. بر آنچه نبوده با آنچه بوده استدلال کن ، زیرا امور دنیا شبیه یکدیگرند از آنان مباش که اندرز سودشان نرساند مگر وقتی که او را شدیداً به درد آوری ، که خردمند با تربیت پند می گیرد و چارپایان جز با ضرب تازیانه پند نمی گیرد. امواج اندوه ها را با تصمیم های استوار بر شکیبایی کردن و حسن یقین از خود دور ساز.

هرکه اعتدال را رها کند، منحرف می شود یار حقیقی چونان خویشان است . دوست کسی است که در نهان دوستی بورزد هوای نفس شريك کوری است بسا دوری که از نزديك نزديك تر است و بسا نزدیکی که از دور دورتر است .

غریب کسی است که دوستی ندارد آن که از تجاوز کند راه بر او تنگ شود هر کس به مقدار خویش بسنده کند قدر و منزلتش پایدار است . مطمئن ترین رشته ای که به آن چنگ زدی رشته پیوند میان تو و خداست . هر که به تو اعتنایی ندارد دشمن توست . آنگاه که طمع موجب هلاکت است ، نومیدی دست یافتن است . چنان نیست که هر عیبی آشکار شود، و هر فرصتی به دست آید. چه بسا بینا در راه خطا کند و نابینا به رشد و کمال رسد. شر را به تاءخیر انداز زیرا هر گاه بخواهی می توانی آن را جلو بیندازی بریدن از نادان برابر است با پیوستن به دانا. هر کس به زمانه اطمینان کند زمانه به او خیانت ورزد و هر کس آن را بزرگ بدارد، پست و خوارش سازد. چنان نیست که هر کس تیر اندازد به نشانه زند. هرگاه حاکم دگرگون شود زمانه نیز دگرگون گردد. پیش از سفر ببین که همراه کیست ، و پیش از خانه بنگر که همسایه ات کیست ؟ از سخن خنده آور پرهیزد هرچند آن را از دیگری حکایت کنی .

درباره زنان

از مشورت با زنان ، پرهیز چرا که نظر آنان سست و عزمشان بی پایه است . زنان را در حجاب گیر تا از نگرستن به مردان بازمانند، زیرا سخت گرفتن در حجاب عفت آنان را بیشتر حفظ می کند. بیرون رفتن آنان از خانه بدتر از وارد شدن افراد غیر مطمئن به خانه نیست . اگر بتوانی کاری کنی که غیر تو را نشناسد، چنان کن . بیش از تو توانش کار به او مسپار که زن گلی ظریف است نه پهلوان قدرتمند. در تکریمش زیاده روی مکن ، او را به طمع مینداز که برای دیگران میانجی گری کند.

از غیرت ورزیدن بی مورد پرهیز، زیرا سبب می شود که زن درستکار به نادرستی و زن پاکدامن به بدگمانی افتد. برای هر يك از خدامانت وظیفه ای

مشخص کن که مسؤول آن باشد، زیرا سبب می شود که کدام کار تو را بر عهده دیگری نیندازد. اقوامت را گرامی بدار، که آنان بالهای تو هستند که با آن می پری ، و ریشه تو هستند که به آن باز می گردی ، و دست تو هستند که به وسیله آن به دشمن حمله می بری .

دین و دنیایت را به خدا می سپارم ، و از او بهترین تقدیر را برای تو طلب می کنم ، در امروز و فردا و در دنیا و آخرت . والسلام .

۳۲ - و من كلام عليه السلام الى معاوية

و اردیت جیلا من الناس كثيرا اخذتهم بغيك القيتهم فى موج بحرك تغشاهم الظلمات و تتلاطم بهم الشبهات فجازوا (فجاروا - فحاروا) عن وجهتهم و نكصوا على اعقابهم وتولوا على اديبارهم و عولوا على احسابهم الا من فاء من اهل البصائر فانهم فارقوك بعد معرفتك و هربوا الى الله من موازرتك اذ حملتهم على الصعب و عدلت بهم عن القصد فاتق الله يا معاوية فى نفسك و جاذب الشيطان قيادك فان الدنيا منقطعة عنك و الاخرة قريبة منك والسلام.

۳۲ - نامه ای از اوست به معاویه

افشای نیرنگ بازی معاویه

بسیاری از مردم را هلاک ساختی و به گمراهیت فریب دادی و به امواج نفاق خود افکندی ، تاریکی ها آنان را فرا گرفت ، و در تلاطم شبهه ها گرفتار شدند، پس از راه راست خود منحرف گشتند؛ به گذشته جاهلی برگشتند و راه قهقرا در پیش گرفتند و به دودمان خود تکیه کردند و به آنها بالیدند، جز گروهی اندک از اهل بصیرت که بازگشتند، آنان چون تو را شناختند، خود را از تو جدا کردند و از یاری تو دست کشیدند و به سوی خدا گریختند زیرا تو آنان را به کاری دشوار واداشتی و از راه راست بازداشتی . ای معاویه درباره خود از خدا بترس و افسار خود را از دست شیطان در آور که دنیا از تو جدا شده و آخرت به تو نزدیک است والسلام .

۳۳ - و من كتاب له عليه السلام لى قثم بن العباس و هو عامله على مكة

اما بعد فان عینی - بالمغرب - کتب الی یعلمنی انه وجه الی الموسم اناس من اهل الشام العمی القلوب ، الصم الاسماع الکمه الابصار الذین یلبسون (یلتمسون) الحق بالباطل ، و یطیعون المخلوق فی معصية الخالق ، و یحتلبون الدنيا درها بالدين ، و یشترون عاجلها، بأجل الابرار المتقین ، و لن یفوز بالخير الا عامله ولا یجزی جزاء الشر الا فاعله ، فاقم علی ما فی یدیک قیام الحازم ، الصلیب (المصیب) و الناصح اللیب (و) التابع لسلطانہ ، المطیع لامامہ ، و ایاک و ما یعتذر منه و لاتکن عند النعماء بطرا و لاعندالباءساء فشلا و السلام.

۳۳ - نامه ای از اوست به قثم بن عباس کارگزار امام در مکه (درسال ۳۹ هجری که عوامل معاویه قصد توطئه در شهر مکه را داشتند).

تبلیغات عوامل معاویه در مراسم حج

اما بعد. جاسوس من در مغرب به من نوشت و مرا با خبر کرد که مردمی از اهل شام را به حج فرستاده اند که دل هایشان نابینا، گوش هایشان ناشنوا، و دیدگانشان کور است ، حق و باطل را درهم می آمیزند. از مخلوق در گناه و معصیت فرمانبرداری می کنند، دین را وسیله ساخته اند و با آن منافع دنیا می دوشند، به بهای آخرت نیکان پرهیزگار، دنیای نقد را می خرند، حال آن که جز نیکوکار به خیر دست نیابد، و جز بدکردار کسی جزای بد نبیند، پس زمام کار خویش را با هوشیاری و سرسختی به دستگیر، و چون خیرخواه خردمند که پیرو حکومت و فرمانبردار امام خویش است به کار پرداز. مبادا کاری انجام دهی که به عذر خواهی مجبور شدی ، چون نعمتی به چنگ آوری سرخوشی مکن ، و آنگاه که به سختی درافتادی سستی مکن . والسلام .

۳۴ - و من كتاب له عليه السلام الى محمد بن ابی بكر لما بلغه توجده من

عزلهبالاشتر عن مصر ثم توفى الاشتر فى توجهه الى هناكقبل وصوله اليهااما بعد فقد بلغنى موجدتك من تسريح الاشتر الى عملك و انى لى افعل ذلك استيطاء لك فى الجهد، و لا ازديادا لك فى الجهد؛ و لو نزعنا ما تحت يدك من سلطانك لوليتك ما هو ايسر عليك مؤونة و اعجب اليك ولاية .

ان الرجل الذى كنت وليته امر مصر كان رجلا لنا ناصحا و على عدونا شديدا ناقما، فرحمه الله ! فلقد استكمل ايامه ، ولاقى حمامه و نحن عنه راضون ؛ اولاده الله رضوانه ، و ضاعف الثواب له ! فاصحر لعدوك و امض على بصيرتك و شمر لحرب من حاربك ودع الى سبيل ربك و اكثر الاستعانة بالله يكلف ما اهمك و يعنك على ما ينزل بك ان شاء الله.

۳۴ - نامه ای از اوست به محمد بن ابی بکر (در سال ۳۸ هجری) هنگامی که از دلتنگی او به سبب عزل شدن از حکومت مصر و جایگاهی مالک اشتر با خبر شد و اشتر در میان راه پیش از رسیدن به مصر از دنیا رفت .

دلجوئی از فرماندار بر کنار شده

اما بعد. خبر یافتم که از فرستادن اشتر به قلمرو حکومت دلتنگ شده ای . من این کار را به سبب کاهل دانستن تو در کار و یا انتظار تلاش بیشتر از تو انجام ندادم ، اگر من حکومت مصر را از تو گرفتم تو را به حکومت منطقه ای می گمارم که اداره آن برای تو آسان تر و حکومتش برای خوشایندتر است .

مردی را که به فرمانروایی مصر گماردم که ما مردی خیرخواه ، و بر دشمن ما سرسخت انتقام گیر بود. خداوند رحمتش کند، روزهای زندگانش را به پایان برد و با مرگ دیدار کرد. ما از او خشنودیم . خداوند نیز از او خشنود باد و ثوابش را دو چندان کند. برای تعقیب دشمن بیرون شو، و با بصیرت راه خویش را پیش گیر، با کسی که به جنگ تو برخاست بجنگ . به راه پروردگارت بخوان . از خداوند فراوان یاری بجوی . تا در آنچه دلمشغولت می دارد، تو را کفایت کند، و در حوادث یاریت دهد، اگر خدا بخواهد.

۳۵ - و من کتاب له علیه السلام الى عبدالله بن العباس ،

بعدمقتل محمد بن ابی بکر اما بعد، فان مصر قد افتتحت و محمد بن ابی بکر - رحمه الله - قد استشهد، فعند الله نحسبه ولدا ناصحا (صالحا) و عاملا كادحا، وسيفا قاطعا، و ركنا دافعا. وقد كنت حثت الناس على لحاقه و امرتهم بغياؤه قبل الوقعة و دعوتهم سرا و جهرا، و عودا و بدءا فمنهم الاتى كارها، و منهم المعتل كاذبا و منهم القاعد خاذلا. اسأل الله تعالى ان يجعل لى منهم فرجا عاجلا؛ فوالله لولا طمعى عند لقاءى عدوى فى الشهادة و توطيئى نفسى على المنية لاجبت الا القى مع هؤلاء يوما واحدا ولا التقى بهم ابدا.

۳۵ - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس ، پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر

در مصر (در سال ۳۸ هجری)

علل سقوط مصر

اما بعد. مصر به دست دشمن افتاد و محمد بن ابی بکر - که خدایش رحمت کند - به شهادت رسید. پاداش مصیبت او را از خدا می خواهم که او برایم فرزندی خیرخواه ، کارگزاری پر تلاش شمشیری بران ، و رکنی دفاع کننده بود، مردم را فراخوانده ام ، که به او پیوندند، و دستورشان دادم که پیش از

وقوع حادثه یاریش دهند، آنان را پنهان و آشکارا چندین و چند بار فرا خواندم ؛ گروهی با بی میلی آمدند، و جمعی بهانه دروغ تراشیدند، و دسته ای در خانه نشستند و یاریش نکردند. از خداوند می خواهم که مرا به زودی از این جماعت برهاند. به خدا سوگند، اگر اشتیاقم به شهادت به هنگام رویارویی با دشمن ، و آمادگیم برای مردن نبود، دوست داشتم که حتی يك روز هم در میان این مردم نباشم ، و هرگز با آنان روبرو نشوم .

۳۶ - و من کتاب له علیه السلام الی اخیه و هو جواب کتاب کتبه

۳۶ - و من کتاب له علیه السلام الی اخیه و هو جواب کتاب کتبه

اليهعقيلفسرحت اليه جيشا كثيفا من المسلمين فلما بلغه ذلك شمر هاربا و نکص نادما، فلحقوه ببعض الطريق و قد طفلت الشمس للاياب فاقتتلوا شيئا كلا و لا فما كان الا كموقف ساعة حتى نجا جريضا بعد ما اخيه منه بالمخنق و لم يبق منه غير الرمق ، فلاءيا بلای ما نجا، فدع عنك قريشا و تركاضهم في الضلال و تجوالهم في الشقاق و جماعهم في التية فانهم قد اجمعوا على حربى كاجماعهم على حرب رسول الله صلى الله عليه و آله قبلى : فجزت قريشا عنى الجوازي ! فقد قطعوا رحمى ، و سلبونى سلطان ، ابن امى .

و اما ما ساءلت عنه من راءى ، فى القتال فان راءى قتال المحلين حتى القى الله ؛ لايزيدنى كثرة الناس حولى عزة ، و لاتفرقهم عنى وحشة ، و لاتحسبن ابن ابيك - و لو اسلمه الناس - متضرعا متخشعا ولا مقرا للضميم واهنا، و لا سلس الزمام للقائد و لا وطىء الظهر للراكب المقتعد (المتقعد) ولكنه كما قال اخوينى سليم :

فان تساءليني كيف انت فانتى صبور على ريب الزمان صليب

يعز على ان ترى بى كابة فيشمت عاد او يساء حبيب.

۳۶ - نامه ای از اوست به برادرش عقیل بن ابی طالب درباره سپاهی که به جنگ

یکی از دشمنان فرستاده بود و این نامه را؛ پاسخ نامه عقیل (در سال ۳۹ هجری) نوشت .

آمادگی رزمی امام

سپاهی انبوه از مسلمانان به سوى او (۱۵) فرستادم . چون باخبر شد به

سرعتگريخت ، و با ندامت از کرده خویش بازگشت . سپاه من در میان راه به او رسید. آفتابنزدیک غروب بود. لحظاتی پیکار کردند. از آغاز جنگ چیزی نگذشته بود که دشمن سخته تنگنا افتاد و در حالی که رمقى از او نمانده بود، با تاءسف رهاى يافت و به زحمتخود را از معرکه خلاص کرد. قريش را به حال خود واگذار که در گمراهى بکوشند، ودر ایجاد تفرقه جولان دهند؛ و در تاریكى ها سرگشته شوند. اينان برای جنگ با منهدمست شدند، همچنان که پيش از من در جنگ بارسول خدا صلى الله عليه و آله متحد گشتند. بر ایشان باد هرگونه کيفر و مجازاتى ،که پیوند خویشى خود را با من بریدند، و حکومت فرزند مادرم (پیامبرم) را از منربودند.

اعلام مواضع قاطعانه در جنگ

پرسیده بودی که نظرم درباره پیکار با این جماعت چیست ؟ در نظر دارم با این جماعت پیمان شکن تا

زمان لقاء خداوند بجنگم نه فراوانی اطرافیان بر عزتم می افزاید و نه پراکنده شدنشان از اطرافم سبب وحشتم می گردد. مپندار که پسر پدرت اگر، چه مردم رهایش کنند، در برابر دشمن زار و فروتن گردد، یا از ناتوانی تن به ستم دهد، یا زمام امر خویش به دست کسی سپارد و یا به کسی سواری دهد، بلکه فرزند پدرت چنان است که آن شاعر بنی سلیم گفته است :

اگر از من پیرسی که چگونه ای ؟ گویم : در برابر حوادث زمانه شکیا و استوارم.

بر من سخت است که محزونم ببینند، تا دشمن سرزنش کند یا دست غمگین شود.

۳۷ - و من کتاب له علیه السلام الی معاویه

فسبحان الله ! ما اشد لزومك للاهواء المبتدعة ، و الحيرة المتعبة (المتعبة) مع تضييع الحقائق و اطراح الوثائق التي هي لله طلبة و على عباده حجة فما اكثر الحجاج على عثمان و قتلته فانك انما نصرت عثمان حيث كان النصر لك ، و خذلتك حيث كان النصر له ، والسلام.

۳۷ - نامه ای از اوست به معاویه

افشای ادعای دروغین معاویه

سبحان الله ! چه سخت گرفتاری هواهای بدعت آمیز و سرگردانی ناشی از پیروی شیطان شده ای و همراه با آن ، حقایق را ضایع می کنی ، و پیمان هایی را که خواسته خداوند و حجت بر بندگانست ، کنار می نهی اما پرگوئی تو درباره عثمان و قاتلان او، تا وقتی یاری عثمان به سود تو بود به یاری او برخاستی و وقتی او نیاز به یاری داشت ، او را تنها گذاردی . والسلام .

۳۸ - و من کتاب له علیه السلام الی اهل مصر، لما ولی علیهم الاشتر

من عبدالله علی امیرالمؤمنین الی القوم الذین غضبوا الله حین عصی فی الرضه ، و ذهب بحقة فضرب الجور سرادقه علی البر و الفاجر و المقيم و الطاعن فلا معروف یستراح الیه ، و لا منکر یتناهی عنه .

اما بعد فقد بعثت الیکم عبدا من عبادالله لاینام ايام الخوف ، ولانکل عن الاعداء ساعات الروع ، اشد علی الفجار من حریق النار، و هو مالک بن الحارث اخو مذحج فاسمعوا له ، و اطیعوا امره فیما طابق الحق فانه سیف من سیوف الله ، لاکلیل الطیبة و لانا بی الضریة فان امرکم ان تنفروا افنفروا و ان امرکم ان تقیموا فاقیموا فانه لایقدم ولا یحجم و لایؤخر، ولا یقدم الا عن امری ؛ و قد اثرکم به علی نفسی لنصحیته لکم ، و شدة شکیمته علی عدوکم.

۳۸ - نامه ای از اوست به مردم مصر، هنگامی که اشتر رحمه الله را زمامدار

آنانکرد

ویژگی های بی مانند مالک اشتر

از بنده خدا علی امیر مؤمنان ، به مردمی که برای خدا خشم گرفتند، وقتی دیگران خدا را در زمینش معصیت کردند، و حق او را از میان بردند، و ستم سرا پرده اش را بر سر خوب و بد، و مقیم و مسافر برپای داشت ، نه معروفی ماند که در پناهش بیاسایند و نه از منکری جلوگیری می شد.

اما بعد. بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که هنگام وحشت نخواست، به وقت هراس به دشمن پشت نکند، و بر بدکرداران از آتش دوزخ سوزان تر باشد. او مالک بن حارث از قبیله مذحج است. سخن او را بشنوید و فرمانش را در آنچه برابر با حق است اطاعت کنید که او شمشیری، از شمشیرهای خداست، که نه تیزش کند شود، و نه ضربهش بی اثر شود. اگر شما را فرمان حرکت داد، حرکت کنید و اگر فرمان توقف داد بایستید که او جز به فرمان من بر کاری اقدام نمی کند، و یا باز نمی ایستد؛ و کاری را جلو یا عقب نمی اندازد. در فرستادن او به سویتان، شما را بر خود مقدم داشتم، زیرا برای شما خیراندیش و بر دشمنان سرسخت است.

۳۹ - و من کتاب علیه السلام الی عمرو بن العاص

فانك قد جعلت دينك تبعاً لدنيا امری ظاهر غیه مهتوك ستره، یشین الکریم بمجلسه و یسفه الحلیم، بخلطه فاتبعته اثره، و طلبت فضله اتباع الکل للضرغام یلوذ مخالفه، و ینتظر ما یلقى، الیه من فصل فریسته، فاذهبت دنیاك، و آخرتك! و لو بالحق اخذت ادرکت ما طلبتفان یمکنی الله منك و من ابن ابی سفیان اجزکما بما قدمتما، وان تعجزا وتبقیا، فما امامکم شر لکما و السلام.

۳۹ - نامه ای از اوست به عمرو بن عاص (در سال ۳۹ هجری پس از نبرد صفین)

افشای بردگی عمرو عاص

تو دین خود را پیرو دنیای کسی ساخته ای که گمراهیش آشکار و پرده حیاتش دریده است، در مجلس خود، بزرگواران را ناسزا می گوید، و هنگام معاشرت بردباران را سفیه می شمارد. تو به دنبال او رفتی، و بخشش او را خواستی چونان، سگی که در پی شیر رود، و به چنگال او چشم بدوزد، و انتظار کشد تا پس مانده شکارش را به سمت او اندازد، پس دنیا و آخرت را به باد دادی در حالیکه اگر به حق روی می آوردی آنچه را خواسته بودی می یافتی اگر خداوند بر تو و پسر ابوسفیان چیره ام سازد سزای کارهایتان را بدهم، و اگر مرا ناتوان ساختید و خود برقرار ماندید، عذاب خدا که پیش رو دارید برای شما بدتر است. و السلام.

۴۰ - و من کتاب له علیه السلام الی بعض عماله

اما بعد فقد بلغنی عنك امر ان كنت فعلته فقد اسخطت ربك و عصيت امامك و اخزيتم (اخریت) امانتك.

بلغنی انك جردت الارض فاخذت ما تحت قدميك و اكلت ما تحت يدك فارتفع الی حسابك، و اعلم ان حساب الله اعظم من حساب الناس و السلام.

۴۰ - نامه ای از اوست به یکی از کارگزارانش (در سال ۴۰ هجری)

نکوهش يك کارگزار

اما بعد از تو خبری به من رسید. اگر چنان کرده باشی پروردگارت را به خشم آورده، و امام خویش را نافرمانی کرده، و در امانت خیانت نموده ای.

با خبر شدم که زمین را از محصول خالی کرده ای و هر چه زیر پایت بود برگرفته ای، و بیت المال را که در اختیار داشتی خورده ای. حسابات را نزد من فرست، و بدان که حساب کشیدن خدا از حساب کشیدن مردم سخت تر است. و السلام.

۶۱ - و من کتاب له علیه السلام الى بعض عماله

اما بعد، فانی كنت اشركتك فى امانتى ، و جعلتك شعارى و بطانتى ولم يكن رجل من اهل اوثق منك فى نفسى لمواساتى و موازرتى اداء الامانة الى فلما راءيت الزمان على ابن عمك قد كلب و العدو قد حرب و امانة الناس قد خربت (خربت) و هذه الامة قد فكنت و شغرت قلبت لابن عمك ظهر المجن ففارقته مع المفارقين ، و خذلتته مع الخاذلين ، و خنته مع الخائنين فلا ابن عمك آسيت و لا الامانة اديت و كانك لم تكن الله تريد (اردت) بجهادك و كانك لم تكن على بينة من ربك و كانك انما كنت تكيد هذه الامة عن دنياهم ، و تنوى غرتهم عن فيئهم . فلما امكنتك الشدة فى خيانة الامة اسرعت الكرة و عاجلت الوثبة و اختطفت ما قدرت عليه من اموالهم المصونة لاراملهم و ايتامهم اختطاف الذنب الازل دامية المعزى الكسيرة فحملته الى الحجاز رحيب الصدر بحمله غير متأثم من اخذه .

كأنك - لا ابا لغيرك - حدرت الى اهلك تراثك من ابيك و امك ، فسبحان الله ! اما تؤ من بالمعاد؟ او ما تخاف نقاش الحساب ! ايها المعداد - كان - عندنا من اولى الالباب كيف تسيع شرابا و طعاما و انت تعلم انك تاءكل حراما و تشرب حراما، و تبتاع الاماء و تنكح النساء من اموال اليتامى و المساكين و المؤمنين و المجاهدين ، الذين افاء الله عليهم هذه الاموال ، و احرز بهم هذه البلاد!

فاتق الله و اردد الى هؤلاء القوم اموالهم ، فانك ان لم تفعل ثم امكنتى الله منك لاعدن الى الله فيك ، و لاضرنيك بسيفى الذى ما ضربت به احدا الا دخل النار! و والله لو ان الحسن والحسين فعلا مثل الذى فعلت ، ما كانت لهما عندى هوادة ، ولا ظفرا منى بارادة ، حتى آخذ الحق منهما، و ازيح (ازيل) الباطل عن مظلمتها و اقسم بالله رب العالمين ما يسرنى ان ما اخذته من اموالهم حلال لى ، اتركه ، ميراثا لمن بعدى ؛ فضح رويدا فكاءنك قد بلغت المدى ، و دفنت تحت الثرى ، و عرضت عليك اعمالك بالمحل الذى ينادى الظالم فيه بالحسرة و يتمنى المضيع فيه الرجعة (ولات حين مناص)!

۶۱ - نامه ای از اوست به یکی از کارگزارانش (۱۶)

علل نکوهش کارگزار

اما بعد، من تو را در امانتم (= حکومت) شريك خود کردم ، و تو را محروم راز خود

و نزدیکترین یار خویش نمودم . هیچ کس از خاندانم در غمخواری و یاری و امانتداری نزد منمپایه تو نبود. از آن هنگام که دیدی زمان بر پسر عمویت سخت شده ، و دشمن سرسختنشان داده ، و امانت مردم دستخوش خیانت شده ، و این امت بر تبهکاری دلیر و پراکنده و بپناه گشته تو نیز از پسر عمویت روی گرداندی ، و جدا شدگان خود را از او جدا کردی ، و با آنان که دست از یاریش کشیدند، همساز شدی ، و با خیانت کاران هم آواز گشتی نهی سر عمویت را یاری رساندی و نه امانت را ادا نمودی ، گویا جهادت برای خدا نبود، و گویا تو برهانی برای کارهایت از جانب خدا نداشتی .

شاید هم می خواستی که بر این مردم در دنیایشان حيله کنی ، و به نیرنگ غنایمیشان را تصاحب نمایی . هنگامی که فرصت خیانت بیشتر برایت فراهم شد سریع تر تاختی ، و به شتاب از جای جستی ، و هر چه توانستی از اموالی که برای بیوه زنان و یتیمان نهاده بودند، ربودی ، انسان که گرگ تیزپا که بز مجروح و از پا افتاده را می رباید. سپس آن مال را با خاطر آسوده به حجاز بردی ، بی آنکه در این غارتگری خود را گناهکار بدانی !

سوء استفاده از بیت المال

وای بر تو، گویی میراث رسیده از پدر و مادرت را برای خانواده ات می بری . سبحان الله ! آیا به

قیامت ایمان نداری ؟ یا از حساب رسی خدا باکی نداری ؟ ای کسی که نزد ما از خردمندان شمرده می شدی ، چگونه این آشامیدن و خوردن را برای خود گوارا می شماری در حالی که می دانی لقمه ای حرام می خوری و جرعه ای حرام می نوشی ؟ از مال یتیمان و مستمندان و مؤمنان مجاهدی که خداوند این اموال را به آنان بخشیده و توسط آنان این شهرها را محفوظ داشته کنیزها می خری و با زنان ازدواج می کنی ؟

برخورد قاطع با خیانتکار

از خدا بترس ، و اموال این مردم را به سوبیشان بازگردان ، که اگر چنین نکنی و خداوند مرا بر تو چیره سازد، با تو کاری خواهم کرد که نزد خداوند عذر خواه من گردد، و با شمشیرم که هر کس را با آن زدم در آتش شد، گردنت را بزنم . به خدا سوگند، اگر کاری را که تو کردی حسن و حسین کرده بودند، از من نرمشی نمی دیدند، و به مرادی نمی رسیدند، تا آن که حق را از آنان بازگیرم ، و باطلی را که از ستم آن دو پدید آمده ، نابود، سازم . به خدا پروردگار جهانیان سوگند می خورم ، اگر اموالی که به حرام از مردم ستاندی مال حلالی برای من بود که آن را برای بازماندگانم به میراث گذارم ، چیزی نبود که مرا خوشحال نماید، شتاب مکن ، گویی به نقطه مرگ رسیده ای ، و زیر خاک دفن شده ای ، و کردارت بر تو عرضه گشته ، است در جایی که ستمکار به حسرت فریاد بر می آورد، و آن که عمرش را تباه ساخته برگشت به دنیا را آرزو می کند، در حالی که آن زمان زمان رهایی نیست.

۴۲ - و من کتاب له علیه السلام الی عمر بن ابی سلمة المخزومی وکان عامله

علی‌البحرین ، فعزله و استعمل نعمان بن عجلان الرزقی مکانهما بعد فانی قد ولیت نعمان بن عجلان الرزقی علی البحرین ، و نزعک دیک بلازم لك ، و لاثرب علیک ؛ فلقد احسنت الولاية و ادیت الامانة ، فاقبل غیر ظنین ، و لاملوم ، و لامتهم ولاماءثوم ، فلقد اردت المسیر الی ظلمة اهل الشام و اجبیت ان تشهد معی فانک ممن استظهر به علی جهاد العدو، و اقامة عمود الدین ان شاء الله.

۴۲ - نامه ای از اوست به عمر بن ابی سلمه مخزومی ، کارگزار امام در بحرین ،

کهاو را عزل کرد و نعمان بن عجلان زرقی را جانشین او ساخت (در سال ۳۶ هجری)

روش دلجوئی در عزل و نصب ها

اما بعد. من نعمان بن عجلان زرقی را به حکومت بحرین گماردم و تو را، بی آنکه سرزنش و نکوهشی بر تو باشد، از آنجا برداشتم . حقا امر زمامداری را به خوبی به انجام رساندی ، و امانت را ادا کردی . نزد من بیا که نه سوء ظنی به تو هست و نه سرزنش ، یا اتهام و یا گناهی متوجه توست . آهنگ حرکت به سوی ستمکاران شام را دارم و دوست دارم در این سفر تو همراه من باشی ، زیرا از کسانی هستی که در مصاف با دشمن ، و برپا نمودن ستون دین به آنان پشتگرم هستم اگر خدا بخواهد.

۴۳ - و من کتاب علیه السلام الی مصقلة بن هبيرة الشيباني ، و هو عامله علی

اردشیر خرة بلعنی عنک امر ان کنت فعلته فقد اسخطت الهک ، و عصیت ، امامک ؛ انک تقسم فی ء المسلمین الذی حازنة رماهم و خیولهم ، و اریقت علیه دماؤهم فیمن اعتامک من اعراب قومک فوالذی فلق الحبة و براء النسمة لئن کان ذلك حقا لتجدن لك علی هوانا و لتخفن عندی میزاننا، فلا تستهن بحق ربک و لاتصلح دنیاک بمحق دینک فتکون من الاخسرین اعمالا.

الا و ان حق من قبلك و قبلنا من المسلمین فی قسمة هذا الفی ء سواء: یردون عندی علیه ، و یصدون

عنه .

۴۳ - نامه ای از اوست به مصقلة بن هبیره شیبانی ، کارگزار امام در اردشیر خره (=فیروز آباد، در سال ۳۸ هجری)

سخت گیری در مصرف بیت المال

با خبر شدم از کاری که اگر کرده باشی ، خدایت را به خشم آورده و پیشوایت را غضبناک نموده ای . تو غنائم مسلمانان را که از نیزه ها و اسبهای آنان گرد آمده ، و خونشان بر سر آن بر زمین ریخته در میان بادیه نشینان قبیله خودت که تو را برگزیده اند تقسیم می کنی ! سوگند به خدایی که دانه را شکافت ، و انسان را آفرید، اگر این خبر حقیقت داشته باشد، منزلت خود را نزد من کاسته ای و کفه اعتبارت را سبک کرده ای ، پس حق پروردگارت را سبک مشمار، و دنیای خود را به بهای نابودی دینت آباد مساز، که از زیانکارترین کسان خواهی بود.

آگاه باش ، که حق مسلمانانی که نزد تو و ما هستند از تقسیم غنیمت برابر است . آنان برای گرفتن سهم خود نزد من می آیند (سهم خویش را می گیرند) و می روند.

۴۴ - و من کتاب له علیه السلام الی زیاد بن ابیه و قد بلغه ان معاویه کتب

الیهیرید خدیجه باستلحاقهوقد عرفت ان معاویه کتب الیک یستزل لبک ، و یستفل غریک ، فاحذره فانما هو الشیطان : یاءتی المرء من بین یدیه ، و من خلفه و عن یمینه و عن شماله ، لیقتحم غفلته و یستلب غرته .

و قد کان من ابی سفیان فی زمن عمر بن الخطاب فلتة من حدیث النفس و نزعة من نزغات الشیطان : لیثبت بها نسب ، ولا یستحق بها ارث ، و المتعلق بها کالواغل ، المدفع ، و النوط المذبذب .

فلما قراء زیاد الکتاب قال : شهد بها ورب الکعبة و لم تزل فی نفسه حتی ادعاه معاویه .

قوله علیه السلامواغل: هو الذی یهجم علی الشرب لیشرّب معهم و لیس منهم ، خلا یزال مدفعا محاجزا والنوط المذبذب: هو مایناط برجل الراكب من قعب او قدح او اشبه ذلك هو ابدأ یتقلقل اذ حت ظهره و استعجل سیره.

۴۴ - نامه ای از اوست به زیاد بن ابیه (درسال ۳۹ هجری) هنگامی که امام با خبر شد که معاویه به او نامه ای نوشته و می خواهد او را با ملحق کردنش به نسب خود بفریبد.

آگاه ساختن زیاد از توطئه معاویه

دانستم که معاویه نامه ای برای تو نوشته تا پای خردت را بلغزاند و اراده ات را سست کند. از او بر حذر باش که او همان شیطان است که از مقابل و پشت سر و از راست و چپ به سوی آدمی می آید تا به هنگام غفلت بر او هجوم آورد و عقلش را برباید.

ابوسفیان در زمان حکومت عمر بن الخطاب سخنی بدون اندیشه بر زبانش آمد که سببش هوای نفس و وسوسه شیطان بود. این سخن نه نسبی را اثبات می کند و نه کسی را مستحق میراث می سازد (ابوسفیان به عمرو عاص گفته بود: این شخص نتیجه زنا ی من با مادر اوست) که به آن سخن دل خوش نماید مانند کسی است که ناخوانده به محفل شرابخواران درآید، و آنان پیوسته او را برانند، و

چونان کاسه چوبین است که به پالان شتر بندند، و همواره با جنبش شتر از این سو به آن سو بجنبند.

زیاد چون نامه امام را خواند گفت :به خدای کعبه سوگند که او به برادری من با معاویه شهادت داد. و پیوسته این مسأله را در خاطر داشت تا معاویه او را برادر خود خواند.

و اغلآن کسی است که در جمع باده گساران حضور یابد تا شراب خورد، و چون از آنان نیست پیوسته او را از خود می رانند و مانع نوشیدنش می شوند. نوط مذذبپیاله یا کاسه یاقیزی مانند آن است که در پی پالان شتر بیاویزند، وقتی شتر را حرکت می دهند، و یا تند می رانند، پیوسته تکان می خورند.

٤٥ - و من کتاب له علیه السلام الی عثمان بن حنیف الانصاری ، - و کان عامله

علیالبصرة و قد بلغه انه دعی الی ولیمه قوم من اهلها فمضى اليها - قوله :اما بعد، یا ابن حنیف : فقد بلغنی ، ان رجلا من فتیة اهل البصرة دعاك الی مائدة فاسرعت اليها تستطاب لك الالوان ، و تنقل اليك ، الجفان ! و ما ظننت انك تجیب الی طعام قوم ، عائلهم ، مجفو، و غنیهم مدعو فانظر الی ما تقضمه من هذا المقضم ، فما اشتبه عليك علمه فالفظه و ما ایقنت بطیب وجوهه فنل منه .

الا و ان لكل مأموم اماما، یقتدی به و یستضی ء بنور علمه ؛ الا و ان امامكم قد اکتفی من دنیاہ بمطریه ، و من طعمه بقرصیه الا و انکم لاتقدرون علی ذلك ، ولكن اعیونی بروع و اجتهاد و عفة و وسداد فوالله ما کنزت من دنیاکم تبرا و لادخرت من غنائمها و فرا، و لاعددت لبالی ثوبی ، طمرا، و لاحزت من ارضها شبرا، و لاختذت منه الا کفوت اتان دبرة و لہی فی عینی اوہی و اہون من عصفة مقرة .

بلی ! کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلتہ السماء فشحت ، علیها نفسو قوم ، و سخت عنه ا نفوس قوم آخرین ، و نعم الحکم الله و ما اصنع بفدک و غیر فدک و النفس مظانها فی غد جدت تنقطع فی ظلمته آثارها، و تغیب اخبارها، و حفرة لو زید فی فسحتها و اوسعت یدا حافرہا، لاضغطها الحجر و المدر، و سد فرجها التراب المتراکم ؛ و انما هی نفسی اروضها بالتقوی لتأتی أمنة یوم الخوف الاکبر، و تثبت علی جوانب المزلق .

و لو شئت لاهتدیت الطريق الی مصفی هذا العسل ، و لباب هذا القمح ، و نسائج هذا القز ولكن هیئات ان یغلبنی ہواى ، و یقودنی جشعی الی تخیر الاطعمة - و لعل بالحجاز او الیمامة من لاطمع له فی القرص و لاعهد له بالشیع - او ابیت مبطانا و حولی بطون غرثی و اکباد حرى ، او اکون کما قال القائل :

و حسبک داء ان تبیت بیطنة و حولک اکباد تحن الی القدا!

اءاقنع من نفسی بان یقال : هذا امیرالمؤمنین ، ولا اشارکهم فی مکاره الدهر، او اکون اسوة لهم فی جشوبة (خشونة) العیش !

فما خلقت لی شغلنی اکل الطبیات ، کالبهیمة المربوطة همها علفها؛ او المرسله شغلها تقممها، تکتشر من اعلافها، تلهو عما یراد بها، او اترك سدى ، او اھمل عابثا، او اجز حبل الضلاله او اعتسف ، طریق المتاہة !

و کاءنی بقائلکم یقول :اذا کان هذا قوت ابن ابی طالب فقد قعد به الضعف عن قتال الاقران ، و منازلہ الشجعانالا و ان الشجرة البرية اصلب عودا ت و الروائع (الروائع) الخضرة ارق جلودا و النباتات البدویة اقوی وقودا و ابطاء خمودا و انا من رسول الله کالضوء من الضوء (کالصنو من الصنو)، و الذراع من العضد والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنه ا، و لو امكنت القرص من رقابتها لسا رعت الیها، و ساءجهد فی ان اطهر الارض من هذا الشخص المعکوس و الجسم و المركوس حتی تخرج

المدره من بين حب الحصيد.

و من هذا الكتاب و هو آخره : اليك عنى يا دنيا، فحبلك على غاربك ، قد انسللت من مخالبك و افلتت من حبالك ، و اجتنبت الذهاب فى مداحظك اين القرون (القوم) الذين غررتهم بمداعبك ! اين الامم الذين فتنهم بزخارفك ! فهاهم رهائن القبور، و مضامين اللحد! والله لو كنت شخصا مرثيا و قالبا حسيا (جنيا) لاقمت عليك حدود الله فى عباد غررتهم بالامانى ، و امم القيتهم فى المهاوى ، و ملوك اسلمتهم الى التلف و اوردتهم موارد البلاء اذ لاورد و لاصدر! هيهات ! من وطىء دحضك زلق و من ركب لججك غرق و من ازور عن حبالك وفق ، السالم منك لايبالى ان ضاق به مناخه ، و الدنيا عنده كيوم حان انسلاخه .

اعزبى عنى ! فوالله لا اذل لك فتستذلىنى و لا اسلس لك فتقودينى ، و ايم الله - يمينا استثنى فيها بمشيئة الله - لاروض نفسى رياضة تهش معها الى القرض اذا قدرت عليه مطعوما، و تقنع بالملح ماءدوما؛ و لادعن مقلتى كعين ماء نصب معينها، مستفرغة دموعها (عيونها) اتملىء السائمة من رعيها فتبرك ؟ و تشيع الربيعة من عشيبها فتربض ؟ و ياءكل على من زاده فيهجع ! قرت اذا عينه اذا اقتدى بعد السنين المتطاولة بالبهيمة الهاملة و السائمة المرعية !

طوبى لنفس ادت الى ربها فرضها، و عركت بجنبها بؤسها و هجرت فى اليل غمضها حتى اذا غلب الكرى ، عليها افترشت ارضها، و توسدت كفها، فى معشر اسهر، عيونهم خوف معادهم و تقشعت بطول استغفارهم ذنوبهم (اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون) فاتق الله يا ابن حنيف ولتكف (ولتكف) اقراصك ليكون من النار خلاصك.

٤٥ - نامه ای از اوست به عثمان بن حنیف انصاری ، کارگزار امام در بصره (درسال ٣٩ هجری) پس از آن که با خبر شد که او به مهمانی گروهی از نزدیکانش دعوتکرده اند، و او بدانجا رفته است .

ضرورت ساده زیستی کارگزاران

اما بعد. ای پسر حنیف ، خبر یافتم که یکی از جوانان بصره تو را به مهمانی خوانده و تو نیز بدانجا شتافته ای . سفره ای رنگین برایت گشوده و ظرفهای طعام پیاپی برایت آورده اند. گمان نمی کردم ، بر سر سفره مردمی بنشینی که نیازمندیشان را به جفا می رانند و توانگرشان را به آن فرا می خوانند! به لقمه ای که در دهان می نهی بنگر، آن را که حلال و حرامش برایت معلوم نیست بیرون انداز، و آن را که یقین داری از حلال فراهم گشته تناول کن .

امام الگوی ساده زیستی

آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است که بدو اقتدا می کند، و از نور دانش او روشنایی می گیرد. آگاه باش که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه ، و از طعام آن به دو قرص نان بسنده کرده است . بدان که شما نمی توانید چنین کنید، ولی با ورع و کوشش در راه خدا) و پاکدامنی و درستکاری مرا یاری رسانید. به خدا سوگند، از دنیا شما زری نیندوختم ، و از غنائم انبوه آن چیزی ذخیره نساختم ، و برای جامه کهنه ام عوضی آماده نکرده ام . يك وجب از زمین آن را حيازت نکردم ، و جز به اندازه قوت جاندارى مجروح که غذايش کم شود، از قوت آن برنگرفتم ، این دنیا در چشم من از دانه تلخ ناچیزی که به کار دباغی درآید، پست تر و خوارتر است .

آری ، از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده ، فدك در اختیار ما بود، اما گروهی به آن بخل ورزیدند، و گروهی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و خداوند نیکو دآوری است مرا با فدك و غیر فدك چه کار؟ در حالی که فردا جایگاه آدمی گور است ، که در تاریکی آن نشانه های وجود آدمی از میان می

رود، و خبرهایش پنهان می شود، و در چاله ای که هر چه فراخش کنند و یا گورگن بر وسعت آن افزایش، باز هم سنگ و کلوخ آن را بفشارد و خاک های انبوه رخنه هایش را پر کند. جز آن نیست که نفس خویش را با پرهیزگاری ریاضت می دهم، تا در روز بیم بزرگتر با ایمنی وارد شود و بر لبه پرتگاه ثابت بماند.

اگر می خواستم به غسل مصفا مغز گندم و جامه های ابریشمی دست می یافتم، ولی هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد، و آزمندیم مرا به انتخاب طعام های لذیذ بکشد، در حالی که شاید در حجار یا یمامه کسی باشد که هیچ امیدی به يك قرص نان ندارد، و طعم سیری نچشیده باشد. چگونه شب را با شکم سیر بخوابم، در حالی که در اطرافم شکمهای گرسنه، و جگرهای تشنه باشد، و یا چنان باشم، که شاعر گوید:

تو را این درد بس که با شکم سیر در خواب شوی، و اطراف تو گرسنگانی باشند که پوست بزغاله ای را برای خوردن آرزو می کنند.

آیا به این خشنود باشم که امیرمؤ منام خوانند، و در سختی های روزگار شريك مردم نباشم؟ یا در سختی زندگی الگوشان نباشم؟

آفریده نشدم تا خوردن غذاهای گوارا مشغول سازد، همچون حیاتی که به آخورش بسته اند، و همه اندیشه اش علف خوردن است، یا چارپایی که رهایش کرده اند، و مشغول به هم زدن خاکروبه ها است و از علفهای آن شکم را پر می کند، و بی خبر است که برای چه فربه اش می کنند. آفریده نشده ام که رهایم سازند، یا برای زندگانی بیهوده به حال خود واگذارند، یا ریسمان گمراهی را بکشم یا در بیراهه سرگردان شوم.

گویی یکی از شما را می بینم که می گوید: اگر خوراك فرزندی طالب این است ناتوانی او را از پیکار با هماوران و نبر با شجاعان فرو نشاند.

اما آگاه باشید که درخت صحرایی چوبش سخت تر است و درختان سرسبز کنار آب

، پوستشان نازکتر است، و گیاهان صحرای خشك در وقت سوختن شعله سوزنده تری دارند و دیرتر خاموش می شوند من و رسول خدا چونان نوری برخاسته از نور دیگر هستیم (یا: چونان دو شاخه ای که از يك تنه رویده باشند) و نسبت به هم مانند آرنج و بازو هستیم. به خدا سوگند اگر عرب در پیکار با من همدستان شوند، از آنها روی برنخواهم تافت و اگر فرصت به دست آید، شتابان بدانجا (شام) روم، و می کوشم زمین را از لوٹ وجوداین شخص از فطرت بازگشته و بدن سرنگون شده (= معاویه) پاک سازم، تا ریگ ازدانه جدا گردد (و مؤ من از چنگ منافق رها شود).

امام و دنیای دنیا پرستان

در پایان این نامه آمده: ای دنیا، از من دور شو که افسارت را بر گردنت آویختم و خود را از چنگال هایت رها ساختم، و از دامهایت گریختم، و از ورود به لغزشگاه هایت دوری گزیدم، کجایند گذشتگانی که آنان را به بازی هایت فریب دادی؟ کجایند ملت هایی که با زیورهایت در فتنه و آشوب انداختی؟ اینك آنان گروگان های گورها، و در لابلای لحدها گرفتارند، به خدا سوگند، ای دنیا اگر شخصی دیدنی، و کالبدی، محسوس بودی محسوس بودی، حدود خداوندی را بر تو جاری می ساختیم درباره بندگانی که به آرزوها فریفتی، و ملت هایی که در ورطه های هلاکت افکندی، و پادشاهانی که به نابودی سپردی، و به آبشخور بلا کشیدی، آنجا که راهی و گریزگاهی برای بیرون شدن ندارد. هیئات! هرکس در لغزشگاه هایت، قدم نهد لغزد، و هر کس در ژرفای دریایت فرو رود غرق گردد، و هر کس از دامهایت

رها شود توفیق یابد. آن که از فتنه های تو سالم ماند از تنگی مسکن باکش نباشد، که دنیا نزد او چونان روزی است که لحظه آخرش فرا رسیده .

ای دنیا، از من دور شو، سوگند به خدا، رام تو نشوم ، تا خوارم سازی ، عنانم در کفت نگذارم ، تا هر کجا بخواهی ببری به خدا سوگند می خورم ، سوگندی که فقط اراده خدا را از آن استثنا می کنم ، نفس خود را چنان ریاضت دهم که هرگاه قرص نانی برای خوردن بیابد، شاد شود، و درنان خورشید به نمک قناعت کند، و چشمم را چنان به گریه وادارم ،، تا چون چشمه ای خشکیده آبی در آن نماند و تمام اشک خود را جاری سازد آیا حیوان چرنده شکم را با چریدن پر سازد و بخوابد، و رمه گوسفند از علف سیر بخورد، و به سمت آغل رود، و علی (نیز) از توشه خود بخورد و بخوابد؟ پس چشم علی روشن باد که پس از سالیان دراز به چارپایان رها شده ، و گوسفندان چرنده اقتدا کند!

خوشا به حال کسی که واجبات پروردگارش را ادا نموده ، سختی ها را تحمل کرده و در شب از خواب شیرین دوری کرده ، تا آن گاه که خواب بر او چیره شده ، زمین را فرش خود ساخته و دست را بالش سرش نموده ، است در میان مردمی که ترس از قیامت دیده هایش را از خفتن در شب بازداشته ، پهلوهایشان ، از بستریشان بر کنار، و لبانشان به ذکر پروردگار آهسته و آرام گویاست و گناهانشان به سبب استغفار فراوان آمرزیده شده ، اینان حزب خداوند، و آگاه باشید که حزب خدا رستگارانند(مجادله / ۲۲) پسر حنیف ، از خدا پروا کن ، به قرص های نان خود قناعت کن ، تا سبب رهایی از آتش دوزخ نشود.

۶۶ - و من کتاب له علیه السلام الی بعض عماله

اما بعد، فانك ممن استظهر به علی اقامة الدين ، و اقمع به نخوة الاثیم ، و اسد به لهأة الثغر المخوف ، فاستعن بالله علی ما اهمك و اخلط الشدة بضغت من اللین ، و ارفق ماكان الفرق ارفق (اوفق) و اعتزم بالشدة حين لا یغنی ، عنك الا الشدة و اخفض للرعية جناحك وابسط لهم وجهك ، والن لهم جانبك ، و أس بینهم فی اللحظة و النظرة و الاشارة و التحية حتى لا یطمع العظماء فی حیفك ولا یبأس حتی لا یطمع العظماء فی حیفك ولا یبأس الضعفاء من عدلك والسلام.

۶۶ - نامه ای از اوست به یکی از کارگزارانش (۱۷) (درسال ۳۸ هجری)

مسئولیت فرمانداری و اخلاق اجتماعی

اما بعد. تو از کسانی هستی که در بریا داشتن دین به آنان پشت گرم هستم و به یاری آنان نخوت گنهکاران را ریشه کن می کنم ، و مرزهایی را که بیم نفوذ دشمن از آن می رود، می بندم . پس در هرچه برایت مهم است از خداوند یاری بخواه ، و سختگیری را با کمی نرمش درآمیز، آن جا که نرمی و مدارا بهتر است نرمی و مدارا نما، و آنجا که جز درشتی به کار تو نیاید درشتی کن . با رعیت فروتن و مدارا نما، و آنجا که جز درشتی به کار تو نیاید درشتی کن . با رعیت فروتن و گشاده روی باش ، با آنان با نرمی و ملاطفت رفتار کن . مبدا که یکی را به گوشه چشم و دیگری را رویاروی بنگری ، یا یکی را به اشاره و دیگری را با سلام و تحیت پاسخ گویی (با همه یکسان رفتار کن) تا بزرگان در ستم کردن تو طمع نکنند، و ناتوانان از عدالتت نا امید نگردند. والسلام .

۶۷ - و من وصيته علیه السلام للحسن و الحسین علیهما السلام لما ضربه ابن

ملجملعنة الله و صيکما بتقوى الله ، و ان لا تبغيا الدنيا، و ان بغتکما و لاتاءسفا علی شیء منها زوی عنکما، و قولا بالحق ، و اعملا للاجر (للاخرة) و کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً.

اوصیکما و جمیع ولدی واهلی و من بلغه کتابی ، بتقوی الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم ، فانی سمعت جدکما - صلی الله علیه و آله - يقول :صلاح ذات البین افضل من عامة الصلاة و الصیام.

الله الله فی الایتام ، فلاتبغوا افواههم ، و لایضیعوا بحضرتکم واللہ الله فی جیرانکم ، فانهم وصیة نبیکم مازال یوصی بهم ، حتی ظننا انه سیورثهم .

و الله الله فی القرآن ، لایسبقکم بالعمل به غیرکم ، واللہ الله فی الصلاة فانها عمود دینکم . واللہ الله فی بیت ربکم لاتخلوه ما بقیتم ، فانه ان ترک لم تناظروا واللہ الله فی الجهاد باموالکم و انفسکم و السنتکم فی سبیل الله و علیکم بالتواصل والتبازل و ایاکم و التدابر و التقاطع . لاتترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ، ثم تدعون فلا یتستجاب لکم .

ثم قال : یا بنی عبدالمطلب ، لا الفینکم تخوضون دماء المسلمین خوضا، تقولونقتل امیرالمؤمنین لا تقتلن بی الا قاتلی انظروا اذا انا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربة بضربة ولا (تمثلوا) يمثل بالرجل فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول :ایاکم و المثله و لوبالکلب العقور.

۴۷ - وصیتی از به حسن و حسین علیهما السلام وقتی ابن ملجم - لعنة الله علیه - او

راضرت زد

پندهای جاویدان

سفارش می کنم شما را به تقوای الهی ، و این که در طلب دنیا مباشید، هرچند دنیا شما را طلب کند و بر آنچه از دنیا به دست نیاورده اید و مخورید سخن حق بگویید، و برای ثواب کار کنید. ستمگر را دشمن و ستمدیده را یاور باشید.

شما و همه فرزندان و خاندانم را و هر که را نوشته ام به او می رسد به تقوای الهی ، نظم در کارها، و اصلاح میان ، مسلمانان وصیت می کنم زیرا از جد شما صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرموداصلاح میان مسلمانان از عموم نماز و روزه بهتر است.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید، در حق یتیمان ، مباد آنان را گاهی سیر و گاهی گرسنه بگذارید، مباد با حضور شما تباه شوند.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید در حق همسایگانتان ، که سفارش شده ، پیامبرتان هستند، پیوسته درباره آنان سفارش می کرد به اندازه ای که پنداشتیم برایشان میراث معین خواهد نمود.

خدا را، خدا را در نظر آورید، در حق قرآن ، مباد دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی گیرند.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید، درباره نماز، که نماز ستون دین شماست . خداست را خدا را در نظر بگیرید درباره خانه پروردگارتان ، آنجا را خالی مگذارید که اگر خانه ترک شود از عذاب خدا مهلت نیابید. خدا را، خدا را، در نظر بگیرید درباره جهاد در راه خدا با اموال و جان و زبانتان . بر شما باد پیوند و بخشش به یکدیگر، و بهره‌یزد از پشت کردن و بریدن از یکدیگر. امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید، که بدکاران شما بر شما حکومت یابند، و آنگاه هرچه دعا کنید به اجابت نرسد.

رعایت عدالت در قصاص

آنگاه فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب نینم شما را که در خون مسلمانان فرو افتادید، و بگویید:امیرمؤ

منان کشته شد بدانید که به قصاص خون من فقط قاتلم کشته می شود. بنگرید هرگاه من از این ضربت او کشته شدم ، در برابر آن او را تنها يك ضربت بزنید، و اعضایش را نبزید، که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: از مثله کردن پرهیزید حتی اگر سگ درنده باشد.

۴۸ - و من کتاب له علیه السلام ای معاویه

و ان البغی و الزور یوتغان (یذیعان) المرء فی دینه و دنیاه ، و یدیان خلله عند من یربیه و قد علمت انک غیر مدرک ما قضی فواته ، و قد رام اقوام امر بغير الحق فتاءولوا (فتاءلوا) علی الله فاکذبهم فاحذر یوما یغبط (یغبط) فیہ من احمد عاقبة عمله و یندم من امکن الشیطان من قیاده فلم یجاذبه .

و قد دعوتنا الی حکم القرآن و لست من اهله ، و لسنا ایاک اجینا، ولکننا اجینا القرآن فی حکمه و السلام.

۴۸ - نامه ای از اوست به معاویه (در ماه

صفر سال ۳۸ هجری در صفین)

اندرز دادن دشمن

ستمکار و دروغگویی آدمی را در دین و دنیایش هلاک می کند و عیب او را نزد

عیجویانش آشکار می سازد. تو می دانی که از دست رفته را (= چون عثمان) به دست نخواهی آورد. اقوامی به ناحق قصد کاری کردند، و حکم خدا را بهتأویل بردند، و خداوند نیز آنان را تکذیب کرد بر حذر باش از روزی که هر کس سرانجام کارش را نیکو نموده شادمان می گردد، و هر کس زمامش را به شیطان سپرده و برای باز ستاندن آن نکوشیده ، پشیمان می شود.

ما را به حکم قرآن فراخوانده ای در حالی که اهل قرآن نیستی و ما نیز دعوت تو را نپذیرفتیم ، بلکه به حکم قرآن گردن نهادیم ، و السلام .

۴۹ - و من کتاب له علیه السلام ای معاویه ایضا

اما بعد فان الدنيا مشغلة عن غیرها، و لم یصب صاحبها منها شیئا الا فتحت له حرصا علیها، و لهجا بها، و لن یستغنی صاحبها بما نال فیها عما لم یبلغه ، منها، و من وراء ذلك فراق ما جمع ، و نقض ما ابرم ! و لو اعتبرت بما مضی حفظت ما بقی و السلام.

۴۹ - نامه ای از اوست به معاویه

هشدار به معاویه از دنیا پرستی

اما بعد. دنیا آدمی را از دیگر امور باز میدارد، و به خود مشغول می سازد. انسان دنیادار به متاعی از دنیا دست نمی یابد جز آنکه آزمندی و شیفتگی اش به آن می افزاید. آنچه دنیا دار از دنیا به دست آورده و او را از آنچه به دست نیاورده بی نیاز نمی سازد. و در پی آن ، جدایی است از آنچه فراهم آورده و شکستن چیزی است که محکم کرده است اگر از گذشته ، اندرزگیری ، باقی مانده را نگه توانی داشت و السلام .

۵۰ - و من کتاب له علیه السلام ای امرائه علی الجیش

من عبدالله علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین الی اصحاب المسالِح :

اما بعد فان حقا علی الوالی ان لا یغیره ، علی رعیتہ فضل نالہ ، و لا طول خص به و ان یزیدہا ما قسم اللہ لہ من نعمہ دنوا من عبادہ و عطا علی اخوانہ .

الا و ان لکم عندی ان لا احتجز دونکم سرا الا فی حرب ، و لا اطوی دونکم امرا الا فی حکم ، و لا اؤخر لکم حقا عن محلہ ، و لا اقف بہ دونه مقطعه ، و ان تكونوا عندی فی الحق سواء ، فاذا فعلت ذلك وجبت للہ علیکم النعمۃ ولی علیکم الطاعة ؛ و ان لاتنکصوا عن دعوة ، و لاتفرطوا فی صلاح ، ان تخوضوا المغمرات الی الحق ، فان انتم لم تستقیموا لی علی ذلك لم یکن احد اھون علی ممن اعوج منکم ، ثم اعظم لہ العقوبة ، و لا یجد عندی فیہا رخصة فخذوا من امرائکم ، و اعطوھم من انفسکم ما یصلح اللہ بہ امرکم ، و السلام .

۵۰ - نامہ ای از اوست بہ فرماندہان لشکرہا

پرهیز از غرورزدگی در نعمت ہا

از بندہ خدا علی بن ابیطالب امیرمؤمنان ، بہ مرزبانان اما بعد . بر والی لازم است کہ ہر گاہ امتیازی بہ دست آورد ، یا بہ نعمتی مخصوص گردید ، رفتارش با رعیت دگرگون نشود ، بلکہ نعمتی کہ خداوند بہرہ اش ساختہ ، او را بہ بندگان خدا نزدیکتر ، و بہ برادرانش مہربان تر گرداند .

مسئولیت های رہبری و نظامیان

آگاہ باشید ، حق شما بر من آن است کہ جز اسرار جنگ ، چیزی را از شما پنهان نسازم ، و جز در حکم خدا ، بدون مشورت با شما کاری نکنم و حق را کہ از آن شماست ، از موردش بہ تأخیر نیندازم ، و تا آن را بہ انجام نرسانم ، باز نایستم ، و ہمہ شما نزد من دربارہ حق مساوی باشید . و ہر گاہ چنین کردم نعمت خدا بر شما تثبیت شدہ بر شما لازم می شود کہ از من اطاعت کنید ، و از دستورم تخلف نکنید در انجام کاری کہ بہ صلاح شماست کوتاہی نورزید ، و برای رسیدن بہ حق در امواج سختی ہا فرو روید و اگر شما در آنچه گفتم استوار نباشید ، هیچ کس از شما نزد من خوارتر از کسی کہ بہ راہ کج رفتہ ، نخواہد بود . او را سخت کیفر می دہم ، و از عقوبتم رھایی نخواہد یافت ، چنین عہدی را از ہر کس امیر شما باشد ، بگیرید ، و در آنچه خداوند کارہای شما را بدان اصلاح می کند ، از ایشان اطاعت کنید و السلام .

۵۱ - و من کتاب لہ علیہ السلام الی عمالہ علی الخراج

من عبدالله علی امیرالمؤمنین الی اصحاب الخراج :

اما بعد فان من لم یحذر ماھو صائر الیہ لم یقدم لنفسہ ما یحرزہا . و اعلموا ان ما کلفتہم بہ یسر و ان ثوابہ کثیر و لو لم یکن فیما نہی اللہ عنہ من البغی و العدوان عقاب یخاف لکان فی ثواب اجتتابہ ما لا عذر فی ترک طلبہ . فانصفوا الناس من انفسکم و اصبروا لحوائجھم فانکم خزان الرعیۃ ، و وکلاء الامۃ ، و سفراء ، الائمة و لاتحشموا (تحسموا) احدا عن حاجتہ ، و لاتحبسوه عن طلبتہ ، و لاتبیعن للناس فی الخراج کسوة شتاء و لاصیف و لادایۃ یعتملون علیہا و لاعباد ، و لاتضرین احدا سوطا لمکان درہم ، و لاتمسس مال احد من الناس ، مصل و لامعاهد ، الا ان تجدوا فرسا او سلاحا یعدی بہ علی اھل الاسلام ، فانہ لا ینبغی للمسلم ان یدع ذلك فی ایدی اعداء الاسلام ، فیکون شوکۃ علیہ و لا تدخروا انفسکم نصیحة و لالجد حسن سیرۃ و لالرعیۃ معونۃ و لا دین اللہ قوۃ ، و ابلوا فی سبیل اللہ ما استوجب علیکم ، فان اللہ سبحانہ ، قد اصطنع عندنا و عندکم ، ان نشکرہ ، بجھدنا و ان ننصرہ بما بلغت قوتنا و لاقوۃ

الا بالله العلی العظیم.

۵۱ - نامه ای از اوست به مأموران جمع آوری مالیات

۵۱ - نامه ای از اوست به مأموران جمع آوری مالیات

اخلاق اجتماعی کارگزاران اقتصادی

از بنده خدا علی امیرمؤمنان به مأموران جمع مالیات :

اما بعد، هر کسی از قیامتی که به سوی آن خواهد رفت نترسد، چیزی که در آن روز از عذاب نگاهش دارد، برای خود پیش نفرستد.

آگاه باشید تکلیفی که بر عهده شماست آسان (یا: اندک) است و پاداش آن فراوان است. اگر در ستم و دشمنی که خداوند شما را از آن بازداشته، عقابی نبود، که مردم از آن بترسند، ترك آن ها به اندازه ای ثواب دارد که در ترك آن بهانه ای برای کسی نباشد. پس میان خود و مردم با انصاف باشید، و برای انجام نیازهایشان شکیبایی بورزید، که شما خزانه داران رعیت، و وکیلان امت و سفیران پیشوایان، هستید. هیچ کس را به سبب نیازمندیش مرنجانید، و از خواسته اش بازندارید. برای گرفتن مالیات جامعه تابستانی و زمستانی مردم و یا چارپایی که با آن کار می کنند یا بنده آنها (و امثال آن از اثاث ضروری زندگی مردم) را بفروشید. برای گرفتن درهمی کسی را تازیانه مزید و به اموال هیچ کس، چه مسلمان نمازگزار و چه ذمی دست نزنید، مگر اسب و سلاحی نزد آنان بیابید، که با آن بر مسلمانان تجاوز کنند، زیرا شایسته مسلمان نیست که اسب و سلاح را در دست دشمنان اسلام واگذارد تا سبب نیرومندی آنان علیه اسلام شود. از خیرخواهی برای خویش دریغ مدارید، و از خوشرفتاری با سپاهیان، و یاری، رساندن به رعیت و تقویت دین باز مایستید. آنچه در راه خدا بر شما واجب است به جای آورید، زیرا خدای سبحان از ما و شما خواسته که تا می توانیم سپاسش گوئیم، و با تمام نیرویمان یاریش دهیم، هیچ نیرویی جز از جانب خدای بزرگ نیست.

۵۲ - و من کتاب له علیه السلام الی امر البلاد فی معنی الصلاة

اما بعد فصلوا بالناس الظهر حتی تقیء الشمس من مریض العنر، و صلوا بهم العصر و الشمس بیضاء حیه فی عضو من النهار حین یسار فیها فرسخان و صلوا بهم المغرب حین یفطر الصائم و بدفع الحاج الی منی، و صلوا بهم العشاء حین یتواری الشفق الی ثلث اللیل و صلوا بهم الغداة و الرجل یعرف وجه صاحبه، و صلوا بهم صلاة اضعفهم ولا تکنوا فتانین.

۵۲ - نامه ای از اوست به فرمانداران شهرها درباره اوقات نماز

وقت نمازهای یومیه

اما بعد. نماز ظهر را با مردم بخوانید تا وقتی که سایه خورشید به اندازه دیوار آغل بزها بالا آمده باشد. و نماز عصر را زمانی با مردم بخوانید که خورشید سفید و با جلوه زنده و در قسمتی از روز است که در آن مدت دو فرسنگ راه توان پیمود. نماز مغرب را هنگامی با مردم بخوانید که روزه دار، می گشاید و حاجی روانه منا می شود نماز عشا را از وقتی که سرخی پنهان می شود تا یک سوم از شب با مردم بخوانید. نماز صبح را زمانی بخوانید که شخص می تواند چهره دوستش را بشناسند. نماز را در حد توان ضعیف ترین مردم به جا آورید. و آنان را (با طول دادن بیش از اندازه نماز) در فتنه میندازید.

٥٣ - و من كتاب له عليه السلام كتبه للاشتر النخى ، لما ولاه على مصر و اعمالها

حيناضطرب امر اميرها محمد بن ابي بكر و هو اطول عهد كتبه و اجمعه للمحاسن بسبب اسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما امر به عبدالله على امير المؤمنين ، مالك بن الحارث الاشتر فى عهده اليه ، حين ولاه مصر : جباية ، خراجها ، و جهاد عدوها ، و استصلاح اهلها ، و عمارة بلادها .

امره بتقوى الله ، و ايثار طاعته ، و اتباع ما امر به فى كتابه : من فرائضه و سننه التى لايسعد احد الا باتباعها ، و لايشقى الا مع جحودها و اضاعتها و ان ينصر الله سبحانه بقلبه و يده و لسانه ؛ فانه ، جل اسمه ، قد تكفل بنصر من نصره ، و اعزاز من اعزه .

و امره ان يكسر نفسه من الشهوات و يزرعها عند الجمحات فان النفس امارة بالسوء ، الا ما رحم الله .

ثم اعلم يا مالك ، انى قد وجهتك الى بلاد قد جرت عليها دول قلبك من عدلك و جور ، و ان الناس ينظرون من امورك فى مثل ما كنت تنظر فيه من امور الولاية قبلك و يقولون فيك ما كنت تقول فيهم ، و انما يستدل على الصالحين بما يجرى الله لهم على السن عبادته ، فليكن احب الدنيا اليك ذخيرة العمل الصالح ، فاملك ، هوالك ، و شح بنفسك عما لا يحل لك ، فان الشح بالنفس الانصاف منها فيما احبت او كرهت .

و اشعر قلبك الرحمة للرعية و امحبة لهم و اللطف ، بهم ، و لاتكون عليهم سبعا ضاريا تغتتم اكلهم ، فانهم صنفان : اما اخ لك فى الدين او نظير لك فى الخلق يفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل و يؤتى على ايديهم فى العمد و الخطاء فاءعطهم من عفوك وصفحك مثل الذى تحب ان يعطيك الله من عفوه وصفحه ، فانك فوقهم ، و والى الامر عليك فوقك و الله فوق من ولاك ! و قد استكفأك امرهم و ابتلاك بهم و لاتنصبن نفسك لحرب الهل فانه لايد لك بنقمته ولاغنى بك عن عفوه و رحمته و لاتندمن على عفوه ، و لاتبجن بعقوبة و لاتسرعن الى بادرة وجدت منها مندوحة و لاتقولن انى مؤمر أم ر فاطاع فان ذلك اذغال فى القلب و منهكة للدين ، و تقرب من الغير و اذا احدث لك ما انت فيه من سلطانك ابهة او مخيلة فانظر الى عظم ملك الله فوقك ، و قدرته منك على ما لاتقدر عليه من نفسك ، فان ذلك يطامن اليك من طماحك و يكف عنك من غ ربك و يفى ء اليك بما عزب عنك من عقبك !

اياك و مساماة الله فى عظمتة و التشبهه به فى جبروته ، فان الله يذل كل جبار و يهين كل مختل .

انصف الله و انصف الناس من نفسك و من خاصة اهلك و من لك فيه هوى من رعبتك ، فانك الا تفعل تظلم ! و من ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عبادته ، و من خاصمه الله ادحض حجه ، و كان لله حربا حتى ينزع او يتوب و ليس شىء ادعى الى تغيير نعمته الله و تعجيل نقمته من اقامة على ظلم ، فان الله سميع دعوة المضطهدين ، وهو للظالمين بالمرصاد .

وليكن احب الامور الكى اوسطها فى الحق و اعمها فى العدل ، و اجمعها لرضا الرعية فان سخط العامة يجحف برضا الخاصة و ان سخط الخاصة يغتفر مع رضا العامة .

و ليس احد من الرعية اثقل على الوالى مؤونة فى الرخاة و اقل معونة له فى البلاء و اكره للانصاف و اساءل بالالاحاف و اقل شكرا عند الاعطاء ، و ابطاء عذرا عند المنع ، و اضعف صبورا عند ملهمات الدهر من اهل الخاصة و انما عماد الدين و جماع المسلمين ، و العدة للاعداء العامة من الامة ؛ فليكن صغوك لهم و ميلك معهم .

وليكن ابعد رعيته منك و اشناهم عندك ، اطلبهم لمعائب الناس ؛ فان فى الناس عيوباً، الوالى احق من سترها فلا تكشف عنك عما غاب عنها فاما عليك تطهير ما ظهر لك ، و الله يحكم على ما غاب عنك فاستر العورة ما استطعت يستر الله منك ما تحب من رعيته اطلق عن الناس عقدة من كل حقد، و اقطع عنك سبب كل وتر و تغاب عن كل ما لا يضح لك و لاتعجلن الى تصديق ساع ، فان الساعى غاش ، و ان تشبهه ، بالناصحين .

ولاتدخلن فى مشورتك بخيلاً، يعدل بك عن الفضل ، و يعدك الفقر، ولاجباناً يضعفك عن الامور و لاحريصا يزين لك الشره بالجور، فان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتى يجمعها سوء الظن بالله .

ان شر وزرائك من كان للاشرار قبلك وزيراً، و من شركهم فى الاثام فلا يكون لك بطانة ؛ فانهم اعوان الاثمة و اخوان الظلمة و انت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل آرائهم و نفاذهم و ليس عليه مثل آصارهم و اوزارهم ممن لم يعاون ظالماً على ظلمه ، و لا آثماً على اثمه ؛ اولئك اخف عليك مؤونة و احسن لك معونة و احنى عليك عطفاً، و اقل لغيرك الفا، فاتخذ اولئك خاصة لخلواتك و حفلاتك ثم ليكن أثرهم عندك اقولهم ، بمر الحق لك و اقلهم مساعدة فميا يكون منك مما كره الله لاوليائه واقعا ذلك من هواك حيث وقع .

والصق باهل الورع و الصدق ثم رضهم على ان لا يطروك ولا يبجحوك بباطل لم تفعله ، فان كثرة الاصرء تحدث الزهو، و تدنى من العزة .

و لا يكون المحسن و المسمى عندك بمنزلة سواء، فان فى ذلك تزهيدا لاهل الاحسان فى الاحسان ، و تدريباً لاهل الاساءة على الاساءة ؛ و الزم كلا منهم ما الزم نفسه .

و اعلم انه ليس شئ بادعى الى حسن ظن راع برعيته من احسانه اليهم ، و تخفيفه المؤونات عليهم ، و ترك استكراهه اياهم على ما ليس له قبله فليكن منك فى ذلك امر يجتمع لك به حسن الظن برعيته فان حسن الظن يقطع عنك نصبا طويلاً و ان احق من حسن ظنك به لمن حسن بلاؤك عنده ، و ان احق من ساء ظنك به لمن ساء بلاؤك عنده .

ولانتقض سنة صالحة عمل بها صدور هذه الامة ، واجتمعت بها الالفه ، و صلحت عليها الرعية و لاتحدثن سنة تضر بشئ من ماضى تلك السنن فيكون الاجر لمن سنها، و الوزر عليك بما نقضت منها.

و اكثر مدارس العلماء و منافثة الحكماء فى تشييت ما صلح عليه امر بلادك و اقامة ما استقام به الناس قبلك .

و اعلم ان الرعية طبقات لا يصلح بعضها الا ببعض و لاغنى ببعضها عن بعض ؛ فمنها جنود الله و منها كتاب العامة و الخاصة و منها قضاة العدل و منها عمال الانصاف والرفق ، و منها اهل الجزية و الخراج من اهل الذمة و مسلمة الناس ، و منها التجار و اهل الصناعات و منها الطبقة السفلى من ذوى الحاجة و المسكنة و كل قد سمى الله له سهمه ، و وضع على حده فريضة فى كتابه او سنة نبه صلى الله عليه و آله عهداً منه عندنا محفوظاً.

فالجنود باذن الله ، حصون الرعية وزين الولاية ، وعز الدين ، و سبل الامن و ليس تقوم الرعية الا بهم ثم لاقوام للجنود الا بما يخرج الله لهم من الخراج الذى يقوون به على جهاد عدوهم ، و يعتمدون عليه فيما يصلحهم و يكون من وراء حاجتهم ثم لاقوام لهذين الصنفين الا بالصنف الثالث من القضاة و العمال و الكتاب لما يحكمون من المعاهد، و يجمعون من المنافع و يؤتمنون عليه من خواص الامور وعواملها، و لاقوام لهم جميعاً الا بالتجار و ذوى الصناعات فيما، يجتمعون عليه من مرافقهم ، و يقيومونه من اسواقهم و يكفونهم من الترفق بايديهم ما لا يبلغه رفق غيرهم ثم الطبقة السفلى من اهل الحاجة و المسكنة

الذين يحق رفردهم و معونتهم و فى الله لكل سعة و لكل على الوالى حق بقدر ما يصلحه ، و ليس يخرج الوالى من حقيقة ما الزمه الله من ذلك الا بالاهتمام و الاستعانة بالله ، و توطين نفسه على لزوم الحق ، و الصبر عليه فيما خف عليه او ثقل .

فول من جنودك انصحهم فى نفسك لله و لرسوله و لامامك و انقاهم ، جيبا ، و افضلهم حلما: ممن يبطىء عن الغضب ، و يستريح الى العذر و يراءف بالضعفاء و يبنو على الاقوياء، و ممن لا يثره العنف و لا يقعد به الضعف ثم الصق بذوى المروءات و الاحساب ، و اهل البيوتات الصالحة و السوابق الحسنة ثم اهل النجدة و الشجاعة و السخاة و السماحة ؛ فانهم جماع من الكرم و شعب من العرف ثم تفقد من امورهم ما يتفقد ولدان من ولدهما و لا يتفاقمن فى نفسك شىء قويتهم به و لا تحقرن لطفا تعاهدتهم به و ان قل ؛ فانه داعية لهم الى بذل النصيحة لك ، و حسن الظن بك ، و لاتدع تفقد لطيف امورهم اتكالا على جسيمها فان ليسر من لطف موضعا ينتفعون به ، و للجسيم موقعا لا يستغنون عنه .

وليكن أثر رؤوس جندك عندك من واساهم فى معونته و افضل عليهم من جدته ، بما يسعهم و يسع من وراءهم من خلوف اهلهم حتى يكون همهم هما واحدا فى جهاد العدو؛ فان عطفك ، عليهم يعطف ، قلوبهم عليك ، و ان افضل قرة عين الولاة استقامة العدل فى البلاد و ظهور مودة الرعية ، و انه لاتظهر مودتهم الا بسلامة صدورهم و لاتصح نصيحتهم الا بحيطتهم على ولاة الامور، و قلة استئصال دولهم ، و ترك استبطاء انقطاع مدتهم فافسخ فى آمالهم و واصل فى حسن الثناء عليهم ، و تعيد ما ابلى ذوو البلاء منهم : فان كثرة الذكر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناكل ان شاء الله .

ثم اعرف لكل امرىء منهم ما ابلى ، و لاتضمن بلاء امرىء الى غيره ولا تقصرن به دون غاية بلائه ، ولا يدعونك شرف امرىء الى ان تعظم من بلائه ، ما كان صغيرا، ولا ضعة امرىء الى ان تستصغر من بلائه من كان عظيما.

واردد الى الله و رسوله ما يضعلك من الخطوب و يشتبه عليك من الامور؛ فقد قال الله تعالى لقوم احب ارشادهم : (يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم ، فان تنازعت فى شىء فردوه الى الله و الرسول) فالرد الى الله : الاخذ بمحكم كتابه ، و الرد الى الرسول : الاخذ بسنته الجامعة غير المفارقة .

ثم اختر لحكم بين الناس افضل رعيته فى نفسك ممن لاتضيق به الامور و لاتمحكه الخصوم ، و لا يتمادى فى الزلة ولا يحصر من الفىء الى الحق اذا عرفه و لاتشرف نفسه على طمع ، و لا يكتفى بادنى فهم دون اقصاه و اوقفهم فى الشبهات و آخذهم بالحجج و اقلهم تبرما بمراجعة الخصم ، و اصبرهم على تكشف الامور و اصرمهم عند اتضح الحكم ممن لايزديه اطراء، و لا يستميله اغراء، و اولئك قليل ثم اكثر تعاهد قضائه ، و افسح له فى البذل ما يزيل علقته ، و تقل معه ، حاجته الى الناس . و اعطه من المنزلة لديك ما لا يطمع فيه غيره من خاصتك لىاء من بذلك اغتيال الرجال له عندك ، فانظر فى ذلك نظرا بليغا، فان هذا الدين قد كان اسيرا فى ايدى الاشرار يعمل فيه بالهوى ، و تطلب به الدنيا.

ثم انظر فى امور عمالك ، فاستعملهم اختبارا، و لا تولهم محابة و اثرة فانهما جماع من شعب الجور و الخيانة ، وتوخ منهم اهل التجربة و الحياء من اهل البيوتات الصالحة و القدم فى الاسلام المتقدمة فانهم ، اكرم اخلاقا، و اصح اعرضا، و اقل فى المطاعم اشراقا و ابلغ فى عواقب الامور نظرا ثم اسبغ عليهم الارزاق فان ذلك قوة لهم على استطلاع انفسهم و غنى لهم عن تناول ما تحت ايديهم ، و حجة عليهم ان خالفوا امرك او ثلموا امانتك ثم تفقد اعمالهم و ابعث العيون من اهل الصدق ، و الوفاء عليهم ، فان تعاهدك ، فى السر، لامورهم حدوة لهم على استعمال الامانة و الرفق بالرعية و تحفظ من الاعوان ؛ فان احد منهم بسط يده الى خيانة اجتمعت بها عليه عندك اخبار عيونك ، اكتفيت بذلك شاهدا، فبسطت عليه العقوبة فى بدنه ، و اخذته بما اصاب من عمله ثم نصبت ، بقمام المذلة ، و وسمته بالخيانة و

قلدته عار التهمة .

و تفقد امر الخراج بما يصلح اهله ، فان فى صلاحه ، و صلاحهم صلاحا لمن سواهم و لاصلاح لمن سواهم ، الا بهم ، لان الناس كلهم عيال على الخراج و اهله وليكن نظرك فى عمارة الارض ابلغ من نظرك فى استجلاب الخراج ، لان ذلك لا يدرك الا بالعمارة و من طلب الخراج بغير عمارة اخرج البلاد و اهلك العباد و لم يستقم امره الا قليلا فان شكوا، ثقلا او علة ، او انقطاع شرب ، او بالة او احالة ارض ، اغتمرها غرق ، او اجحف بها عطش ، خفت عنه م بما ترجوا ان يصلح به امرهم ، ولا يثقلن عليك شىء خفت عنه م به المؤونة عنه م فانه ذخر يعودون به عليك فى عمارة بلادك و تزيين ولايتك مع استجلابك حسن ثنائهم ، و تبجحك اجمامك لهم ، و الثقة منهم بما عودتهم من عدلك عليهم و رفقك بهم فربما حدث من الامور ما اذا عولت فيه عليهم من بعد احتملوه طيبة انفسهم به ؛ فان العمران محتمل ماحملته و انما يؤتى خراب الارض من اعواز اهلها، وانما يعوز اهلها لاشراف انفس الولاة على الجمع ، و سوء ظنهم بالبقاء، و قلة انتفاعهم بالعبر.

ثم انظر فى حال كتابك ، قول على امورك خيرهم ، و اخص رسائلك التى تدخل فيها مكائلك و اسرارك باجمعهم لوجوه صالح الاخلاق ، ممن لا تبطره الكرامة فيجترىء بها عليك فى خلاف لك بحضرة ملا، ولا تقصر به الغفلة عن ايراد مكاتبات عمالك عليك و اصدار جواباتها على الصواب عنك ، فيما ياءخذ و يعطى منك ، ولا يضعف عقدا لك و لا يعجز عن اطلاق ما عقد عليك و لا يجهل مبلغ قدر نفسه فى الامور، فان الجاهل بقدر نفسه يكون بقدر غيره اجهل . ثم لا يكن اختيارك اياهم عل فراستك و استنامتك و حسن الظن منك فان ، الرجال يتعرضون لفراسات الولاة بتصنعهم و حسن خدمتهم و ليس وراء ذلك من النصيحة و الامانة شىء و لكن اختبرهم بما ولوا للصالحين قبلك ، فاعمد، لاحسنهم كان فى العامة اثرا، و اعرفهم بالامانة وجهها، فان ذلك دليل على نصيحتك لله و لمن وليت امره و اجعل لراءس كل امر من امورك راءسا منهم لا يقهره كبيرها، و لا يتشتت عليه كثيرها و مهما كان فى كتابك من عيب فتغايبت عنه الزمته .

ثم استوص بالتجار و ذوى الصناعات و اوص بهم خيرا: المقيم منهم و المضطرب بماله و المترفق ببذنه ، فانهم مواد المنافع ، و اسباب المرافق و جلابها من المباعد و المطارح فى برك و بحرك و سهلك و جبلك وحيث لا يلتئم الناس لمواضعها و لا يجترءون عليها، فانهم سلم لاتخاف بائقته و صلح لاتخشى غائلته و تفقد امورهم بحضرتك و فى حواشى بلادك و اعلم - مع ذلك - ان فى كثير منهم ضيقا فاحشا، وشحا قبيحا، واحتكارا للمنافع و تحكما فى البياعات و ذلك باب مضرة للعامة و عيب على الولاة فامنع من الاحتكار فان رسول الله صلى الله عليه و آله منع منه ، وليكن البيع بيعا سمحا: بموازين عدل ، و اسعار لا تجحف بالفريقين من البائع و المبتاع ، فمن قارف حكرة بعد نهيك اياه فنكل به ، و عاقبه فى غير اسراف .

ثم الله الله فى الطبقة السفلى من الذين لاحيلة لهم ، من المساكين و المحتاجين و اهل البؤسى و الزمنى ، فان فى هذه الطبقة قانعا و معتبرا، واحفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم واجعل لهم قسما من بيت مالك ، و قسما من غلات صوافى الاسلام فى كل بلد فان للاقصى منهم مثل الذى للادنى وكل قد استرعيت حقه فلا يشغلنك عنه م بطر، فانك لاتعذر بتضييعك التافه لاحكامك الكثير المهم . فلا تشخص همك عنه م ولا تصعر خدك لهم ، و تفقد امور من لا يصل اليك منهم ، ممن تقتحمه العيون ، و تحقره الرجال ؛ ففرغ لاولئك ثقتك من اهل الخشية و التواضع ، فليرفع اليك امورهم ثم اعمل فيهم بالاغذار الى الله يوم تلقاه ، فان هؤلاء من بين الرعية احوج الى الانصاف من غيرهم و كل فاعذر الى الله فى تاعدية حقه اليه . و تعهد اهل اليتيم و ذوى الرقة فى السن ممن لاحيلة له و لا ينصب للمساءلة نفسه ، و ذلك على الولاة ثقيل ، والحق كله ثقيل ، و قد يخففه الله على اقوام طلبوا العاقبة فصبروا انفسهم و وثقوا بصدق موعود الله لهم .

واجعل لذوى الحاجات منك قسما، تفرغ لهم فيه شخصك ، و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذى خلقك و تقعد عنه م جندك و اعوانك من احراسك و شرطك حتى يكلمك متكلمهم غير متنتع فانى سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول فى غير موطنلن تقدس امة لايؤخذ للضعيف فيها حقه من القوى غير متنتعثم احتمل الخرق منهم والعى و نج عنه م الضيق والانف ، يبسط الله عليك بذلك اكفاف ، رحمته ، و يوجب لك ثواب طاعته و اعط ما اعطيت هنيئا و امنع فى اجمال و اعدارا!

ثم امور من امورك لا بد لك من مباشرتها؛ منها اجابة عمالك بما يعيا عنه كتابك و منها اصدار حاجات الناس يوم ورودها عليك بما تخرج به صدور اعوانك و امض لكل يوم عمله فان لكل يوم مافيه .

و اجعل لنفسك فيما بينك و بين الله افضل تلك المواقيت و اجزل تلك الاقسام ، و ان كانت كلها لله اذا صلحت فيها النية و سلمت منه الرعية .

وليكن فى خاصة ما تخلص به لله دينك : اقامة فرائضه التى هى له خاصة فاعط الله من بدنك فى ليلك و نهارك ، ووف ماتقربت به الى الله من ذلك كاملا غير مثلوم و لامنقوص ، بالغا من بدنك ما بلغ . و اذا قمت فى صلاتك للناس ، فلا تكون منفرا و لامضيعا فان فى الناس من به العلة و له الحاجة و قد ساءلت رسول الله صلى الله عليه و آله حين وجهنى الى اليمن كيف اصى بهم ؟ فقال : صلى بهم كصلاة اضعفهم و كن بالمؤمنين رحيمًا.

و اما بعد، فلا تطولن احتجابك عن رعيته فان احتجاب الولاة عن الرعية شعبة من الضيق و قلة علم بالامور؛ و الاحتجاب منهم يقطع عنه م علم ما احتجبا دونه ، فيصغر عندهم الكبير، و يعظم الصغير، و يقبح الحسن ، و يحسن القبيح ، و يشاب الحق بالباطل و انما الوالى بشر لا يعرف ما توارى ، عنه الناس به من الامور، و ليست على الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الكذب و انما انت احد رجلين : اما امرؤ سخت نفسك بالبذل فى الحق ، ففيما احتجاج من واجب حق تعطيه ، او فعل كريم تشديه ! ا مبتلى بالمنع ، فما اسرع كف الناس عن مساءلتك اذا ايسوا من بذلك ! مع ان اكثر حاجات الناس اليك مما لامؤنة فيه عليك ، من شكاة مظلمة او طلب انصاف فى معاملة .

ثم ان للوالى خاصة و بطانة فيهم استئثار و تطاول ، و قلة انصاف فى معاملة فاحسم مادة اولئك بقطع اسباب تلك الاحوال .

ولا تقطعن لاحد من حاشيتك و حامتك قطيعة ولا يطمعن منك فى اعتقاد عقده ، تضر بمن يليها من الناس ، فى شرب او عمل مشترك يحملون مؤنته على غيرهم فيكون منهاء ذلك لهم دونك و عيبه عليك فى الدنيا و الآخرة .

و الزم الحق من لزمه من القريب و البعيد، و كن فى ذلك صابرا محتسبا واقعا ذلك من قرابتك و خاصتك حيث وقع ، وابتغ عاقبته بما يتقل عليك منه فان مغبة ذلك محمودة .

و ان ظنت الرعية بك حيفا فاصحر لهم بعذرک و اعدل عنك ظنونهم باصحارك فان فى ذلك رياضة منك لنفسك و رفقا برعيته و اعدارا تبلغ به حاجتك من تقويمهم على الحق .

ولا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك و لله فيه رضا، فان فى الصلح دعة لجنودك وراحة من همومك و امنا لبلادك ولكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه ، فان العدو ربما قارب ليتغفل فخذ بالحزم ، و اتهم فى ذلك حسن الظن و ان عقدت بينك و بين عدوك عقدة او البسته ، منك ذمة فحط عهدك بالوفاء و ارع ذمتك بالامانة و اجعل نفسك جنة دون ما اعطيت فانه ليس من فرائض الله شىء الناس اشد عليه اجتماعا، مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم من تعظيم ، الوفاء بالعهود؛ و قدلزم ذلك المشركون ، فيما بينهم دون المسلمين ، لما استولوا من عواقب الغدر؛ فلا تغدرون بذمتك ولا تخيسن بعهدك ولا تختلن

عدوك ، فانه لا يجترى ء على الله الا جاهل شقى و قد جعل الله عهده و ذمته امنا، افصاه بين العباد برحمته و حريما يسكنون الى منعه و يستقيضون الى جواره ، فلا ادغال ولامدالسة ولاخداع فيه ، و لا تعقد عقدا تجوز فيه العلل ، و لا تعولن على لحن قول بعد التاكيد و الثقة ولا يدعونك ضيق امر، لزمك فيه عهد الله الى طلب انفساخه بغير الحق ، فان صبرك على ضيق امر ترجوا انفراجه و فضل عاقبته خير من غدر تخاف تبعته و ان تحيط بك من الله فيه طلبية لاتسقي (تستقبل) فيها دنياك و لآآرتك .

اياك و الدماء، و سفكها بغير حلها، فانه ليس شى ء ادنى لنقمة و لاعظم لتبعة و لآحرى بزوال نعمة ، و انقطاع مدة ، من سفك الدماء بغير حقها و الله سبحانه متبدى ء بالحكم بين العباد، فيما تسافكوا من الدماء يوم القيامة ؛ فلا تقوين سلطانك بسفك دم حرام فان ذلك مما يضعه و يوهنه بل يزيله ، و ينقله ، و لاعذر لك عندالله و لاعندى فى قتل العمد لان فيه قود البدن و ان ابتليت بخطا و افرط عليك سوطك او سيفك او يدك بالعقوبة ؛ فان فى الوكرة فما فوقها مقتلة فلا تطمح بك نخوة سلطانك عن ان تؤدى الى اولياء المقتول حقهم .

و اياك و الاعجاب بنفسك و الثقة بما يعجبك منها و حب الاطرء فان ذلك من اوثق فرص الشيطان فى نفسه ليمحق ما يكون من احسان لمحسنين .

و اياك و المن على رعينك باحسانك او التزيد فيما كان من فعلك او ان تعدهم فتتبع موعذك بخلفك فان المن يبطل الاحسان و التزيد يذهب بنور الحق و الخلف يوجب المقت عند الله و الناس قال الله تعالى (كبر مقتا عندالله ان تقولوا مالا تفعلون).

و اياك و العجلة بالامور قبل اوانها، او التسقط فيها عند امكانها او اللجاجة فيها اذا تنكرت او الوهن عنه ا اذا استوضحت . فضع كل امر موضعه و اوقع كل امر موقعه .

و اياك و الاستئثار بما الناس فيه اسوة و التغابى عما تعنى به مما قد وضح للعيون فانه ماءخوذ منك لغيرك ، و عما قليل تنكشف عنك اغطية الامور و ينتصف منك للمظلوم املك حمية انك و سورة حدك ، و سطوة يدك ، و غرب لسانك ، و احترس من كل ذلك بكف البادرة و تاءخير السطوة حتى يسكن غضبك ، فتملك الاختيار، و لن تحكم ذلك من نفسك حتى تكثر همومك بذكر المعاد الى ربك .

و الواجب عليك ان تتذكر ما مضى لمن تقدمك من حكومة عادلة او سنة فاضلة او اثر عن نبينا صلى الله عليه و آله او فريضة فى كتاب الله ، فتقتدى بما شاهدت مما عملنا به فيها، وتجتهد لنسفك فى اتباع ما عهدت اليك فى عهدي هذا و استوثقت به من الحجة لنفسى عليك ، لكىلا تكون لك علة عند تسرع نفسك الى هواها.

و انا اساءل الله بسعة رحمته ، وعظيم قدرته ، على اعطاء كل رغبة ان يوفقنى و اياك لما فيه رضاه من الاقامة على العذر الواضح اليه و الى خلقه ، مع حسن الثناء فى العباد، و جميل الاثر فى البلاد و تمام النعمة و تضييع الكرامة و ان يختم لى و لك بالسعادة و الشهادة (انا اليه راجعون) و السلام على رسول الله - صلى الله عليه و آله - الطيبين الطاهرين ، و سلم تسليما كثيرا، و السلام .

٥٣ - عهدنامه اى از اوست كه براى مالك اشتر نخعى رحمه الله نوشت (درسال ٣٩ هجرى) به هنگامى كه او را حاكم مصر و توابع آن نمود، زمانى كه كار برحاكم مصر محمد بن ابى بكر آشفته شده بود. اين عهدنامه طولانى ترين عهدنامه اى استكه امام نوشته است و بيش از همه در بردارنده خوبى هااست .به نام خداوند بخشنده مهربان

اين فرمانى است كه بنده خدا على اميرمؤ منان در پيمان خود به مالك بنحارث اشتر ابلاغ كرد، در زمانى كه او را حاكم مصر نمود، تا مالياتش را گرد آورد، و با دشمنش جهاد كرد و كار مردمش را به

صلاح آورد، و شهرهایش را آباد سازد.

ضرورت خودسازی

او را فرمان میدهد به تقوای الهی ، و مقدم داشتن طاعت خدا بر هر کاری و پیروی از آن چه خداوند در کتاب خود بدان فرمان داده از واجبات و سنت های خود، که کسی جز به پیروی از آنها به سعادت نرسد، و جز با انکار و ضایع کردن آن به شقاوت نیفتد. و باید که خدای سبحان را با دل و دست و زبان یاری نماید، زیرا خداوند - جل اسمه - یاری هر کس که یاریش کند، و عزت هر کس را که او را عزیز بدارد خود بر عهده گرفته است .

او را فرمان می دهد که نفس خود را هنگام (هیجان) شهوت ها درهم شکند، و آن را از طغیان ها باز دارد، زیرا نفس ، آدمی را سخت به بدی می خواند مگر آنکه خداوند رحم کند.

اخلاق رهبری

آگاه باش ، ای مالک ، که تو را به شهرهایی فرستادم که پیش از تو حاکمانی در آن به عدالت و ستم فرمانروایی کردند، مردم در کارهایت می نگرند، همانگونه که تو خود در کارهای حاکمان پیش از خویش می نگریسته ای ، و آنچه تو در حق آنان می گفتی ، درباره تو خواهند گفت . و نیکوکاران را از آن چه خداوند درباره ایشان بر زبان مردم جاری می کند، توان شناخت . پس باید دوست داشتنی ترین اندوخته ها در نزد تو عمل نیکو باشد. بنابراین ، زمام هوا و هوس را به دست گیر، و بر نفس خود در آنچه برای تو حلال نیست ، بخل بورز، که بخل ورزیدن ، بر خود همان انصاف دادن از خود است در آنچه دوست دارد یا نمی پسندد. مهربانی و محبت ورزیدن و لطف به رعیت را پوشش دل خود قرار ده ، و با آن چنان حیوان درنده مباش که خورد نشان را غنیمت شماری . زیرا رعیت دو دسته اند: یا برادر ایمانی تو هستند، و یا نظیر تو در آفرینش ، لغزشها از آنان سر میزند، و خطاها بر آنان روی می آورد، و گناهانی به عمد یا اشتباه مرتکب می شوند. پس همان گونه که دوست داری خداوند بخشش و چشم پوشی اش را ارزانیت کند، تو نیز بر مردم ببخش و خطاهایش را نادیده بگیر، زیرا تو بالاتر از آنان هستی ، و آن که تو را حاکم مصر کرده بالاتر از توست ، و خداوند بالاتر از کسی است که تو را حاکم مصر کرده است . خداوند کفایت امور رعیت را از تو خواسته ، و به وسیله آنان تو را در عرصه آزمایش نهاده .

ای مالک خود را برای جنگ با خدا مهیا ساز که کیفر او را تحمل نتوانی کرد، و از بخشش و رحمتش بی نیاز خواهی بود. از بخشودن گناه کسی پشیمان مشو، و بر مجازات کسی شادی مکن ، هرگز به خشمی که راه گریز از آن هست ، مشتتاب . فریاد مزین که من امیر شما هستم ، فرمان میدهم و باید اطاعت شوم ، که این کار دلت را تباه و دینت را سست و دگرگونی نعمت ها را نزدیک می سازد هر گاه سلطه و قدرتی که داری در تو نخوت یا تکبری پدید آورد، به عظمت سلطنت خداوند که بالاتر از توست بنگر و قدرتش بر تو را ببین که تو آن اندازه بر خودت قدرت نداری این توجه آتش غرورت را فرو می نشاند، و تندی تو را فروکش می سازد، و خرد از دست رفته ات را به تو باز می گرداند.

پرهیز از غرور و خودپسندی

پرهیز از این که خود را در عظمت با خداوند برابر داری ، و در جبروت خود را شبیه او سازی ، زیرا خداوند هر جباری را خوار و هر متکبری را بیمقدار می کند.

مالک ، میان خدا و مردم از يك سو، و خود و خویشان نزدیک و هر کس از رعیت که دوستش داری از سوی دیگر، انصاف را رعایت نمای ، که اگر انصاف نورزی ستم کرده ای و هر که به بندگان خدا ستم

کند خدا به جای بندگان دشمن اوست و هر که خداوند دشمن او باشد عذرش را بال نماید، چنین کسی به جنگ با خدا برخاسته مگر آنکه از ستم دست بردارد و یا توبه نماید هیچ چیز مانند ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نسازد، و کیفر او را سرعت نبخشد، زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را می شنود، و در کمین ستمکاران است .

مردم گرایی ، حق گرایی

باید محبوبترین کارها نزد تو کاری باشد که به حق نزدیکتر، و در عدالت فراگیرتر، و خشنودی مردم را شامل تر باشد، زیرا خشم توده های مردم خشنودی خواص را از بین می برد، و خشم خواص در صورت خشنود بودن توده های مردم ، اهمیتی ندارد.

خواص کسانی هستند که در دوران رفاه از همه پر خرج ترند، و هنگام سختی کمتر از همه یاری دهند، بیش از همه انصاف بیزارند، و در خواسته هایشان اصرار می ورزند، هنگام بخشش از همه کم سپاس تر، و هنگام نبخشیدن ، از همه عذر ناپذیرترند، و در رویدادهای بزرگ و روزگار از همه بی صبرترند. اما ستون دین ، و جمعیت مسلمانان و ساز و برگ در برابر دشمنان ، توده های مردمند. پس باید توجه و تمایلت به آنان باشد.

ضرورت رازداری

باید دورترین رعیت از حریم تو، و مبعوض ترینشان در نزد تو کسی باشد که بیش از دیگران عیبجویی مردم است ، زیرا مردم را عیب هایی است که حاکم در پوشاندن آنها از همه سزاوارتر است . پس آنچه را که بر تو پوشیده است آشکار مساز، زیرا وظیفه ، تو فقط پاک کردن عیوبی است که بر تو ظاهر گشته ؛ و خداوند نسبت به آنچه از تو پنهان مانده است داوری خواهد کرد پس تا می توانی عیوب مردم را بپوشان ، تا خداوند آنچه را تو دوست داری بر مردم پوشیده باشد، بپوشاند. گره هر کینه ای را (که از مردم به دل داری) بگشای ، و رشته هر انتقام را از خود قطع کن ، و از هر چه برای روشن نیست چشم بپوش ، در تصدیق سخن چنین شتاب مکن ، زیرا سخن چین خائن است هرچند خود را به خیرخواهان شبیه سازد.

جایگاه صحیح مشورت

هرگز با بخیل مشورت مکن ، که تو را از بخشش بازدارد، و وعده فقر به تو دهد. و نیز با ترسو که تو را به سستی کشاند، و نیز با طمعکار که آزمندی در ستم را در نظرت زیبا سازد بخل ترس و حرص غرایز گوناگونی هستند که بدگمانی به خدا آنها را در آدمی فراهم می آورد.

بدترین وزیران تو کسی است که بیش از تو وزیر اشرار بوده ، و کسی که در گناهانشان شرکت داشته است ، پس هرگز چنین کسانی را محرم راز خود قرار مده ، زیرا اینان یاوران گناهکاران ، و برادران ستمکارانند و تو می دانی جانشینانی بهتر از آن بیابی که در رأی و کاردانی مانند آن ها باشند و بار گناهان آنان را بر دوش نداشت باشند، از کسانی که ظالمی را در ستمکاری و گناهکاری را در گناهش یاری نرسانده اند. رنج و خرج چنین کسانی برای تو کمتر و یاریشان به تو بهتر، و مهربانیشان ، بر تو بیشتر و التفاتشان با بیگانه کمتر است اینان را از خاصان و نزدیکان خود در خلوت ها و مجلس هایت قرار ده باید برگزیده تو کسی باشد که از همه به گفتن سخن تلخ حق گویاتر است و در اموری که در اثر هوای نفس از تو سر می زند و خداوند بر اولیائش نیم پسند کمتر یاریت دهد، در هر کجا که باشد.

اصول روابط اجتماعی رهبران

به پارسایان و راستگويان بپیوند، و آنان را چنان پیروران که تو را فراوان نستایند، و به کاری که نکرده ای بیهوده شادمانت نسازند، زیرا ستایش فراوان کبر و نخوت پدید آورد، و آدمی را به سرکشی کشاند.

نیکوکار و بدکار نزد، تو در منزلت برابر نباشد، که این امر نیکوکار را به نیکوکاری بی میل سازد، و بدکاران را به بدکاری تشویق نماید. با هر يك همان کن که خود را بدان ملتزم کرده است .

بدان که هیچ چیز به اندازه نیکی والی به رعیت ، و کاستن از بار رنج آنان ، و اجبار نکردنشان به کاری که بر عهده آنان نیست ، سبب حسن ظن والی به رعیت نمی شود. باید چنان رفتار کنی که خوش گمانی رعیت را برایت فراهم آورد، زیرا این خوش گمانی رنج بسیاری را از تو برمیدارد. شایسته ترین فرد به خوش گمانی تو کسی است که از نیکی و احسان تو برخوردار بوده (یا؛ از عهده آزمایش تو به خوبی برآمده)، و سزاوارترین فرد بد گمانیت کسی است که از تو به او بدی رسیده است (یا؛ از عهده آزمایش تو برنیامده باشد).

سنت نیکویی را که بزرگان این امت به آن عمل کرده ، و سبب الفت میان مردم گشته ، و امور رعیت بر پایه آن سامان یافته ، مشکن ، سنتی را پدید میآور که حتی به یکی از سنت های نیکو را بنیان گذارده ، و گناه آن بر تو باشد که آن ها را شکسته ای .

برای استوار ساختن آن چه امور شهرتهایت را به سامان آورد، و بر پا داشتن نظام های نیکویی که مردم پیش از تو برپا داشته بودند، با دانشمندان فراوان گفت و گو کن ، و با فرزنانگان سخن بسیار بگو.

شناخت اقشار گوناگون مردم

بدان که مردم جامعه را گروه های گوناگونی تشکیل می دهند، که کارشان جز به یکدیگر سامان نیابد، و برخی از برخی دیگر تو را بی نیاز، نسازد. يك دسته سپاهیان حضرت حق اند، يك دسته دیبران خاص یا عام اند، يك دسته قاضیان عدل گسترند، يك دسته کارگزاران انصاف و مدارایند، يك دسته اهل جزیه و اهل خراج از ذمیان ، و مسلمانان هستند يك دسته بازرگانان و صنعتگران اند و گروه دیگر طبقه فرودین از نیازمندان و مستمندان اند. برای هر يك از اینان خداوند سهمی معین داشته ، و در کتاب خود یا سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله برای آن میزانی قرار داده و دستوری داده که در نزد ما محفوظ است .

سپاهیان به اذن خداوند دژهای مردم ، زینت حاکمان مایه عزت دین ، و سبب امنیت راه هایند،

ورعیت جز به آنها برپای نماند. و کار سپاهیان سامان نیابد مگر با مالیاتی که خداوند برای آنان قرار داده ، مالیاتی که با آن در پیکار با دشمن نیرومند شوند و برانصالح امور خود به آن اعتماد کنند، و نیازهایشان را برآورند. و کار این دو گروه (سپاهیان و مالیات دهندگان) قوام نیابد مگر با گروه سوم که همان قاضیان و کارگزاران و دبیران حسابگراند، که قراردادهای و پیمان ها را می بندند، و آنچه به سود مردم است فراهم می کنند، و در کارهای خصوصی و عمومی بر آنها اعتماد می شود. کار اینان نیز قوام نیابد مگر با بازرگانان ، و صنعتگران ، که برای تهیه وسایل زندگی می کوشند. و آن کالاها را در بازارها در معرض فروش می گذارند، و باکارهایی که دیگران نمی توانند، انجام دهند امور رعیت را سامان می دهند. سپس طبقه فرودین از نیازمندان و مستمندان است که احسان و یاری دادن آنان شایسته است ؛ قانون خدای هر يك از این گروه ها گشایشی نهاده ، و هر يك از آنها به اندازه ای که امورشان سامان یابد بر والی حقی دارند، و والی از عهده ، آنچه خداوند بر او لازم ، ساخته بر نیاید جز با تلاش کردن و یاری خواستن از خداوند و مهیا ساختن خویش برای اجرای حق، و استقامت بر آن ، چه در کارهای آسان و چه در کارهای دشوار.

نظامیان

آنگاه از میان سپاهیان آن کس را که در نظرت نیک اندیش ترین آنها به خدا و پیغمبر و پیشوایت است و از همه پاکدامن تر، و بردبارتر است برای فرماندهی لشکرت برگزین از کسانی که دیر به خشم آیند، با پوزش خواستن از ایشان آرامش یابند، به ناتوانان مهربانی کنند، و بر زور مداران، سخت گیرند، و خشونت آنان را برننگیزد و ناتوانی زمینگیرشان نسازد.

با مردم آبرومند، شریف و اهل دودمان های شایسته و خوش سابقه بپویند. آنگاه با مردمان دلاور، شجاع، بخشنده و جوانمرد ارتباط برقرار ساز، که اینان جامع بزرگواری و شاخه هایی از نیکویی هستند. سپس از آنان همچون پدر و مادری که از احوال فرزندشان پرسند، دلجویی کن. چیزی را که سبب نیرومندی آنان شود بزرگ مشمار و لطفی که در حق ایشان بر عهده گرفته ای کوچک ندان هر چند کوچک باشد، زیرا آن لطف موجب شود که در حقت خیرخواهی کنند، و به تو خوش گمان گردند. از رسیدگی به امور ناچیز آنان به امید رسیدگی به کارهای بزرگشان غافل مشو، زیرا الطاف کوچک تو خود جایگاهی دارد که از آن بهره مند می شوند، همان گونه که کارهای بزرگتر نیز جایگاهی دارد که از آن بی نیاز نباشند.

باید برگزیده ترین سران سپاهت نزد تو کسی باشد که به لشکریانت کمک و

یاردهد، و از دارایی خود چندان به آنان عطا کند که هزینه آنان و خانواده هایی که از خود برجای گذاشته اند (=و به مأموریت رفته اند) کفایت کند، تا در جهاد با دشمن تنها یکاندیشه در سر داشته باشند، چرا که عنایت تو به آنان دلای آنان را به تومتمایل می سازد. برترین چیزی که مایه چشم روشنی حاکمان می شود برپایی عدالتدر شهرها، و ظهور محبت مردم جامعه است. و محبت مردم ظاهر نگردد مگر به سلامتدل آنان (و ذهنیتشان نسبت به زمامداران) و خیرخواهی مردم فراهم نگردد مگر آنگاه که بامیل خود گرد زمامداران جمع شوند (از ایشان حمایت کنند)، و دوام حکومت آنان را بر خودسنگین نشمارند، و در انتظار تمام شدن عمر حکومتشان نباشند، پس آرزوهای سران سپاه رابرآور، پی در پی ثابیشان گو، و رنج و تلاش کسانی را که کوشیده اند، بر زبانآور، زیرا فراوان سخن گفتن از کارهای نیکشان دلاور مرد را به هیجان می آورد و ازکارمندگان را به تلاش تشویق می کند، اگر خدا بخواهد.

سپس تلاش و کوشش هر يك را نيك بشناس، تا زحمت یکی را به حساب دیگری نگذارد، و در پرداخت مزد تلاش او در بالاترین مرتبه آن کوتاهی نکن. مقام برتر کسی سبب نشود که کار کوچک او را بزرگ شماری، و رتبه حقیر کسی سبب نشود که کار بزرگش را کوچک به حساب آوری.

در هر کار بزرگی که بر تو دشوار آید، و اموری که برایت ابهام انگیز باشد، به خدا و رسولش رجوع کن، که خداوند به مردمی که هدایت آنان را دوست می داشت فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولی الامر از خودتان را اطاعت کنید و اگر درباره چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و رسولش بازگردانید(نساء ۵۹) باز گرداندن به خدا همان تمسك به کتاب محکم اوست، و بازگرداندن به رسول همان تمسك به سنت اوست که مسلمان را گرد می آورد و پراکنده نمی سازد.

قضات

آنگاه برای قضاوت میان مردم برترین شخص نزد خود را برگزین، کسی که در تنگنای امور قرار نگیرد، مدعیان پرونده او را به لجاجت نیندازد، در لغزش اصرار نرزد، وقی حق را شناخت در بازگشت به آن در نماند، نفسش به آزمندی تمایل نیابد، به اندك فهم بی آنکه به عمق آن برسد اکتفا نکند در مواجهه با شبهات از همه محتاطتر باشد، بیش از همه به دلیل تکیه کند کمت از همه از آمد و شد متخاصمان

ملول گردد، بیش از همه در کشف واقعیات شکیبایی ورزد هنگام روشن شدن حکم قاطع تر از همه باشد، کسی که ستایش و تمجید دیگران او را گرفتار نخوت و خودبینی اش نسازد، و تمجید دیگران او را به یکی از طرفین دعوا متمایل نکند، و چنین کسانی اندک اند. سپس کارهای قضایی او را به دقت زیر نظر بگیر، و در بذل مال به او گشاده دست باش چندان که نیازش را برآورده سازد، و احتیاجش به مردم نیفتد. مقام او را نزد خود چنان بالا ببر که نزدیکانت درباره او طمع نورزند، و در نزد تو از آسیب مردم در امان بماند.

در انتخاب قاضی بسیار دقیق باش که این دین اسیر دست اشرار بود و در آن از روی هوا و هوس کار کرده اند، و آن را وسیله دنیاطلبی ساخته اند.

کارگزینی دولتی

آنگاه در امور کارگزاران خود بنگر، آنان را با آزمایش (و به تحقیق در صلاحیت) به کار گمار نه از روی میل خود و بی مشورت با دیگران، زیرا پیروی از هوا و خود رایی مجموعه ای از شاخه های ستم و خیانت هستند. کارگزارانت را از میان گروهی برگزین که اهل تجربه اند، و حیا دارند، از خاندانهای صالح، و آنان که در اسلام پیش قدم ترند زیرا اخلاق اینان بزرگوارانه تر، و آبرویشان محفوظتر و طمعشان کمتر و در ارزیابی سرانجام کارها ژرف اندیش ترند. سپس ارزاق آنان را بیفزای، که این کار سبب نیرومندی می سازد و اگر از فرمانت سرپیچیده و یا در امانت خیانت ورزند بر ایشان حجت است. آنگاه کارهایشان را بررسی کن و جاسوسانی راستگو و وفادار بر آنان بگمار، زیرا مراقبت نهایی تو از کارهای آنان سبب امانتداری و مدارای ایشان با مردم است. معاونان خویش را با دقت زیر نظر بگیر، اگر یکی از آنان دست به خیانت گشود و جاسوسان تو به اتفاق آن را گزارش کردند برای اثبات آن جرم کافی است و نیازی به شاهد دیگر نیست، او را تنبیه بدنی کن، و آنچه را به دست آورده از او بگیر، و به ذلت و خواری درآور، و نشان خیانت بر او بگذار؛ و طوق ننگ برگردنش بیاویز.

مالیات دهندگان

برنامه مالیات را به گونه ای رسیدگی کن که به صلاح مالیات دهندگان باشد، زیرا بهبودی و صلاح دیگران در صلاح مالیات و مالیات دهندگان است، و کار دیگران سامان نیابد مگر آن که مالیات دهندگان سامان پذیرد چرا که همه مردم جیره خوار مالیات و مالیات دهندگان هستند. اما باید پیش از آن که درباره جمع مالیات می اندیشی، در فکر آبادی زمین باشی، زیرا مالیات جز از طریق آبادی زمین به دست نیاید، و هر کس بدون آباد کردن، زمین مالیات طلب کند، شهرها را ویران و بندگان را هلاک سازد و حکومتش جز اندک زمانی پایدار نماند. هرگاه مالیات پردازان از سنگینی مالیات نزد، تو شکایت آورند، یا از آفت محصول یا خشک شدن چشمه ها یا کمی باران، یا دگرگون شدن زمین در اثر آب گرفتگی یا بی آبی نزد تو گلایه کنند، از مالیات آنان بکاه آن اندازه که امیدداری وضع آنان را بهبود بخشد و کاستن از مالیات بر تو سنگین نیاید، زیرا که این اندوخته ای است که آن را با آباد کردن شهرهایت و آراستن حکومتت به، تو باز می گردانند افزون بر آن که ستایش ایشان را به خود جلب کرده ای، و شادمان گشته ای که عدالت را میانشان گسترانده ای در حالی که تکیه بر فزونی نیروی آنان خواهی داشت به سبب آنچه نزدشان ذخیره کرده ای از آسوده کردن خاطر آنان، و جلب اطمینان ایشان که به عدالت و مهربانیت خو گرفته اند. چه بسا از این پس مشکلاتی پیش آید که اگر رفع آن را بر عهده آنان گذاری با خوشدلی بپذیرند، زیرا بر مملکت آباد آنچه را بار کنی می تواند از عهده اش برآید، و عامل ویرانی سرزمین تنگدستی مردم آن است و مردم زمانی تنگدست شوند که تمام هم حاکمان گرد آوردن مال باشد و به ماندن خود بر سر کار بدگمان باشند، و از عبرتها کمتر سود برند.

دبیران و منشیان

آنگاه در حال دبیران حکومت نیک بنگر، و بهترینشان را بر کارهایت بگمار و نامه هایی را که در آن تدبیرها و اسرار حکومتی است به کسی بسپار که بیش از دیگران خوبی های اخلاق را در خود گرد آورده است، کسی که پست و مقام سرمستش نسازد، و مقام و موقعیتش او را جرات نبخشد که در حضور دیگران با تو مخالفت نماید، و غفلت از او سبب نشود که در رساندن نامه های کارگزارانت به تو، و گرفتن پاسخ های درست آن نامه ها از تو کوتاهی ورزد و در آنچه برایت دریافت می کند و یا از جانب تو اعطا می کند، سهل انگاری نماید، و قراردادی را که به سود تو است محکم نکند، و پیمانی را که بر زبان توست نتواند بر هم زند، و اندازه خویش را در امور نداند، که هر کس اندازه خویش را نداند به اندازه دیگران، نادانتر باشد در برگزیدن دبیران به فراست و اعتماد و حسن ظن خود تکیه مکن، زیرا مردان با ظاهر آرای و خوش خدمتی نظر حاکمان را به خود جلب می کنند، اما در پس این ظاهر نیکو و خوش خدمتی خبری از خیرخواهی و امانتداری نیست دبیران را به کارهایی که برای حاکمان پیش از تو بر عهده داشته اند بیازمای، و از میانشان به کسی روی آور که در میان مردم اثری نیکوتر نهاده، و در امانت داری شناخته شده تر است که این کار نشانه خیرخواهی تو برای خدا و برای مردمی است که ولایت آنها را بر عهده گرفته ای بر سر هر يك از کارهایت رئیسی از ایشان بگمار، کسی که بزرگی کار ناتوانش نسازد، و بسیاری کارها پریشان خاطرش نکند. اگر در دبیرانت ایرادی باشد و تو از آن غافل باشی، تو مسئول آن خواهی بود.

بازرگانان و صاحبان صنایع

سپس سفارش به نیکی در حق بازرگانان، و صنعتگران را پذیرا باش، و در حق آنان به کارگزارانت به نیکی سفارش کن، چه آنان که در یکجا مقیم اند و چه آنان که با سرمایه خود از این سو به آن سو روند، و چه آنان که با دسترنج خود چیزی فراهم آورند، زیرا آنان مایه های منافع اند، و اسباب آسایش جامعه را پدید آورند، و سودها را از سرزمینهای دوردست در خشکی و دریا، زمین هموار و ناهموار، از مناطقی که مردم در آنجا گرد نیابند و جرات رفتن به آنجا را ندارند و به سوی مملکت، تو می آورند. این گروه مردمی آرام اند، که از فتنه گریشان بیم نیست، و اهل آشتی اند که ترسی از آسیب رسانی شان نیست، امور آنان را بررسی کن، چه کسانی که در حضور تو هستند، و چه آنان که در گوشه و کنار شهرهایند. با وجود این بدان بسیاری از آنان مردمی تنگ نظر، و سخت بخلی اند، احتکار می کنند، و به دلخواه خود بر کالای مردم قیمت می گذارند، و با این کار به عموم مردم زیان می رسانند، و مایه ننگ و عیب والیان می گردد. پس از احتکار باز دار، که رسول خدا از آن منع فرمود. خرید و فروش باید آسان و بر اساس قوانین عادلانه باشد، و با قیمتهایی صورت پذیرد که به فروشنده یا خریدار آسیب نرسد. پس از منع از احتکار اگر کسی دست به احتکار زد عقوبت و مجازاتش کن ولی در مجازاتش زیاده روی مکن.

محرومان و مستضعفان

سپس خدا را خدا را در نظر بگیرد در حق طبقه پایین جامعه، آنان که بیچاره اند، از مساکین، نیازمندان، بینوایان، و زمین گیران. در میان اینان برخی اظهار نیاز کنند و برخی دست نیاز به سوی دیگران نگشایند، حقوقی را که خداوند از تو خواسته درباره ایشان نگاهداری، حفظ نما. برای آن سهمی از بیت المال، و سهمی از غلات اراضی خالصه اسلام در هر شهر را قرار ده. (و بدان) که دورترین آنان همان اندازه سهم دارد که نزدیکترین آنان از آن برخوردار است. و از تو خواسته شده که حق همه ایشان را رعایت کنی نشاط و سرخوشی تو را از توجه به آنان باز ندارد، زیرا پرداختن به کارهای مهم و بزرگ تو را از ضایع کردن امور کوچک آنان معذور نمی سازد. هرگز به امور آنان بی اهتمام مباش و روی از آنان مگردان، به کارهای ضعیفانی که دستشان به تو نمی رسد رسیدگی کن، همان ها که در چشم ها خوارند، و مردم تحقیرشان می کنند. کسی را که بدو اعتماد داری و خداترس و فروتن است، مأمور رسیدگی به امور ایشان قرار ده، تا نیازها و مشکلات آنان را برایت گزارش

دهد، آنگاه با آنان چنان رفتار کن که روز ملاقات خداوند معذور سربلند باشی ، زیرا در میان مردم این طبقه از همه نیازمندتر به انصاف و دآوری هستند، و حقوق همه اقشار جامعه چنان ادا کن که نزد خداوند معذور و سربلند باشی . اداره امور یتیمان و سالخوردگان را که بیچاره گشته اند و دست نیاز پیش کسی دراز نکنند، بر عهده بگیر. این کار بر حاکمان سنگین است ، و البته حق تمامش سنگین است اما خداوند گاهی آن را برای کسانی سبک می کند، آنان که جوای عاقبت نیک اند، پس خود را شکایا ساخته اند و به راست بودن آنچه خداوند وعده داده است اطمینان کرده اند.

بخشی از وقت خود را برای مراجعه نیازمندان قرار ده ، و در آن وقت خود را از هر کار دیگری فارغ گردان ، برای آنان مجلس عمومی قرار ده ، و در آن مجلس برای خدایی که تو را آفریده توضع کن ، و سپاهیان ، و یاران خود از نگهبانان و محافظان را از این مجلس دور ساز، تا سخنگوی ایشان بدون بیم و هراس و بی محافظان را از این مجلس دور ساز، تا سخنگوی ایشان بدون بیم و هراس و بی لکنت زبان با تو سخن گوید، که من در موقعیت های گوناگون از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: امتی که در آن حق ضعیف از قدرتمند بی هراس و لکنت زبان گرفته نشود به پاکی و قداست نخواهد رسید آنگاه درشتگوئی یا نادرست سخن گفتن آنان را تحمل کن ، و بی حوصلگی و خود پسندی نسبت به آنان را از خود دور ساز، تا خداوند درهای رحمتش را به رویت بگشاید، و پاداش طاعتش را بر تو واجب نماید آنچه عطا می کنی با خوشرویی عطا کن ، و خودداری از کمک را با مهربانی و عذرخواهی همراه ساز.

اخلاق اختصاصی رهبری

کارهایی هست که باید خودت به آن ها اقدام کنی ، از جمله پاسخ دادن به کارگزارانت ، در مواردی که دبیران تو نتواند پاسخگو باشند. و نیز برآوردن نیازهایی از مردم که بر تو عرضه شده و دستیارانت از انجام آن دلهره دارند. کارهای هر روز را در همان روز به انجام رسان ، زیرا هر روز را کاری خاص است برای رابطه میان خود و خدا بهترین و بیشترین وقت ها را اختصاص ده ، هرچند اگر نیت درست باشد و مردم از آن کارها به آسایش در همه وقت ها کارهایت برای خدا است .

باید در خصوص آن چه به وسیله آن دین خویش را برای خداوند خالص می سازی برپا داشتن واجبات الهی باشد که ویژه خداوند است . بنابراین ، در بخشی از شبانه روز تن خود را در کار طاعت خداوند بدار، و عبادتی را که موجب نزدیکی تو به خداوند گردد به نحو کامل و بدون نقصان و کاستی ، به جای آور، هرچند فرسودن جسم تو شود. هرگاه به جماعت نماز گزاردی نماز را چنان بخوان که نه موجب نفرت مردم از جماعت گردد، و نه نماز را تباه سازد زیرا در میان مردم هم بیمار هست و هم حاجتمند (که باید زودتر در پی کار خویش رود) هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به سوی یمن فرستاد از او پرسیدم که چگونه با مردم نماز بگذارم ؟ فرمود: با آنان همچون نماز ناتوانترینشان نماز بگذار، و به مؤ منان مهربان باش.

اما پس از این ، هرگز خود را برای مدتی طولانی از مردم پوشیده مدار که در پرده ماندن حاکم از مردم گونه ای بی حوصلگی است و سبب پی خبری از امور باشد. پنهان ماندن زمامداران از مردم موجب ناآگاهی زمامداران از اموری که بر آنان پوشیده است . می گردد و در نتیجه ، امر بزرگ در نظر آنان کوچک ، و کار کوچک در دیده ایشان بزرگ جلوه می کند، و نیکو زشت تو زشت نیکو می گردد و حق و باطل درهم می آمیزد. زمامدار انسانی است و آنچه را مردم از او مخفی بدارند، نخواهد دانست و حق نشانه هایی ندارد که به وسیله آن انواع راست از دروغ شناخته شود و تو یکی از دو تن هستی ؛ یا انسانی هستی که در اجرای حق گشاده دست و بخشنده ای ، پس چرا باید در پرده شوی ، و حق واجبی را که باید ادا کنی ، و کار نیکی را که باید انجام دهی ، فروگذاری ؟ و یا انسانی گرفتار بخل هستی (و دستت در گشودن گره مشکلات باز نیست) که در این صورت وقتی مردم از عطای تو ناامید

شوند دیری نباید که دست از مراجعه به تو بردارند، زیرا از بخشش تو نا امیدند با آن که بیشترین نیازهای مردم به تو چیزهایی است که برای زحمت و رنجی ندارد از قبیل شکوه از ستمی، یا درخواست عدالت در معامله ای می باشد.

اخلاق رهبری با خویشاوندان

سپس زمامدار را خواص و نزدیکانی است که خوی برتری طلبی دارند، خود را بر دیگران مقدم سازند، به اموال مردم دست اندازی، نمایند، و در معامله با مردم کمتر رعایت انصاف کنند موجبات این احوال را قطع کن و بدین وسیله ریشه این مردمان را برکن. به هیچ يك از اطرافیان و خویشان زمین از زمینهای مسلمانان واگذار مکن و نباید در تو طمع کنند که قراردادی به سود آنان منعقد سازی که سبب زیان همسایگان شود، خواه در آبیاری و یا در عمل مشترك دیگری، به گونه ای که هزینه آن را بر دیگران، تحمیل کنند که در این صورت سودش برای آن طمعکاران است و عیب و تنگش در دنیا و آخرت بر تو خواهد بود.

حق را برای هر کس که لازم باشد از نزدیک و دور، رعایت نما، و در این راه شکیبایی بورز، و پاداش خویش را به حساب خدا گذار، هرچند اجرای حق بر زیان خویشان و نزدیکانت باشد در این کار آنجا که بر تو سنگین و گران می آید، جویای عاقبتش باش که رعایت حق سرانجام خوشی دارد.

هرگاه مردم گمان به ستمکاری تو برند، آشکارا عذر خویش را بر آنان عرضه کن، و با بیان عذر خویش بدگمانی آنان را از خود بگردان، که با این کار خود را به عدالت پرورده ای و بر رعیت مهر ورزیده ای و با عذری که می آوری به خواسته ات که همان قرار دادن رعیت در مسیر حق است خواهی رسید.

روش برخورد با دشمن

هرگاه دشمنت تو را به صلح فراخواند و خشنودی خداوند در آن بود، از آن روی متاب زیرا صلح سبب آسودن سپاهیانست، و آسایش خاطر تو، و امنیت شهرهایت می شود. اما پس از صلح کاملاً از دشمن بر حذر باش، زیرا دشمن چه بسا نزدیکی کرده تا تو را غافلگیر سازد. پس راه احتیاط را در پیش گیر تو خوش گمانی به دشمن را متهم ساز. اگر با دشمنت پیمانی بستنی، یا او را در پوشش امان خویش درآوردی به پیمان خود وفادار بمان، و اگر در ذمه خویش او را امان دادی آن را نیک رعایت نما. خود را سپر تعهدات خویش قرار ده، زیرا مردم با همه هواهای گوناگون و اختلاف نظری که دارند، بر هیچ يك از واجبات الهی به اندازه بزرگ شمردن وفای به پیمان اتفاق نظر ندارند، مشرکان نیز جدا از مسلمانان وفای به عهد را بر خود لازم می دانند، زیرا که سرانجام ناخوش آیند پیمان شکنی را آزموده اند، پس در آنچه بر عهده گرفته ای خیانت مکن و پیمان خود را مشکن، و دشمنت را فریب مده، که جز نادان بدبخت بر خداوند دلیری و گستاخی نکند. خداوند عهد و پیمانش را امان قرار داده، و از روی رحمتش به بندگان رعایت آن را از ایشان خواسته، و آن را حرم امنی ساخته تا در استواری آن بیاسایند، و خود را در پناه آن درآورند. پس در عهد و پیمان خیانت و فریب و نیرنگ جایز نیست. پیمانی مبنی که (ابهامی در آن باشد و) راه تاویل در آن باز باشد پس از عهد بستن و استوار کردن پیمان، (برای بر هم زدن آن) بر عبارتهای دو پهلو و ابهام انگیز تکیه مکن. نباید سختی و دشواری پیمانی که رعایت عهد الهی آن را بر، تو لازم کرده تو را خواهان فسخ آن به نحو نامشروع سازد، زیرا که شکیبایی تو بر سختی کاری که گشایش و عاقبت خوش آن امید بسته ای بهتر است از خیانتی که از مجازات آن بیمناک هستی، و از اینکه بازخواست خداوند تو را فراگیرد، به گونه ای که نه در دنیا و نه در آخرت بتوانی از آن طلب بخشش کنی.

هشدار از ریختن خون ناحق

از این که به ناحق خون کسی را بریزی بپرهیز، زیرا هیچ چیز همچون به ناحق خونی را ریختن انتقام خدا را نزدیک نسازد، و کیفرش بزرگ نباشد و سبب زوال نعمت و پایان زمان حکومت نگردد. خداوند سبحان در روز قیامت پیش از هر چیز درباره خون های ریخته شده به داوری میان بندگان برخیزد. پس اقتدار خویش را با ریختن خون حرام تقویت مکن که این کار پایه های حکومت را ضعیف و سست می سازد بلکه آن را نابود کند و به دیگری منتقل نماید نه من در قتل عمد عذری نزد خداوند دارم و نه تو، چرا که کیفر آن کشتن قالت است اگر گرفتار قتل خطا شدی و تازیانه یا شمشیر و یا دست در مجازات کردن کسی افراد کرد - زیرا ممکن است زدن يك مشت قوی و بالاتری سبب قتل شود - مبادا که کبر و نخوت حکومت تو موجب شود که حق صاحبان خون را به آنان نپردازی .

هشدار از خودپسندی

بپرهیز از خود پسندی ، و تکیه بر آنچه تو را به خودپسندی کشاند و دوستی ستایش و تمجید مردم از تو. زیرا این امور در نظر شیطان از مطمئن ترین فرصت ها است برای آنکه نیکی نیکوکاران را تباه سازد.

هشدار از منت گذاری

بپرهیز از این که احسان خود را بر مردم منت گذاری ، یا کرده خود را زیادتیر از آنچه هست بدانی ، یا به مردم وعده ای دهی و برخلاف آن عمل نمایی زیرا منت نهادن احسان را تباه کند و زیاد شمردن کارهای خود نور حق را در دل خاموش سازد، و عمل نکردن به وعده خشم خدا و مردم را برانگیزد. خدای متعال فرموده : خداوند سخت خشمگین شود که چیزی بگوید و به جای نیابرد(صف / ۳)

هشدار از شتابزدگی

بپرهیز از شتاب کردن در کار پیش از رسیدن زمانش ، و سهل انگاری ، در آن وقتی که انجامش ممکن شده ، و لجajt و اصرار در آن هنگامی که ابهام انگیز باشد و سستی در آن زمانی که آشکار شده است . هر چیز را در جای خویش بنه و هر کار را در جایگاه مناسب خویش قرار بده .

هشدار از امتیاز خواهی

بپرهیز از آن که چیزی را که مردم در آن برابرند، به خود اختصاص دهی ، و از غفلت از چیزی که در خور توجه است و چشم همگان آن را می بیند، زیرا آن چه را به خود اختصاص داده ای از تو می ستانند، و به دیگران می سپارند، و دیری نباید که پرده از کارهایت کنار رود، و داد ستمدیده را از تو بستانند. هنگام خشم خویشتن دار باش ، و از شدت و تیزی خود بکاه ، و قدرت دست و تندی زیانت را نگاه دار، و با خودداری از دشنام گویی به هنگام خشم و به ، تاءخیر انداختن قهر از این امور خود را در اما بدر، تا آتش فرو نشیند، و زمام اختیارت را به دست گیری . و این خویشتن داری را استوار نسازی مگر آنکه با یاد بازگشت به سوی پروردگارت خاطر خویش را مشغول بداری .

بر تو لازم است که سرگذشت زمامداران ، پیش از خود را به یاد آوری ، از حکومت عادلانه ای که داشته اند، یا سنت نیکویی که نهاده اند یا اثری از پیامبر (که پیروی نموده اند)، یا فریضه ای در کتاب خدا (که بدان عمل کرده اند) پس از آنچه ما عمل کردیم و تو شاهد آن بودی پیروی کن . و در عمل به آنچه در این عهدنامه برایت نوشتم و در اجرای آن از تو تعهد گرفتم و حجت خویش را بر تو تمام کردم ، کوشا باش ، تا آن هنگام که نفست بخواهد به سوی هوا و هوس بشتابد، عذری خواسته باشد.

من از خداوند می طلبم که به رحمت فرا گیرد و قدرت عظیمش در بر آوردن هر خواسته ای من و تو را توفیق دهد بر آنچه خشنودیش در آن است ، از معذور بودن نزد خودش و مخلوقش همراه با آوازه

نيك در ميان بندگان و نشانه های زيبا در شهرها و تمام نمودن نعمت ، و فزونی کرامت ، و زندگی من تو را با سعادت و شهادت به انجام رساند که ما به سوی او باز می گردیم ، و سلام و درود بر فراوان بر رسول خدا و بر خاندان پاکیزه و پاش باشد و السلام .

۵۴ - و من کتاب له عليه السلام ابی طلحة و الزبير (مع عمران بن الحصين الخزاعي

۵۴ - و من کتاب له عليه السلام ابی طلحة و الزبير (مع عمران بن الحصين الخزاعي)

ذکره ابو جعفر الاسکافی فی کتاب المقامات فی مناقب امیر المؤمنین علیها السلام ما بعد فقد علمتما و ان کتمتما، انی لم ارد الناس حتی ارادونی ، و لم اءبايعهم حتی بايعونی . و انکما ممن ارادنی و بايعنی . و ان العامة لم تبایعنی لسلطان غالب (غاصب) و لا لعرض حاضر، فان کتتما بايعتmani طائین فارجعا وتوبا الى الله من قريب ، و ان کتتما بايعتmani کارهين ، فقد جعلتما لی علیکما السبيل باظهار کما الطاعة و اسرار کما المعصية و لعمری ما کتتما باحق المهاجرين بالتقية و الکتمان و ان دفعکما هذا الامر من قبل ان تدخلا فيه کان اوسع علیکما من خروجکما منه بعد اقرارکما به .

و قد زعتما انی قتلت عثمان ، فبینی و بینکما من تخلف عنی و عنکما من اهل المدينة ثم يلزم کل امری بقدر ما احتمل فارجعا ایها الشیخان عن رأيکما فان الان اعظم امرکما العار، من قبل ان یجتمع العار و النار و السلام .

۵۴ - نامه ای از اوست (در سال ۳۶ هجری) به طلحه و زبیر توسط عمر ابن حصین خزاعی

ابو جعفر اسکافی این نامه را در کتاب مقامات در مناقب امیر مؤمنان آورده است .

پاسخ ادعای رهبران جمل

اما بعد شما دو نفر می دانید - هر چند پنهان می دارید - که من در پی مردم نرفتم تا آنان به من روی آوردند و با آنان بیعت نکردم تا آنان من بیعت کردند. و شما از کسانی بودید که به من روی آوردید و با من بیعت نمودید. عموم مردم با من به سبب سلطه و چیرگی من و یا به خاطر مالی آماده بیعت نکردند. پس اگر از شما روی میل با من بیعت کردید تا زود است باز گردید و به سوی خداوند توبه نمایید. و اگر با خشنودی بیعت کردید اطاعت خویش را بر من آشکار نموید و سرپیچی خود را از من پوشیده داشتید و با این کار راه بازخواست از خودتان را بر من گشودید. به جانم سوگند شما از دیگر مهاجران به تقیه و کتمان سزاوارتر نبودید. نپذیرفتن بیعت من پیش از آنکه در آن شرکت جوید، برای شما آسانتر بود از این که پس از شرکت جستن در آن خارج شوید.

پنداشتید که من عثمان را کشتم ! میان من و شما از مردم مدینه کسانی هستند که با من بیعت نکرده و به شما نیز یاری نرسانیده اند. اینان دآوری کنند تا هر کس به هر اندازه دخالت داشته ، گناه را به گردن گیرد. ای دو پیرمرد از نظر خویش بازگردید، که اگر امروز بازگردید، بزرگترین چیز (که دامن گیرتان شود) ننگ است و فردا هم ننگ است و هم آتش دوزخ و السلام .

۵۵ - و من کتاب له عليه السلام الى معاوية

اما بعد فان الله سبحانه قد جعل الدنيا لما بعدها، و ابتلى فيها اهله ليعلم ايهم احسن عملا، و لسنا للدنيا خلقنا ولا بالسعى فيه امرنا، و انما وضعنا فيها لنبتلى بها و قد ابتلانى الله بك ابتلاك بى : فجعل احدنا حجة على الآخر، فعدوت على الدنيا بتاء و يل القرآن ، فطلبتني بما لم تجن يدي و لالسانی ، و عصيته انت و اهل الشام ، بى و الب عالمکم جاهلکم ، وقائمکم قاعدکم ؛ فاتق الله فى نفسك و نازع

الشیطان قیادك ، و اصرف الى الاخرة وجهك فهی طریقنا و طریقك و احذر ان یصیب الله منه بعاجل قارعة تمس الاصل وتقطع الدابر فانی اولی لك بالله الیة غیر فاجرة لئن جمعتنی وایاك جوامع الاقدار لا ازال بیاحتك (حتی یحكم الله بیننا و هو خیرالحاکمین) لله.

۵۵ - نامه ای از اوست به معاویه (در سال ۳۷ هجری پیش از جنگ صفین)

اندرز به دشمن

اما بعد خداوند سبحان دنیا را برای جهان پس از آن قرار داد و مردم را در آن می آزماید تا بداند کدامین آنان کردارش نیکوتر است . ما برای دنیا آفریده نشده ایم ، و به کوشیدن در آن مأمور نگشته ایم بلکه ما را در دنیا نهاده اند، تا به آن آزموده شویم . و خداوند مرا به وسیله تو و تو را به وسیله من آزموده و هر يك از ما را حجت بر دیگری نهاده است تو با تاویل قرآن در پی دنیا دویده ای و از من خونی را طلب کرده ای که دست و زبانت به آن آلوده نگشته است و تو و مردم شام مرا به آن متهم ساختید. دانای شما نادانتان را و ایستاده تان نشسته ها را (به جنگ با من) تحریک کرد از خدا بترس و مهار خویش را از دست شیطان بیرون آور، روی خود را به سوی آخرت بگردان ، که این راه ، راه ما را و راه توست . بترس از آن که خداوند به زودی بلایی به تو رساند که بنیادت را برکند و نسلت را نابود سازد. من برایت به خدا سوگند می خورم - سوگندی که آن را بر هم نمی زنم - که اگر دست تقدیر بر من و تو را در آشیانه تو يك جا جمع کند آنقدر در برابر تو بمانم ، تا آنگاه که خدا میان ما داوری کند که او بهترین داوران است(اعراف ۸۷)

۵۶ - و من صیته له علیه السلام وصی بها شریح بن هانی لما جعله علی مقدمته

باللشاماتق الله فی کل صباح و مساء، و خف علی نفسك الدنيا، الغرور و لاتاءمنها علی حال ، و اعلم انك ان لم تردع نفسك من کثیر مما تحب مخافة مکروه ، سمت بك الاهواء الی کثیرمن الضرر، فکن لنفسك مانعا رادعا، و لنزوتك عند الحفیظة واقما قامعا.

۵۶ - سفارشی از اوست به شریح بن هانی (در سال ۳۶ هجری) هنگامی که او را فرمانده دسته مقدم سپاه خود در شام قرار داد

اخلاق فرماندهی

در هر صبح و شب از خدا پروا کن ، و از دنیای فرییکار بر خود بیم دار، و در هیچ حال خود را از او ایمن مپندار. بدان که اگر از بسیاری از چیزهایی که دوست داری به سبب ترس از امری ناخوشایند، خودداری نکنی ، هوا و هوس ها تو را به زیانهای بسیاری می کشاند. پس نفس خویش را از بسیاری از هوس ها بازدار و بازگردان ، و سرکشی خشم خود را خرد و سرکوب کن .

۵۷ - و من کتاب له علیه السلام الی اهل الکوفة ، عند مسیره من المدینة الی

البصرهما بعد فانی خرجت من حیی هذا: اما طالما و اما مظلوما؛ و اما باغیا و اما مبغیا علیه و انی اذکرالله من بلغه کتابی هذا لما نفر الی فان کنت محسنا اعاننی و ان کنت مسینا استعینی.

۵۷ - نام ای از اوست به مردم کوفه

(در سال ۳۶ هجری) هنگامی که از مدینه بهبصره می رفت .

روش بسیج کردن مردم برای جهاد

اما بعد. من از جایگاه خود بیرون آمدم ، یا ستمگرم و یا ستمدیده ، یا متجاوزم و یا کسی که به او تجاوز شده من خدا را به یاد کسی می آورم که نامه ام به او می رسد، تا چون به سوی من کوچ کرد، اگر نیکوکار بودم یا ریم ، رساند و اگر بدکار بودم مرا به حق بازگرداند.

۵۸ - و من کتاب له علیه السلام کتبه الی

اهل الامصار، یقص فیہ ماجری بینہ و بیناھل صفینو کان بدء امرنا انا التقینا و القوم من اهل الشام ، والظاهر ان ربنا واحد، و نبینا واحد، و دعوتنا فی الاسلام واحدة و لانستزیدھم فی الایمان باللہ و التصدیق برسولہ و لایستزیدوننا: الامر واحد الا ما اختلفنا فیہ من دم عثمان و نحن منه براء! فقلنا: تعالوا ندواما لایدرك اليوم باطفاء النائرة و تسکین العامة حتی یشتد الامر و یستجمع فنقوی علی وضع الحق مواضعه فقالوا: بل نداوہ بالمکابرة! فابوا حتی جنحت الحرب و رکدت و وقدت نیرانها و حمشت (حمست) فلما ضرستنا و ایاھم و وضعت مخالبا فینا و فیھم ، اجابوا عند ذلك الی الذی ، دعوناھم الیہ ، فاجبناھم الی ما دعوا، و سارعناھم الی ما طلبوا حتی استبانن علیھم الحجة و انقطعت منھم المعذرة فمن تم علی ذلك منھم فھوالذی انقذه اللہ من المھلکة و من لج و تمادی فھو الراكس الذی ران اللہ علی قلبہ ، و صارت دائرة السوء علی راعسہ.

۵۸ - نامه ای از اوست به مردم شهرها که آن چه را میان خود

واهل صفین گذشت در آن گزارش می دهد.

افشای حوادث جنگ صفین

آغاز ماجرا این بود که ما با شامیان روبرو شدیم ظاهر قضیه آن بود که پروردگار

مایکی است و پیامبر ما یکی است و دعوت ما به اسلام یکسان است نه ما از ایشان می خواستیم که بر ایمانشان به خدا و تصدیقشان به پیامبرش بیفزایند و نه ایشان از ما چنین چیزی را طلب می کردند. در همه چیز یکسان بودیم ، جز در مورد خون عثمان که با هم اختلاف داشتیم دست ما به آن آلوده نبود. گفتیم : بیایید تا امروز با خاموش کردن آتش جنگ ، وآرام کردن مردم مسأله را حل کنیم تا خلافت استوار شود و مسلمانان متحد گردند، و نیرویایم تا حق را در جایگاهش بنهیم . گفتند: چاره کار را جز در جنگ ندانیم . پیشنهاد ما را نپذیرفتند تا جنگ پر گشود و استوار شد، و شعلهایش برافروخت و زبانهای کشید. هنگامی که جنگ دندانهایش را در ما و در آنان فرو برد، و چنگالهایش را در تن ما وآنان بفشرد، به آنچه آنان را فراخوانده بودیم گردن نهادند، ما نیز دعوتشان را پذیرفتیم و به سرعت به آنچه خواستند تن دادیم ، تا حجت بر آنان آشکار گشت وعذرشان پایان یافت هر کس از آنان بر این سخن اقرار دارد، خداوند او را از هلاکتبرهاند، و هر که لجاجت ورزد و در گمراهیش بماند، (خوارج) پیمان شکسته است و خداوند بر دلش پرده افکنده و حوادث ناگوار به گرد سرش چرخیده .

۵۹ - و من کتاب له علیه السلام الی الاسود بن قبطة (قطیبة) صاحب جند حلوان

اما بعد فان الوالی اذا اختلف هواه منعه ذلك كثيرا من العدل ، فلیکن امر الناس عندك فی الحق سواء؛ فانه لیس فی الجور عوض من العدل ، فاجتنب ما تتكر امثاله ، و ابتذل نفسك فیما افترض اللہ علیك راجیا ثوابہ ، و متخوفا عقابہ .

و اعلم ان الدنيا دار بلیة لم یفرغ صاحبها فیها قط ساعة الا كانت فرغته علیہ حسرة يوم القيامة و انه

لن يغنيك عن الحق شيء أبداً؛ و من الحق عليك حفظ نفسك و الاحتساب على الرعية بجهدك ، فان الذي يصل من اليك من ذلك افضل من الذي يصل بك ، و السلام.

۵۹ - نامه ای از اوست به اسود بن قبطه فرمانده سپاه حلوان (در جنوب

شهرسرپل ذهاب فعلی)

مسئولیت های فرماندهی

اما بعد. هرگاه هوالی والی گوناگون باشد، او را از مقدار زیادی از عدالت باز می دارد. پس باید امور مردم در حق نزد، تو برابر باشد، زیرا در ستم عوضی از عدل نیست . از آنچه نظایر آن را نمی پسندی دور کن ، و خود را با امید به ثواب و بیم از عقاب در کاری بدار که خدا بر تو واجب ساخته .

بدان که دنیا سرای آزمایش است و دنیا دار ساعتی در آن (از تلاش در راه خدا) آسوده نباشد مگر آن که همه مایه حسرت او در روز قیامت گردد. هرگز چیزی تو را از حق بی نیاز نسازد، و از جمله حقوقی که بر تو لازم گشته آن است که خود را نگاه داری ، و به قدر توان خود در کار رعیت تلاش کنی زیرا سودی که از این کار به تو می رسد بیش فایده ای است که تو به مردم می رسانی . و السلام .

۶۰ - و من کتاب له علیه السلام الى العمال الذين يطاء الجيش عملهم

من عبدالله على اميرالمؤمنين الى من مر به الجيش من جباة الخراج و عمال البلاد.

اما بعد، فانی قد سیرت جنودا هی مارة بکم ان شاء الله و قد اوصیتهم بما يجب لله علیهم من کف الاذى و صرف الشذی و انا ابراء الیکم و الى ذمتکم من معرة الجيش الا من جوعة المضطر لايجد عنه ا مذهباً الى شعبه . فنکلوا من تناول منهم شیئاً ظلماً عن ظلمهم و کفوا ایدی سفهائکم عن مضارتهم ، و التعرض لهم فیما استثنیاه منهم و انا بین اظهر الجيش فارفعوا الى مظالمکم و ما عراکم مما یغلبکم من امرهم ، و ما لاتطیقون دفعة الا بالله و بی فانا اغیره بمعونة الله انشاء الله.

۶۰ - نامه ای از اوست به کارگزارانی که لشکر از سرزمین هایشان می

گذرد.

جبران خسارت ها در مانورهای نظامی

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به گردآوردگان مالیات و کارگزاران شهرهایی که لشکر از سرزمینشان عبور می کند:

اما بعد. من لشکری را فرستادم که اگر خدا بخواهد از سرزمین شما عبور می کند، و

آنانرا به آنچه خداوند بر ایشان واجب کرده سفارش کردم ، که مردم را آزار ندهند و نرنجانند، من در نزد شما و به سبب پیمانی که با شما دارم از آسیبی که سپاهیان به مردم برسانند بیزارم ، مگر آنکه سربازی گرسنه مانده و برای سیر کردن خود چاره ای جز آن نداشته باشد. پس کسی را که از روی ستم به اموالتان دست درازی کند کیفر دهید، و دست بی خردان خود را از زیان رساندن به سپاه و تعرض به آنان در آنچه استثنا کردیم (حالت اضطرار و گرسنگی ممتد) بازدارید. من در میان سپاه (و در دسترس شما) هستم شکایت های خود را به من برسانید و هر ستمی که از آنان به شما می رسد و جز بهیاری خدا و من نتوانید آنرا برطرف سازید، با من در میان گذارید، تا من به یاری خدا آنستم را از شما

برگردانم ، ان شاء الله .

٦١ - و من كتاب له عليه السلام الى كميل بن زياد النخعي ، و هو عامله على هيت ينكر

علته تركه دفع من يحتاج من جيش العدو طالبا الغارة اما بعد ، فان تضييع المرء ولى و تكلفه ما كفى ، لعجز حاضر ، و راءى متبر و ان تعاطيك الغارة على اهل قرقيسيا ، و تعطيلك ، مسالحك التى وليتناك - ليس بها من يمنعها و لا يرد الجيش عنه ا - لراءى شعاع فقد صرت جسرا لمن اراد الغارة من اعدائك على اوليائك غير شديد المنكب و لامهيب الجانب و لاساد ثغرة و لاکاسر لعدو شوكة ، و لامغن عن اهل مصره ، و لامجز عن اميره .

٦١ - نامه ای از اوست به کميل بن زياد نخعی (درسال ٣٨ هجری) هنگامی که کارگزار امام در هیت بود امام او را توبیخ میکند که چراسپاهیان دشمن را که از منطقه مأموریت او عبور کرده و برای غارت مسلمانان رفته اند واگذارده و نرانده است .

نکوهش فرمانده شکست خورده

اما بعد . کسی که کار را که بر عهده اش نهاده اند تباہ سازد ، و زحمت کاری را بر دوش کشد که به دیگری واگذار شده ، مردی ناتوان با اندیشه های تباہ کننده است . تاخت و تازت در غارت مردم قرقیسا و واگذاری مرزهایی که تو را بر آنها گمارده ایم - در حالی که کسی نیست آنها را حفظ کند سپاه دشمن را از آنها براند - اندیشه ای ناصواب است تو پلی شده ای برای عبور دشمنان که قصد غارت دوستان را دارند ، نه قدرتی داری ، و نه دشمن را از تو بیمی در دل است نه مرزی را بسته و شوکت دشمنی را شکسته ای نه برآورنده نیاز مردمت هستی ، و نه کفایت کننده فرمانده خویشتی .

٦٢ - و من كتاب له عليه السلام الى اهل مصر ، مع مالك الاشتر لما ولاه

امارتها اما بعد فان الله ، سبحانه بعث محمدا صلى الله عليه و آله نذيرا للعالمين ، و مهيمنا على المرسلين فلما مضى عليه السلام تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما كان يلقي فى روعى و لا يخطر ببالى ، ان العرب تزعج هذا الامر من بعده صلى الله عليه و آله ان اهل بيته ، و لا انهم منحوه عنى من بعده ! فما راعنى الا انثيال الناس على فلان يبايعونه فامسكت يدى حتى راءيت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الى محق دين محمد صلى الله عليه و آله ان لم انصر الاسلام و اهله ان ارى فيه ثلما او هدماء ، تكون المصيبة به على اعظم من فوت ولايتكم التى انما هى متاع ايام قلائل يزول منها ما كان ، كما يزول السراب ، او كما يتقشع السحاب ، فنهضت فى تلك الاحداث حتى زاح الباطل و زهق ، و اطمان الدين و تنهت .

و منه : انى و الله لو لقيتهم واحدا و هم طلاع الارض كلها ما باليت و لاستوحشت و انى من ضلالهم الذى هم فيه و الهدى الذى انا عليه لعلى بصيرة من نفسى و يقين من ربى و انى الى لقاء الله لمشتاق و حسن (لحسن) ثوابه لمنتظر راج ؛ ولكننى آسى ان يلى امر هذه الامة سفهاؤها و فجارها فيتخذوا مال الله دولا و عباده خولا و الصالحين حربا ، و الفاسقين حزبا ، فان منهم الذى قد شرب فيكم الحرام ، و جلد حدا فى الاسلام ، و ان منهم من لم يسلم حتى رضخت له على الاسلام الرضاخ ، فلو لا ذلك ما اكثرت تاءليكم و تاءنيكم و جمعكم و تحريضكم و لتركتمكم اذ ايتم و ونيتم .

الا ترون الى اطرافكم قد انتقصت ، و الى امصاركم قد افتتحت ، و الى ممالككم و تروى الى بلادكم تغزى ! انفروا - رحمكم الله - الى قتال عدوكم و لاثاقلوا الى الذى فتقروا بالخسيف و تبوؤا بالذل ، و يكون نصيكم الاخس ، و ان اخا الحرب ، الارق و من نام لم ينم عنه و السلام لله .

۶۲ - نامه ای از اوست به مردم مصر (در

سال ۳۸ هجری) که آن را همراه مالك اشتر رحمه الله - هنگامی که او را حاکم مصر کرد - فرستاد.

مظلومیت امام در خلافت

اما بعد خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد که برای جهانیان بیم دهنده و بر پیامبران گواه باشد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت مسلمانان پس از او درباره خلافت به نزاع پرداختند به خدا سوگند، هرگز تصور نمی کردم که عرب پس از درگذشت پیامبر، خلافت را از خاندان او برگردانند، یا پس از پیامبر آن را از من دور کند. مرا به درد و فریاد نیاورد مگر شتافتن مردم به سوی فلان برای بیعت کردن با او. من مدتی دست از بیعت کشیدم، تا آن که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به نابود کردن دین محمد فرا می خوانند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم رخنه ای در دین یا ویرانی ای در آن خواهم دید که مصیبت آن بر من بزرگتر از محروم شدن از حکومت بر شماسست، حکومتی که متاع چند روزه دیاست، و همچون سربابی دستخوش زوال خواهد شد، یا مانند ابر از هم پاشید. پس در میان آن آشوب و بلوا قیام کردم تا آنکه باطل نابود شد و از بین رفت و دین استوار و پابرجا گردید.

شجاعت و دشمن شناسی امام علیه السلام

قسمتی از این نامه: به خدا سوگند اگر به تنهایی با دشمنان مواجه شوم و آنان

تمام زمین را پر کرده باشند نه باک داشتم و نه می ترسیدم. زیرا از گمراهی ای که ایشاندر آن هستند، و هدایتی که خود بر آن هستم، نیک آگاهم و از جانب پروردگارم بر یقینم. منآرزومند دیدار خدایم، و در انتظار و امیدوار به پاداش نیک او هستم. اما دریغ می آید کهحکومت این امت به دست بی خردان و بدکاران آنان افتد، و مال خدا را میان خود دست به دست گردانند، و بندگان خدا را به بردگی گیرند، و باصالحان بجنگند، و فاسقان را همدست خود سازند. زیرا از اینان کسی است که در میانشما شراب حرام نوشید (ولید بن عقیه) و حد اسلام بر او جاری شد، و از اینان کساست که تا اندک مالی نگرفت اسلام نیاورد. اگر از حکومت این کسان بر شما بیمنداشتند، شما را برنیم انگیختم و سرزنش نمی کردم، و فرا نمی خواندیم، و تحریض نمی کردم، و برنمی انگیختم و سرزنش نمی کردم، و فرا نمی خواندیم و تحریض نمی کردم و آنگاه که (از پذیرش زمامداری من) سرباز زدید، و سستی نشان دادید، رهایتان می کردم.

مگر نمی بیند به مرزهایتان دست انداخته اند و شهرهایتان را اشغال و سرزمین هایتان را تصرف می کنند، و شهرهایتان در جنگ رفته است؟ خدا شما را بیامرزد به سوی جنگ با دشمنانتان حرکت کنید، در خانه و کاشانه خود ننمایید، که به ستم گرفتار شوید و به ذلت بازگشته پست ترین چیز نصیب شما گردد. مرد جنگی همیشه بیدار است و هر کس بخوابد (و از دشمن غافل گردد، بداند که) دشمن از او در خواب نمی شود. والسلام.

۶۳ - و من کتاب له علیه السلام الی ابی موسی الاشعری، هو عامله علی الکوفة و

قذبلغه عنه تشیطه الناس عن الخروج الیه لما ندبهم لحرب اصحابالجملمن عبدالله علی امیرالمؤمنین الی عبدالله بن قیس

اما بعد فقد بلغنی عنک قول هو لك و علیک، فاذا قدم رسولی علیک فارفع ذیلک و اشدد مئزرک و اخرج من جحرک و اندب من معک؛ فان حققت فانفذ و ان تفشلت فابعذ!

و ايم الله لتؤتين من حيث انت و لاتترك حتى يخلط زبدك بخائرك و ذائبك بجامدك و حتى تعجل عن قعدتك و تحذر من امامك كحذرک من خلفك و ما هي بالهوينى التى ترجو ولكنها الداهية الكبرى يركب جملها و يذل (يدل) صعبها، و يسهل كرهت قتنح الى غير رحب ولافى نجاة فبالحرى لتكفين و انت نائم حتى لايقال : اين فلان ؟ والله انه لحق مع محق ، و ما ابالى ما صنع الملحدون و السلام لله .

٦٣ - نامه ای از اوست به ابوموسی اشعری کارگزار امام در کوفه ، هنگامی که

بهامیرمؤ منان خبر رسید که او مردم را از بیرون آمدن برای کمک کردن به امام - وقتی آنان را برای شرکت در جنگ جمل فراخوانده - باز می دارد.

بازداشتن ابوموسی از فتنه انگیزی

از بنده خدا، علی ، امیرمؤ منان به عبدالله بن قیس :

اما بعد از سوی تو سخنی به من رسیده که هم به سود توست و هم بر زبان تو وقتی فرستاده من نزد تو آمد دامن به میان زن و کمربندت را محکم ببند از سوراخت بیرون بیا، و هر کس را که با تو هست فراخوان اگر دیدی که باید فرمان مرا اطاعت کنی ، به سوی من روانه شو، و اگر مردد گشتی از مقام خود کناره گیر.

سوگند به خدا، هرکجا باشی بر سرت آیند، و رهایت نکنند، تا گوشت و استخوان وتر و خشکت درهم آمیخته شود، و تا اینکه تو را به شتاب از جای بلند کنند، و از پیش رویت همان گونه بترسی که از پشت سرت این فتنه چنان که پنداری آسان نیست ، بلکه حادثه ای کوبنده و بزرگ است . باید بر اشتراش نشست و دشواریش را آسان و سختی اش را هموار ساخت . پس عقل خویش را به کار انداز، و زمام کارت را به دست گیر، و بهره و نصیب را برگیر. اگر آمدن برایت خوشایند نیست از حکومت دور شو به جایی که فراخی و نجاتی در آن نیست . سزاست که دیگران آن کار را انجام دهند، و تو در خواب باشی ، آنسان که کسی نپرسد فلانی کجاست ؟ به خدا سوگند این جنگ حق است و به فرمان کسی است که او بر حق است ، و هیچ باکی ندارد که ملحدان چه می کنند. والسلام .

٦٤ - و من کتاب له علیه السلام الى معاوية جوابا

اما بعد، فانا كنا نحن و انتم على ما ذكرت من الالفة ، و الجماعة ففرق بيننا و بينكم امس انا آمنة و كفرتم ، و اليوم انا استقمنا وفتنتم ، و ما اسلم مسلمكم الا کرها، و بعد ان كان الف الاسلام كله لرسول الله صلى الله عليه و آله حزبا.

و ذكرت انى قتلت طلحة و الزبير و شردت بعائشة و نزلت بين المصرين ، و ذلك امر غبت عنه عليك ، ولالعدر فيه اليك .

و ذكرت انك زائري فى المهاجرين و الانصار، وقد انقطعت الهجرة يوم اسر اخوك فان كان فيه عجل فاسترفه فان ان ازرك فذلك جدیر ان يكون الله انما بعثنى اليك للنقمة منك ! و ان تزرنى فكما قال اخو بنى اسد.

مستقبلين رباح الصيف تضربهم بحاصب بين اغوار و جلمود چ

و عندى السيف الذى اعضضته بجدك و خالك و اخيك فى مقام واحد. و انك - و الله - ما علمت الاغلف القلب ، المقارب العقل ، و الاولى ان يقال لك : انك رقيت سلما اطلعك مطلع سوء عليك لا لك ، لانك

نشدت غير ضاءلتك و رعيت غير سائتمك ، و طلبت امرا لست من اهله و لافى معدنه فما ابعد قولك من فعلك !! و قريب ما اشبهت من اعمام و اخول ! حملتهم الشقاوة و تمنى الباطل على الجحود بمحمد صلى الله عليه و آله فصرعوا مصارعهم حيث علمت لم يدفعوا عظيما و لم يمنعوا حريما ، بوقع سيوف ما خلا منها الوغى ، و لم تماشها الهوينى .

و قد اكثر فى قتله عثمان ، فادخل فيما دخل فيه الناس ثم حاكم القوم الى احمك و اياهم على كتاب الله تعالى : و اما تلك التى تريد فانها خدعة الصبى عن اللبن فى اول الفصال ، و السلام لاهله.

٦٤ - نامه ای از اوست به معاویه در پاسخ به نامه او

پاسخ تهدیدات نظامی معاویه

اما بعد. همان گونه که گفתי (پیش از اسلام) میان ما و شما و دوستی بود و باهم بودیم ، و دیروز (اسلام) میان من و شما جدایی افکند که ما اسلام آوردیم و شما کفر ورزیدید، و امروز نیز ما بر راه است گام نهادیم ، و شما دچار فتنه شدید. مسلمان شما جز از روی بی میلی اسلام نیاورد، آن هم پس از آن که تمام سران عرب به رسول خدا گرویدند، و در حزب او درآمدند.

گفته ای که طلحه و زبیر را من کشتم ، و عایشه را تبعید کردم ، و میان بصره و کوفه فرود آمدم . تو از این حادثه غایب و بر کنار بودی ، پس به تو زبانی نرسیده تا درباره آن از تو عذر خواسته شود.

گفته ای که همراه با (=سپاهی از) مهاجر و انصار (=برای جنگ) به دیدار من خواهی آمد،

درحالی که آن روز که برادرت اسیر گشت (دوزخ فتح مکه) هجرت تمام شد (و شما رانرسد که خود را مهاجر بخوانید) (۱۸) اگر به دیدار من شتاب دار، قدری آرام گیر، که اگر من به دیدار تو آیم سزاوارتر است زیرا در این صورت خداوند مرا برای انتقامکشیدن از تو به سویت برانگیخته است و اگر تو به دیدار من آیی همان گونه خواهدبود که شاعر بنی اسد گفت :

به بادهای تابستانی روی می آورند که سنگ ریز و درشت را برمی گیرد و به آنان می زند.

یادآوری پیروزی های پیشین

هنوز شمشیری که بر جد و دایی و برادرت در يك رزمگاه زدم ، نزد من است . به خدا سوگند تو - چنانکه من دانستم - دلی بسته ام و خردی اندك داری شایسته است درباره ات بگویند از نردبانی بالا رفته ای که تو را به منظره ناخوشایندی مشرف ساخته که بر زیان توست نه به سودت . زیرا چیزی را خواسته ای که گمشده تو نیست ، و گوسفندی را می چرانی که برای دیگری است . امری را طلب نموده ای که نه شایسته آنش هستی و نه از معدنش می باشی . چه اندازه گفتارت از کرده ات دور است . چه زود شبیه عموها و دایی هایت شدی که شقاوت و آرزوهای باطل آنان را به انکار پیامبری محمد واداشت ، و چنان که می دانی در ورطه هلاکت افتادند. در برابر شمشیرهایی که میدان کارزار را پر کرده ، و در جنگ هیچ سستی ندارند، نه يك بلای بزرگ را توانستند از خود دفع کنند و نه از حریمی حمایت نمایند.

درباره قاتلان عثمان فراوان سخن گفته ای .بیا مانند دیگران با من بیعت کن ، آنگاه آنان را نزد من به محاکمه کشان ، تا میان تو و ایشان بر اساس کتاب خدا حکم کنم . اما آنچه تو می خواهی همچون فریب دادن کودک شیرخوار است وقتی که او را از شیر جدا می کنند. و سلام بر اهلش .

٦٥ - و من کتاب له عليه السلام اليه ايضا

٦٥ - و من کتاب له عليه السلام اليه ايضا

اما بعد فقد ان لك ان تتنفع باللمح الباصر من عيان الامور فقد سلكت مدارج اسلافك بادعائك الاباطيل و اقتحامك غرور المين و الاكاذيب ، و بانتحالك ما قد علا عنك ، و ابتزازك لما (قد) اختزن دونك ، فرارا من الحق ، و جحودا لما هو الزم لك من لحمك و دمك ؛ مما قد وعاه سمعك و ملأ به صدرك (فماذا بعد الحق الا الضلال) الممين ، و بعدالبيان الا اللبس ؟ فاحذر الشبهة و اشتمالها على لبستها فان الفتنة طالما اغدفت لابيها و اغشب الابصار ظلمتها.

و قد اتانى كتاب منك ذو افانين من القول ضعفت قواها عن السلم و اساطير لم يحكها منك علم و لاحلم ؛ اصبحت منها كالخائض فى الدهاس و الخابط فى الديماس و ترقيت الى مراقبة بعيدة المزام نازحة الاعلام تقصر دونها الانوق ، و يحاذى بها العيوق .

و حاش لله ان تلى للمسلمين بعدى صدرا او وردا، او اجرى لك على احد منهم عقدا او عهدا!! فمن الان فتدارك نفسك و انظر لها فانك ان فرطت حتى ينهد اليك عبادله ارتجت عليك الامور و منعت امرا هومك اليوم مقبول و السلام.

٦٥ - نامه ای از اوست به معاویه (پس از جنگ نهروان

درسال ٣٨ هجرى)

بيان علل گمراهی معاویه

اما بعد زمان آن رسیده که با چشم بینا از دیدن حقایق روشن بهره مند شوی تو راه پیشانیت را پیمودی ، ادعاهای باطل کردی ، مردم را فریب دادی و به شبهه افکندی ، مقامی را که بالاتر از حد توست به خود بستى ، و آنچه برای دیگری اندوخته شده ، ربودی . این کارها همه برای گریز از حق و انکار حقایق است که از گوشت و خون برای تو لازم تر بود، همان حقایقی که گوش تو آن را شنیده ، و سینه ات از آنها پر شده . آیا پس از حق جز گمراهی آشکار و پس از بیان روشن جز آمیختن حق به باطل چیزی توان یافت . از شبهه و در آمیختن حق و باطل بپرهیزید، که دیر زمانی است که فتنه پرده هایش را آویخته و تاریکی آن دیده ها را کور ساخته است .

پاسخ به ادعاهای دروغین معاویه

از سوی تو نامه ای به من رسید با مطالبی در هم و سخنانی مبهم که نشانه ای از صلح در آن نبود، افسانه هایی که در بافتن آن علم و بردباری در کار نبوده است با این گفته های بی پایه همچون کسی شده ای که در شنزار فرو رفته و یا در تاریکی در زمینی بی نشانه راه می رود. می خواهی به جایی بالا روی که برای تو دست نیافتنی است به راهی می روی که نشانه هایش پیدا نیست ، عقاب بلند پرواز به اوج آن نمی رسد، و هر کس بر بالای آن رود با ستاره عیوق برابری می کند.

پناه می برم به خدا که تو پس از من حکومت مسلمانان را به دست گیری و سود و زیان آنان را پذیرا شوی یا برای تو مسلمانی عهد و پیمانی ببندم از هم اینک خود را دریاب ، چاره ای برای خود بیندیش ، که اگر کوتاهی کنی و بندگان خدا به جنگ با تو برخیزند، همه درها به رویت بسته شود، و آنچه امروز از تو پذیرفته است دیگر پذیرفته نشود. والسلام .

٦٦ - و من كتاب له عليه السلام الى عبدالله بن العباس ، و قد تقدم ذكره بخلاف

هذه الرواية اما بعد، فان المرء ليفرح بالشئ الذى لم يكن ليفوته و يحزن على الشئ الذى لم يكن ليصيبه فلا يكن افضل ما نلت فى نفسك من دنياك بلوغ لذة او شفاء غيظ ولكن اطفاء باطل او احياء حق ، وليكن سرورك بما قدمت و اسفك على ما خلفت و همك فيما بعد الموت.

٦٦ - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس که پیش از این به صورت دیگر

کهگذشت (نامه ٢٢)

ضرورت واقع بینی

آدمی با دست یافتن به چیزی که از او فوت شدنی نبود، شادمان می گردد و با از دست دادن چیزی که دست یافتنی نبود، اندوهگین می شود. مبدا نیکوترین چیزی که از دنیا به دست آورده ای نزد تو لذتی باشد که به آن رسیده ای و یا کینه ای باشد که فرو نشانده ای ، بلکه باید بهترین کار نزد تو خاموش کردن باطلی یا زنده داشتن حق باشد. باید خوشحالی به چیزی باشد که (برای آخرت) پیش فرستاده ای و اندوه به چیزی که از خود برجای می گذاری و اهتمام به پس از مرگ باشد.

٦٧ - و من كتاب له عليه السلام الى قثم بن العباس و هو عامله على مكة

اما بعد، فاقم للناس الحج ، و ذكرهم بايام الله و اجلس لهم العصرين فافت المستفتى علم الجاهل و ذاكر العالم و لا يكن لك الى الناس ، سفير الا لسانك و لاجب الا وجهك ، و لاتحجن ذا حاجة عن لقائك فها فانها ان زدت عن ابوابك فى اول وردها لم تحمد فيما بعد على قضائها.

و انظر الى ما اجتمع عندك من مال الله فاصرفه الى من قبلك من ذوى العيال و المجامعة مصيبا به مواضع الفاقة و الخلات و ما فضل عن ذلك فاحمله اليها لنقسمه فيمن قبلنا.

و مر اهل مكة ان لاياءخذوا من ساكن اجرا، فان الله سبحانه يقول : (سواء العاكف فيه و الباد) فالعاكف : المقيم به ، و البادى : الذى يحج اليه : غير اهله وفقنا الله و اياكم لمحابه و السلام.

٦٧ - نامه ای از اوست به قثم بن عباس ، کارگزار امام در مکه

رسیدگی به امور حاجیان در مراسم حج

اما بعد، مراسم حج را برای مردم برپادار، و ایام الله را به یادشان آور، صبح و عصر در حضور آنان بنشین ، و برای کسی که از تو فتوا می خواهد فتوا ده ، نادان را بیاموز، و با دانا به گفت و گو پرداز. جز زیانت (سخن گو و) سفیری از تو برای مردم ، و جز چهره ات دربانى نباشد. حاجتمندی را از ملاقات با خود محروم مساز که اگر اول بار از آستانه تو رانده شود، و پس از آن نیازش را برآوری ، کسی تو را نستاید.

در بیت المال که نزد تو گرد آمده بنگر، و آن را برای عیالمندان و گرسنگانی که نزد تو هستند مصرف کن ، و به فقیران و نیازمندان برسان ، و باقی مانده را به سوی ما بفرست تا میان نیازمندی که نزد ما هستند تقسیم کنیم .

سفارش به رفع نیازهای حجاج

به مردم مکه دستور بده که از کسانی که در آن منطقه مسکن می گیرند اجاره نگیرند، زیرا خداوند می فرماید: عاکف و بادی در آن برابرند (حج/ ۲۵) عاکف مقیم مکه است و بادی کسی است که از جای دیگر به حج می آید و اهل مکه نیست . خداوند ما و شما را به آنچه او دوست دارد موفق بدارد. والسلام .

۶۸ - و من کتاب له علیه السلام الی سلمان الفارسی رحمة

الله قبل ایام خلافتها ما بعد فانما مثل الدنيا مثل الحية : لین مسها، قاتل سمها؛ فاعرض عما يعجبك فيها، لقله ما يصحبك منها؛ وضع عنك همومها لما ايقنت به من فراقها، و تصرف حالاتها؛ و كن آنس ما تكون بها احذر ما تكون منها؛ فان صاحبها كلما اطمأئن فيها الی سرور شخصته عنه الی محذور، او الی ایناس ازالته عنه الی ایحاش ! والسلام.

۶۸ - نامه ای از اوست به سلمان فارسی رحمة الله پیش از خلافت امام

روش بر خود با دنیا

اما بعد. مثل دنیا مثل مار است لمس آن نرم و زهرش کشنده است . پس از آنچه در دنیا برایت خوشایند است روی بگردان ، زیرا زمانی اندك (یا: کالایی اندك از آن) با تو همراه خواهد بود. اندوه هایش را از دل بیرون کن ، چرا که جدایی و دگرگونی احوالش را باور داری . آن زمان که بیشتر با آن انس گرفته ای بیشتر از آن بر حذر باش زیرا دنیا دار هرگاه در دنیا به امری خوشایند آرام گرفت دنیا او را به تلخکامی درآورد، و هرگاه به انس با آن اطمینان یافت ، وی را به وحشت دچار ساخت . والسلام .

۶۹ - و من کتاب له علیه السلام الی الحارث الهمدانی

و تمسك بحبل القرآن و استنصحه (انتصحه) و احل حلاله و حرم حرامه ، و صدق بما سلف من الحق ، و اعتبر بما مضى من الدنيا ما بقى ، منها فان بعضها يشبه بعضا، و آخرها لاحق باولها!

و كلها حائل مفارق و عظم اسم الله ان تذكره الا على حق و اكثر ذكر الموت و ما بعد الموت و لاتتمن الموت الا بشرط وثيق و احذر كل عمل يرصاه صاحبه لنفسه و يكره لعامة المسلمين و احذر كل عمل يعمل به فى السر، و يستحى منه فى العلانية و احذر كل عمل اذا سئل عنه صاحبه انكره او اعتذر منه و لا تجعل عرضك غرضا لبنال القول ، و لاتحدث الناس بكل ما سمعت به فكفى بذلك كذبا و لاترد على الناس كل ما حدثوك بن فكفى بذلك جهلا، و اكظم الغيظ، و تجاوز عندالمقدرة و احلم عند الغضب و اصفح مع الدولة تكن لك العاقبة و استصلح كل نعمة انعمها الله عليك ، و لاتضيعن نعمة من نعم الله عندك ، و لير عليك اثر ما انعم الله به عليك .

و اعلم ان افضل المؤمنين افضلهم تقدمة من نفسه و اهله و ماله ، فانك ، ما تقدم من خير يبق لك ذخره ، و ماتؤخره يكن لغيرك خيره ، واحذره صحابة من يفيل راءية و ينكر عمله فان صاحب معتبر بصاحبه واسكن الامصار العظام ، فانها جماع المسلمين و احذر منازل الغفلة و الجفاء و قلة الاعوان ، على طاعة الله و اقصر راءيك على ما يعينك و اياك و مقاعد الاسواق فانه محاضر الشيطان و معارض الفتن .

و اكثر ان تنظر الى من فضلت عليه فان ذلك من ابواب الشكر و لاتسافر فى يوم جمعة حتى تشهد الصلاة الا فاصلا فى سبيل الله او فى امر تعذر به . و اطع الله فى جميع امورك ، فان طاعة الله فاضلة على ما سواها و خادع نفسك فى العبادة و ارفق بها و لاتقهرها و خذعفوها و نشاطها الا ما كان مكتوبا عليك من الفريضة فانه لايد من قضائها و تعاهدها عند محلها و اياك ان ينزل بك الموت و انت أبى من

ربك فى طلب الدنيا، و اياك و مصاحبة الفساق فان الشر بالشر ملحق ، و وقر الله و احب احباه و احذر الغضب فانه جند عظيم من جنود ابليس والسلام.

٦٩ نامه ای از اوست به حارث همدانی

اخلاق کارگزاران حکومتی

به ريسمان قرآن چنگ زن و از آن پند بجوى . حلالش را حلال و حرامش را حرام بدار. حقى را كه پيش از اين بوده تصديق كن ، و از گذشته دنيا براى باقىمانده آن عبرت آموز، زيرا پاره هاى دنيا شبیه يكدیگرند، و انجامش به آغازش می پیوندد، و همه آن رفتنى و جدا شدنى است نام خدا را بزرگ دارد و آن را جز به حق ياد مكن . مرگ را و جهان پس از مرگ را بسيار به ياد آر. مرگ را آرزو مكن مگر به شرطى محكم و استوار. دورى كن از هر كارى كه كنده اش آن را براى خود مى پسندد و براى عموم مسلمانان نمى پسندد.

دورى كن از هر كارى كه در نهان به جاى آورند، و در آشكار از آن شرم دارند. بپرهيز از هر كارى كه چون كنده اش از آن پرسش شود، آن را انكار نمايد يا از آن پوزش خواهد. آبرويت را هدف تير گفته هاى مردم قرار مده هر آنچه را شنيدى ، به مردم باز مگو، كه دروغگوئى را همان بس است هر چه را مردم برايت گفتند دروغ مشمار كه نادانى را همان بس است . خشم را فرو خور، هنگامى توانايى (بر مجازات) گذشت كن ، به وقت خشم بردبار باش و آنگاه كه بر مسند حكومت نشسته اى از لغزش ها چشم پوشى كن تا سرانجام نيك از آن هر تو باشد. هر نعمتى كه خداوند ارزانيت داشته در راه صلاح هزينه كن ، و هيچ يك از نعمت هاى خدا را تباه مكن . بايد نشان نعمتى كه خداوند عطايت کرده در تو ديده شود.

اوصاف مؤ منان

بدان بهتر مؤ منان كسى است كه بهتر از همه جان و اهل و مالش را در راه خدا پيش فرستد، زيرا هر خيرى كه پيش فرستى اندوخته شود و برايت بماند، و آنچه را پشت سر باقى گذارى بهره اش براى ديگران خواهد بود. از همنشينى با كسى كه راءى او ضعيف و كارش ناپسند است دورى كن ؛ زيرا هر كس با دوستش شناخته شود. در شهرهاى بزرگ سكونت كن ، كه كانون اجتماع مسلمانان است . از جايى كه مردمش در ياد خدا نيستند، و ستم مى كنند، ويارى كنندگان بر طاعت خدا در آن اندك اند بپرهيز؛ اندیشه ات را در چيزى كه به كارت آيد مصروف ساز. در گذرگاه هاى بازار منشين كه جاىگاه حضور شيطان و عرصه فتنه ها است .

به كسى كه تو را بر او برترى داده اند فراوان بنگر، كه اين توجه از جمله درهاى سپاسگزارى است روز جمعه مسافرت مكن تا در نماز جمعه شركت جوى ، مگر آن كه سفر در راه خدا باشد، يا براى كارى باشد كه عذرت در سفر براى آن پذيرفته باشد در همه كارهايت مطيع فرمان خدا باش زيرا اطاعت خداوند از همه چيز برتر است . نفس خویش را در كار عبادت فریب ده ، و با او مدارا كن و بر او سخت مگیر و هنگامى كه نشاط و فراغت دارد به عبادتش آر، مگر در عبادتى كه بر تو واجب است كه به ناچار بايد آن را در زمان معين خودش به جاى آورى . بترس از آن كه مرگ در حالى كه به سراغت آيد كه تو در طلب دنيا دويده و از پروردگارت گريخته باشى . از همنشينى با بدكاران بپرهيز، كه بدى به بدى پیوندد. خداوند را بزرگ دار و دوستانش را دوست بدار. از خشم بپرهيز كه سپاهى بزرگ از سپاهيان ابليس است والسلام .

٧٠ - و من كتاب له عليه السلام الى سهل بن حنيف الانصارى ، و هو عامله على

المدينة في معنى قوم من اهلها لحقوا بمعاوية اما بعد، فقد بلغني ان رجلا ممن قبلك يتسللون الى معاوية فلا تأسف على ما يفوتك من عددهم ، ويذهب عنك من مددهم ، فكفى لهم غيا، و لك منهم شافيا، فرارهم من الهدى و الحق و ايضا عهم الى العمى و الجهل وانما هم اهل دنيا مقبلون عليها و مهطعون اليها و قد عرفوا العدل و راءوه و سمعوه و وعوه و علمو ان الناس عندنا في الحق اسوه ، فهربوا الى الاثرة فعبدا لهم و سحقا!!

انهم - والله - لم ينفروا من جور، و لم يلحقوا بعدل وانا لنطمع في هذا الامر ان يذل الله لنا صعبه ، و يسهل لنا حزنه ان شاء الله و السلام.

۷۰ - نامه ای از اوست به سهل بن حنیف انصاری ، کارگزار امام در مدینه (در سال ۳۷ هجری) درباره جمعی از مردم مدینه که به معاویه پیوستند

روش برخورد با پدیده فرار

اما بعد. به من خبر رسید که تنی چند از مردانی که نزد تو هستند، پنهانی به سوی معاویه می روند. تأسف مخور که عدد یارانت می کاهد و از یاریشان کم می شود، برای گمراهی آنان و آرامش خاطر تو همین بس که آنان از هدایت و حق گریخته اند و به سوی کوری و نادانی شتافته اند. اینان اهل دنیایند، به آن روی نهاده و به دنبالش افتاده اند. عدالت را شناختند و دیدند، شنیدند و فهمیدند و دانستند که مردم در نظر ما در حق برابرند، در عین حال برای رسیدن به نان و نوایی گریختند. از رحمت خدا دور باشند، دور.

به خدا سوگند، اینان از ستم نگریختند و به عدل نپیوستند. امید آن دارم که خداوند دشواری این امر را بر ما آسان و ناهمواریش را هموار سازد. ان شاء الله . و السلام عليك .

۷۱ - من كتاب له عليه السلام الى المنذر بن الجارود العبدی ، و قد خان فی بعض

ماولاه من اعمالها ما بعد، فان صلاح اييك (قد) غرنى منك ، و طننت انك تتبع هديه ، و تسلك سبيله ، فاذا انت فيما رقى الى عنك لاتدع لهواك انقيادا ولا تبقى لآخرتك عتادا. تعمر دنياك بخراب آخرتك و تصل عشيرتك بقطيعه دينك ، ولئن كان ما بلغني عنك حقا لجمال اهلك و شسع نعلك خير منك . من كان بصفتك فليس باهل ان يسد به ثغر او ينفد به امر او يعلى له قدر، او يشرك في امانة او يؤ من على جباية (خیانه) فاقبل الى حين يصل اليك كتابي هذا ان شاء الله .

قال الرضى : و المنذر بن الجارود هذا هو الذى قال فيه اميرالمؤمنين عليه السلام انه لنظار في عطفيه مختال في برديه تفال في شراكيه.

۷۱ - نامه ای از اوست به منذر بن جارود عبدی ، که در قسمتی از آنچه امام او را بر

آنولایت داده بود خیانت کرد.

سرزنش خیانت اقتصادی

اما بعد. درستکاری پدرت مرا فریفت (و به تو خوشبین کرد) و پنداشتم که تو از روش او پیروی می کنی ، و راه او را می روی ولی آن گونه که به من خبر رسیده ، از پیروی هوای نفس دست نمی کشی ، و اندوخته ای برای آخرت نمی گذاری ، و به بهای ویران ساختن آخرت دنیای خود را آباد میکنی ، و به بهای جدا شدن از دینت به دودمانت می پیوندی . اگر آنچه از، تو برایم گزارش شده درست باشد،

شتر خانواده تو بند کفشت از تو بهتر است! کسی با صفات تو شایسته آن نیست، که مرزی توسط او بسته شود، یا فرمانی به دست او اجرا گردد یا مقامش بالا رود، یا در امانتی شریک شود و یا از خیانت او کسی ایمن باشد. هنگامی که نامه ام به دستت می رسد به نزد من آی، انشاء الله.

این منذر کسی است که امیرمؤمنان علیه السلام درباره اش فرمود: از روی خودپسندی پیوسته به چپ و راست خود نگاه می کند و در دو برد گران قیمت خود می خرامد و کفش هایش را فوت می کند که گرد و خاک را از آن بزداید.

۷۲ - و من کتابه له علیه السلام الی عبدالله بن العباس

اما بعد فانك لست بسابق اجلك، و لامرزوق ما ليس لك؛ و اعلم بان الدهر يومان: يوم لك و يوم عليك و ان الدنيا دار دول، فما كان منها لك اناك على ضعفك، و ما كان منها عليك لم تدفعه بقوتك.

۷۲ - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس رحمه الله

انسان و مقدرات الهی

اما بعد. تو از اجلت پیشی نخواهی گرفت و آنچه که روزی تو نباشد، ندهند. بدان که دنیا دو روز است: روزی به سود تو، و روزی بر زیان تو. دنیا سرایی است که دست به دست می گردد و آنچه از دنیا بهره تو باشد به تو می رسد هر چند ناتوان باشی، و آنچه از دنیا بر زیان، تو باشد با نیروی خود نتوانی آن را بازگردانی.

۷۳ - و من کتاب له علیه السلام الی معاویه

اما بعد، فانی علی التردد فی جوابك والاستماع الی كتابك لموهن رأيي، و مخطیء فراستی و انك از تحاولنی الامور و تراجعنی السطور كالمستثقل النائم تكذبه احلامه و المتحیر القائم بيهضة مقامه، لا يدري اله ما يأتی ام عليه، و لست به غير انه بك شبيه و اقسم بالله انه لو لابعض الاستيقاء لو صلت اليك منى قوارع تفرع العظم و تهلس اللحم! و اعلم ان الشيطان قد ثبتك عن ان تراجع احسن امورك و تاءذن لمقال نصيحتك و اسلام لاهله.

۷۳ - نامه ای از اوست به معاویه

افشای چهره معاویه

اما بعد. من از آن که پیایی به نامه هایت پاسخ میدهم، و به سخنانت گوش می سپارم، می پندارم که اندیشه ام سست شده، و زیرکیم دچار خطا گشته تو در اموری که از من می خواهی، و نامه هایی که برای پاسخ گرفتن به من می نویسی، چونان کسی هستی که در خوابی سنگین فرو رفته، و خواب های دروغ می بیند، یا مانند کسی هستی که سرگردان ایستاده، و از ایستادن به مشقت افتاده، نمی داند، آنچه رخ خواهد داد به سود اوست یا بر زیانش، البته تو همانند چنین کسی نیستی، بلکه او همانند توست! به خدا سوگند اگر مانند تو را (یا: بقاء مؤمنان را) نمی خواستم ضربات کوبنده ای از من بر تو وارد می آمد که استخوان را بکوبد، و گوشت را آب کند. بدان که شیطان نمی گذارد که به نیکوترین کارت پردازی و گوش به نصیحت بسپاری، و سلام بر اهلش.

۷۴ - و من عهد له علیه السلام کتبه بین ربيعة و الیمن،

ونقل من خط هشام بن الكلبي هذا ما اجتمع اهل اليمن حاضرها و باديها و ربيعة حاضرها و باديها انهم على كتاب الله يدعون الله و ياءمرون به و يجيبون من دعا اليه و امر به ، لايشترون به ثمنا، و لا يرضون به بدلا، و انهم يد واحدة على من خالفك ذلك و تركه انصار بعضهم لبعض : دعوتهم واحدة لا ينقضون عهدهم لمعتبة عاتب ، و لا لغضب غاضب و لا لاستذلال قوما قوما، و لا لمسبة قوم قوما! على لك شاهدهم و غائبهم و سفيهم و عالمهم و حليمهم و جاهلهم ثم ان عليهم بذلك عهد الله و ميثاقه (ان عهد الله كان مسئولا) و كتب على بن ابي طالب.

٧٤ - عهدنامه ای از اوست که میان قبیله ربیعہ و مردم یمن نگاشت ، و از خط هشام

بنکلی روایت شده

مبانی صلح و سازش مسلمین

این پیمانی است که مردم یمن ، از شهر نشین ، و بادیه نشین ، با ربیعہ ، از شهرنشین به بادیه نشین ، بر آن توافق نموده اند، که از کتاب خدا پیروی کنند، مردم را به آن دعوت نمایند، و به پذیرفتن آن دستورشان دهند و هر کس را که به قرآن دعوت کند و به آن فرمان دهد اجابت نمایند (و از او بپذیرند) و بر این کار هیچ مزدی ، نگیرند و به جایگزین آن رضایت ندهند. و در برابر کسی که با این پیمان مخالفت کند و آن را واگذارد متحد و یار یکدیگر و یک صدا باشند. پیمان خود را به سبب سرزنش یا خشم کسی ، یا خار ساختن و دشنام دادن گروهی به گروه دیگر نشکنند. حاضر و غایب کم خرد و دانا، بردبار و جاهل همه بر این پیمان شهادت دادند (و به آن متعهدند) عهد و پیمان خدا بدین وسیله بر عهده ایشان است. قطعا از پیمان خدا پرسش خواهد شد این عهدنامه را علی بن ابیطالب نوشت .

٧٥ - و من کتاب له علیه السلام الی معاویة

فباول ما بویع له ذكره الواقدي فی كتاب الجمل من عبد الله علی امير المؤمنین الی معاویة بن ابي سفيان :

اما بعد فقد علمت اعذاری فیکم و اعراضی عنکم حتی کان مالا بد منه و لا دفع له ؛ و الحديث طويل و الکلام کثیر و قد ادبر ما ادبر و اقبل ما اقبل فبايع من قبلك و اقبل الی فی وفد من اصحابک . و السلام.

٧٥ - نامه ای از اوست به معاویه در آغاز بیعت مردم با امام . واقدی آن را در

کتابجمل آورده است .

فرمان اطاعت به معاویه

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به معاویه پسر ابوسفیان :

اما بعد. عذر روی گردانیم از شما را دانستی ، تا آن که رویدادی که از آن چاره ای نبود، و چیزی مانع آن نمی شد، رخ داد. داستان طولانی و سخن فراوان است . گذشت آن چه گذشته و روی آورد، آنچه روی آورد پس از آنان که نزد تو هستند برایم بیعت بگیر و با گروهی از یاران خود نزد من بیا و السلام .

٧٦ - و من وصيته له علیه السلام لعبد الله بن العباس ، عند استخلافه اياه

عليا لبصرة سع الناس بوجهك و مجلسك و حكمك و اياك و الغضب فانه طيرة من الشيطان و اعلم ان ما قربك من الله يبعدك من النار و ما باعدك من الله يقربك من النار.

۷۶ - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس ، هنگامی که او را در بصره به جای

خودنشاند

اخلاق فرماندهی

در برخورد با مردم و در مجلس خود و داوری میان آنان گشاده رو باش . از خشم بپرهیز که سبکسری و از سوی شیطان ، است و بدان آن چه تو را به خدا نزدیک نماید از آتش دور می سازد، و آنچه تو را از خدا دور کند، به آتش نزدیک می نماید.

۷۷ - و من وصيته له عليه السلام لعبدالله بن العباس ، لما بعثه للاحتجاج

عليالخوارجلاتخاصمهم بالقران ، فان القرآن حمال ذو وجوه تقول و يقولون ولكن حاجهم بالسنة فانهم لن يجدوا عنه ا محيصا.

۷۷ - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس ، هنگامی که او را برای گفت و گو

باخوارج فرستاد

روش مناظره با دشمن مسلمانان

با آنان با قرآن مجادله مکن ، زیرا قرآن تاب معانی گوناگون دارد (تو چیزی از قرآن) می گویی ، و (آنان چیز دیگر) می گویند. بلکه به سنت پیامبر با آنان احتجاج نما که چاره ای از پذیرفتن آن ندارند.

۷۸ - من كتاب له عليه السلام الى ابي موسى الاشعري جوابا في الحكمين ذكره

سعید بن یحیی الاموی فی کتاب المغازین الناس قد تغیر کثیر منهم عن کثیر من حظهم فمالوا مع الدنيا، و نطقوا بالهوى ، و انی نزلت من هذا الامر منزلا معجبا، اجتمع به اقوام اعجبته انفسهم ، و انا (فانی) اداوی منهم قرحا اخاف ان يكون (يعود) علقا و ليس رجل - فاعلم - احرص على جماعة امة محمد صلى الله عليه و آله و الفتها مني ، ابتغى بذلك حسن الثواب و كرم المآب ، و ساء في بالذی و ایت على نفس و ان تغیرت عن صالح ما فارقتنی علیه فان الشقی من حرم نفع ما اوتی من العقل و التجربة و انی لاعبد ان يقول قائل باطل و ان افسد امرا قد اصلحه الله فدع ما لاتعرف فان شرار الناس طائرون اليك باقاول السوء و السلام.

۷۸ - نامه ای از اوست به ابوموسی اشعری در پاسخ کار حکمین . سعید بن یحیی

ایننامه را در کتاب مغازی درآورده است .

علل سقوط جامعه

بسیاری از مردم نسبت به بخش زیادی از نصیب (اخروی) خود دگرگون شدند، پس به دنیا روی آوردند و سخن از روی هوی و هوس گفتند، و من در این کار دچار شگفتی شده ام . در آن جا مردمی خود پسند گرد آمدند من اکنون زخمی را از آنان درمان میکنم که ترسم به صورت خون لخته درآید (و علاج نشده بماند) بدان ، هیچ کس به وحدت و الفت امت محمد صلی الله علیه و آله حریص تر از من نیست . من در این کار پاداش نیکو و بازگشت به جایگاه شایسته را میجویم و دیری نباید که به آنچه بر خود لازم دانسته ام وفا کنم ، اگر چه تو از آن شایستگی که هنگام جدایی از من داشتی باز گشته باشی ،

زیرا شقاوتمند کسی است که از سود خرد و تجربه ای که به او داده شده محروم گردد. من بیزارم از اینکه گوینده ای سخن باطل بگوید، یا این که کاری را که خداوند به صلاح آورده ، تباه سازم . پس آنچه را نمی شناسی ، رها ساز. که مردم بدکردار با گفتارهای نادرست به سوی تو می شتابند. والسلام .

۷۹ - و من کتاب له علیه السلام لما استخلف الی امراء الاجناد

اما بعد فانما اهلك من كان قبلکم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه و اخذوهم بالباطل فاقتدوه.

۷۹ - نامه ای از اوست به سرداران سپاه ، هنگامی که به خلافت رسید.

علل نابودی ملت ها

اما بعد. آنان که پیش از شما بودند از آن رو هلاک شدند که مردم را از حقشان

محروم ساختند تا آنان با پرداخت رشوه آن را به دست آورند، و مردم را به راه باطل بردند، و آنان نیز پیرو آن (=باطل) گشتند.

۲۲/۳/۸۰